

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیری در معارف اسلام

صدیقہ کبریٰ علیہ السلام، نشانہ عظمای پروردگار

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

قم - منزل استاد - دهه اول جمادی الاول - ۱۳۹۹ هـ ش



www.erfan.ir

صدیقه کبری علیه السلام، نشانه عظمای پروردگار

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: وفهیمی
- ❑ صفحه‌آرا: م. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

جلسه اول: حرکت به سوی خداوند با تدبر در آیات الهی.....	۱۳
فیوضات رحمانیه و رحیمیۀ پروردگار، ویژۀ اهل توحید.....	۱۵
توحید ناقص، عامل محرومیت از فیوضات الهی.....	۱۵
فیوضات رحمانیه و رحیمیۀ در انتظار اهل توحید.....	۱۵
نکته‌ای سازنده و پُرمایه در سراسر قرآن.....	۱۶
کل آفاق و انفس از آیات الهی.....	۱۶
کتاب قرآن به عنوان آیات الله.....	۱۶
نظر قرآن در خصوص آیات آفاق.....	۱۷
خواستۀ پروردگار از بندگان، یکتانگری و یکتاگویی.....	۱۷
تلاوت و اندیشۀ در آیات برای رسیدن به الله.....	۱۸
حرکت به سوی خداوند با تدبر در آیات الهی.....	۱۸
عمل با سنجش و در راه رضای خداوند.....	۱۹
نشانه‌گذاری کل عالم در جادۀ توحید.....	۱۹
اندیشه در آیات الهی، بهترین راه شناخت.....	۱۹
نشانه‌گذاری‌های خداوند در عالم برای شناخت او.....	۲۰
انبیای الهی، دعوت‌کنندۀ مردم به معرفت الله.....	۲۰
جهت همۀ موجودات عالم به سوی خداوند.....	۲۱
انسان، آیتی از آیات الله.....	۲۱
حضرت زهرا (علیها السلام)، نشانۀ عظمای خداوند.....	۲۱



کلام آخر؛ این کشته فتاده به هامون، حسین توس	۲۲
جلسه دوم: نشانه گذاری های پروردگار در جاده توحید	۲۵
رسیدن به توحید، با تدبیر در نشانه های الهی	۲۷
تشویق قرآن و روایات به تدبیر در نشانه های خداوند	۲۷
جهت گیری جهان هستی به سوی پروردگار	۲۸
شکرگزاری در حوادث و مصائب، اوج بندگی	۲۸
شکرگزاری ابی عبدالله علیه السلام در روز عاشورا	۲۸
شکر عملی، بهترین شکرگزاری	۲۹
حکایتی کوتاه از سعدی در خصوص شکرگزاری	۲۹
نشانه گذاری ها، نشان دهنده راه توحید	۳۰
توقف در نعمت ها، مانع رسیدن به پروردگار	۳۰
حکایت لقمان و مرد در راه مانده	۳۱
عوارض توقف و ایستایی در انسان	۳۱
طلوع عالی ترین صفات در وجود اهل توحید	۳۲
مغر خالص و بی شائبه، حقیقت و ریشه انسان	۳۲
سخنان بیهوده کم خردان در حق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله	۳۲
اولوالالباب، دارندگان مغز خالص	۳۳
آیات کبرای خداوند در قرآن	۳۳
صدیقه کبری علیها السلام کفو و هم وزن امیرالمؤمنین علیه السلام	۳۳
امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام ، از نشانه های اعظم خداوند	۳۴
وجود امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام ، روشن ترین دلیل بر وجود خداوند	۳۴
زینب علیها السلام ، محصول دو آیت عظمای الهی	۳۵
کلام آخر؛ ای وارث سریر امامت ز جای خیز	۳۵
جلسه سوم: نیروی قوی جاذبه و دافعه در اهل توحید	۳۷
آفاق، انفس و قرآن، آیات خداوند بر جهانیان	۳۹



فهرست مطالب

۳۹	سفارش خداوند به تعقل در آیات الهی
۳۹	پیامد بی‌دقتی در نشانه‌ها
۴۰	ایستایی در نشانه‌ها، عامل سقوط انسان
۴۰	قلب آکنده از توحید، جلوه تام «لا إله إلا الله»
۴۱	نیروی قوی جاذبه و دافعه در اهل توحید
۴۱	دافعه و جاذبه صدیقه کبری (ع)
۴۲	قدرت دافعه امام حسین (ع) در ماجرای کربلا
۴۳	دو بازگشت و رجوع متفاوت در قرآن مجید
۴۳	روح ابی‌عبدالله (ع) در آغوش رحمت ویژه پروردگار
۴۳	درخواست کافران و سست‌اندیشان برای رجوع به دنیا
۴۴	پاسخ خداوند به درخواست کافران و سست‌اندیشان
۴۴	طلوع توحید در وجود صدیقه اطهره (ع) به شکل تام
۴۴	پاکان عالم، شنونده و انتقال‌دهنده دعاها
۴۵	محاکمه قدرتمند دولت زمان با قدرت دفع
۴۵	جذب فیوضات خاصه الهی و بروز آثار عظیم
۴۵	درخشش چهار گوهر گران بها و ماندگار
۴۶	بالاترین خزانه، خزانه وجود زهرا (ع)
۴۶	منافع دنیوی و اخروی حضور خالصانه در مجالس روضه
۴۷	کلام آخر؛ روز و شب اشک از غم هجران مریم
۴۹	جلسه چهارم: آیات عظمای پروردگار در زمین
۵۱	نشانه‌ها، راهنمای انسان در مسیر توحید
۵۱	خطر ایستایی و توقف
۵۱	همه عالم، در حرکت و ثناگوی خداوند
۵۲	حرکت موجودات عالم به سوی خداوند
۵۲	مهم‌ترین نکته، توجه به نشانه‌ها
۵۲	آیات کبرای پروردگار در زمین
۵۲	امیرالمؤمنین (ع) و صدیقه کبری (ع)، نشانه‌های اکبر



- مسافران سفر توحید در توحید..... ۵۳
- ظرفیت محدود دنیا برای درک کامل اولیای الهی..... ۵۴
- غریبه بودن انسان در دنیا با عالم ملکوت..... ۵۴
- پاک سازی، شرط اصلی فهم آیات الهی..... ۵۵
- پربارترین و عظیم ترین سفرها..... ۵۵
- خداوند، دلیل بر وجود خودش..... ۵۶
- کلام آخر؛ غروب خورشید ملکوت و هستی در هجده سالگی..... ۵۷
- جلسه پنجم: قرآن و اهل بیت، یاری گر انسان در مسیر توحید..... ۵۹**
- آیات الهی، نشانه هایی برای اهل اندیشه..... ۶۱
- تعبیر قرآن از موجودات هستی..... ۶۱
- حرکت در راه توحید از طریق نشانه ها..... ۶۱
- سرانجام توقف در نشانه ها..... ۶۲
- فلسفه خلقت موجودات عالم..... ۶۲
- کمک سالکان راه توحید به انسان..... ۶۲
- گستره روحی بی نظیر اولیای الهی..... ۶۳
- شگفتی پسران یعقوب علیهم السلام از سخن پدر..... ۶۳
- ارزیابی امیرالمؤمنین علیه السلام از انسان متوقف..... ۶۳
- حکایتی شنیدنی از کودک پرورش یافته در دامن توحید..... ۶۴
- پاسخ عجیب کودک به مرد سقیفه ای..... ۶۵
- ارزیابی نادرست از نشانه ها..... ۶۵
- تعبیر خداوند در حق کودکان اهل بیت..... ۶۶
- اهل بیت علیهم السلام، قوه فاعلیت حضرت حق..... ۶۶
- حقیقت معنایی کلمه «ید» در قرآن..... ۶۶
- امیرالمؤمنین علیه السلام، دست خداوند در زمین..... ۶۷
- امیرالمؤمنین علیه السلام، نشانه بزرگ تر خداوند..... ۶۸
- معنای حقیقی «آیه» در کلام وحی..... ۶۹
- وظیفه انسان، قدم گذاردن در جاده توحید..... ۶۹



فهرست مطالب

۶۹	یاری قرآن در شناسایی راه توحید.....
۷۰	حکایت مشروب فروش و مرد عالم.....
۷۱	کلام آخر؛ «هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ».....
۷۳	جلسه ششم: دسترسی به حقایق عالم با تمسک به دو منبع الهی.....
۷۵	محدودیت عقل انسان در درک حقایق عالم.....
۷۵	عطای اندکی علم به اندکی از افراد بشر.....
۷۶	معرفی افراد اندک بشر در کلام وحی.....
۷۶	الف) نوح عليه السلام و عطای علم الله به او.....
۷۷	ناتوانی علم در کشف علوم الهی.....
۷۷	ب) علم یعقوب عليه السلام و جهالت فرزندان به علم پدر.....
۷۸	دو منبع الهی علم.....
۷۸	علم انبیای پیشین در قرآن کریم.....
۷۸	توسل به دو منبع الهی برای رشد و کمال.....
۷۹	تابش نور قرآن بر انسان های برتر.....
۷۹	توحید و باور قطعی قیامت در سایه تمسک به دو منبع الهی.....
۸۰	بالاترین نقطه باور و یقین.....
۸۰	استشمام بوی قرب الهی در اوج یقین.....
۸۱	جریان عشق محبوب در اعضا و جوارح اهل یقین.....
۸۲	کلام آخر؛ دستان خالی ما در بندگی پروردگار.....
۸۲	سرت کو سرت کو که دامن بگیرم.....
۸۵	جلسه هفتم: حرکت در جاده توحید با اندیشه در نشانه ها.....
۸۷	مقدمه بحث.....
۸۷	پوسیدگی بشر با عادی نگری در آیات الهی.....
۸۸	بهترین نگاه، نگاهی با عقل و اندیشه.....
۸۹	عادی نگری، عادت زشت و نکوهیده.....
۸۹	کمک قرآن در جهت دهی به نگاه انسان.....
۸۹	الف) نظر به نحوه خلقت شتر.....



- ۹۰.....عیب یابی در خلقت موجودات، نتیجه عادی نگری
- ۹۱.....(ب) دقت در آسمان های برافراشته
- ۹۱.....(ج) نگاه و اندیشه در زمین کروی
- ۹۲.....(د) چگونگی نصب کوه های عظیم
- ۹۲.....حرکت در جاده توحید با دقت در آیات الهی
- ۹۳.....دقت در آفرینش سماوات
- ۹۳.....شگفتی های زمین و آفرینش آن
- ۹۳.....حرکت کشتی بر روی آب
- ۹۴.....نحوه تشکیل ابر و نزول باران
- ۹۵.....دقت در جابه جایی بادها و ابرها
- ۹۵.....تفاوت شخصیتی و ظرفیتی نشانه ها با هم
- ۹۶.....کلام آخر؛ پریشانی زنان و کودکان اهل بیت در عصر عاشورا
- ۹۷.....**جلسه هشتم: ماندگاری در مسیر توحید با تکیه بر نشانه ها**
- ۹۹.....موجودات خلقت، آیات خداوند در عالم هستی
- ۹۹.....پذیرفته نشدن عذر احدی در قیامت
- ۱۰۰.....سفارش پروردگار به تعقل در آیات الهی
- ۱۰۰.....رسیدن به توحید، بالاترین سرمایه اهل اندیشه
- ۱۰۰.....برخورداری اهل نظر و اندیشه از عقل نوری
- ۱۰۱.....عقل و عمل اندک شیعه، نجات بخش او در قیامت
- ۱۰۱.....مانع نبودن تعلقات دنیوی در رسیدن به توحید
- ۱۰۲.....یافتن توحید، کاری آسان و ممکن
- ۱۰۲.....امیرالمؤمنین علیه السلام، نشانه بزرگ تر پروردگار
- ۱۰۳.....طبع و سرشت انسان در پذیرش آفریدگار
- ۱۰۳.....کل جهان هستی در سیطره حرکت
- ۱۰۴.....هر حرکت، دارای محرک
- ۱۰۵.....پاکی از آلودگی ها و رسیدن به توحید با نظر عقلی در الله
- ۱۰۵.....برون و درون یوسف علیه السلام، مملو از الله



فهرست مطالب

۱۰۶	خود خداوند، دلیل بر آفرینش.....
۱۰۶	ماندگاری در مسیر توحید با تکیه بر نشانه‌ها.....
۱۰۷	نشانه‌های برتر و بزرگ‌تر پروردگار.....
۱۰۸	کلام آخر؛ اهل بیت (علیهم‌السلام)، روشن‌ترین روشن‌های جهان.....
۱۰۸	مزد رسالت به شیوه اهل سقیفه.....
۱۱۱	جلسه نهم: بزرگی بی‌نهایت در سایه شناخت پروردگار.....
۱۱۳	هدف اصلی بعثت انبیا و ولایت اولیای الهی.....
۱۱۳	بزرگی بی‌نهایت انسان در سایه شناخت پروردگار.....
۱۱۳	سفارش پروردگار به انبیای الهی در برخورد با مردم.....
۱۱۴	صراط مستقیم، راه پروردگار برای رسیدن به توحید.....
۱۱۵	خداوند، عاشق بندگان.....
۱۱۵	سرازیری جهنم، انتهای جاده شیاطین.....
۱۱۵	حرکت در صراط مستقیم، حرکتی صعودی.....
۱۱۶	ظرف محدود انسان و بزرگی بی‌نهایت آیات بزرگ الهی.....
۱۱۶	گنجایش محدود قلب بشر در ارزیابی.....
۱۱۶	سنجش اعمال امت با میزان وجود امیرالمؤمنین (علیه‌السلام).....
۱۱۷	صدیقۀ کبری (علیه‌السلام)، هم‌کفو با امیرالمؤمنین (علیه‌السلام).....
۱۱۷	انبیا و اولیای الهی، نشان‌دهنده راه خاص خداوند.....
۱۱۷	رنگ و لعاب راه‌های انحرافی و فریب مردم.....
۱۱۸	موجودات عالم، نشانه خداوند در جاده توحید.....
۱۱۸	اعظم نشانه‌های خداوند در مسیر توحید.....
۱۱۸	امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، حجت کبرای پروردگار.....
۱۱۹	شک در وجود پدیدآورنده، دروغی شاخ‌دار.....
۱۱۹	اقرار فضانورد روسیه‌ای به وجود پدیدآورنده.....
۱۲۰	پروردگار عالم، همه‌کاره و کلیددار هستی.....
۱۲۰	انبیا و اولیای الهی، مجلای صفات پروردگار.....
۱۲۰	مدبرین خواسته‌های پروردگار در عالم.....



- کلام آخر؛ گلایه‌ها و دلتنگی‌های زهرا علیها السلام در کنار قبر پدر..... ۱۳۱
- جلسه دهم: مقام عبداللہی اہلبیت علیہم السلام نزد پروردگار..... ۱۳۳**
- آیات قرآن، دارای تأویل..... ۱۲۵
- معنای باطنی قرآن، نزد خدا و راسخون علم..... ۱۲۵
- حقیقت معنایی راسخون در علم..... ۱۲۵
- نکته‌ای مهم در خصوص تأویل قرآن..... ۱۲۶
- اہلبیت علیہم السلام، همان راسخون در علم..... ۱۲۶
- ظاهر و باطن «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ»..... ۱۲۷
- دو دریای چسبیده به هم با شکلی متفاوت..... ۱۲۷
- تأویل زیبای «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ»..... ۱۲۸
- شگفتی‌های آفرینش خداوند در دریا..... ۱۲۸
- قابل شمارش نبودن فضایل دو دریا..... ۱۲۸
- لؤلؤ و مرجان نهفته در دو دریا..... ۱۲۹
- رسول اکرم صلی الله علیه و آله، برزخ میان «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ»..... ۱۲۹
- عظمت دریای وجود امیرالمؤمنین علیہ السلام در شرح ابن ابی الحدید..... ۱۳۰
- اہلبیت علیہم السلام، دست پرورده شخص پروردگار..... ۱۳۰
- مردم باتقوا، دست پرورده اہلبیت علیہم السلام..... ۱۳۰
- نظر ابن ابی الحدید در خصوص کلام امیرالمؤمنین علیہ السلام..... ۱۳۰
- برتری و فضل اہلبیت علیہم السلام بر بشر..... ۱۳۱
- افاضات بدون واسطه خداوند به اہلبیت..... ۱۳۱
- مقام عبداللہی اہلبیت علیہم السلام..... ۱۳۱
- جایگاه والای صدیقه کبری علیها السلام نزد پروردگار..... ۱۳۲
- زهرا علیها السلام، تنها محرم پروردگار..... ۱۳۲
- حرکت به سوی بهشت با همراهی هزاران حوری بهشتی..... ۱۳۲
- آرامش همیشگی، هدیه خداوند به حضرت زهرا علیها السلام..... ۱۳۳
- کلام آخر؛ بی‌تابی فرزندان در وداع با مادر..... ۱۳۴

جلسه اول

حرکت به سوی خداوند با تدبیر

در آیات الهی

فیوضات رحمانیه و رحیمیه پروردگار، وثره اهل توحید

قرآن مجید نکته بسیار مهمی را به همه انسان‌ها تذکر می‌دهد که اگر کسی با چشم دل به عمق این نکته توجه کند، توحیدش تا حدی کامل می‌شود. قلب بدون آراسته بودن به توحید، ظلمت، کور و بی‌درک است و به‌طور یقین، صاحبش را دوزخی می‌کند.

توحید ناقص، عامل محرومیت از فیوضات الهی

توحید ناقص هم انسان را از بسیاری از فیوضات رحمانیه و رحیمیه محروم کرده و حرکت او را در قیامت به‌طرف مغفرت گُند می‌کند. علت اینکه هشت درجه برای بهشت شمرده شده، به‌خاطر تفاوت ایمان، عمل و اخلاق مردم است؛ همچنین دلیل اینکه جهنم هفت طبقه شمرده شده، به‌خاطر تفاوت کفر، شرک و نفاق مجرمان است.

فیوضات رحمانیه و رحیمیه در انتظار اهل توحید

ولی کسی که توحید او به حقیقت در حد لازم است، یعنی یا تام است یا در حرکت به‌سوی توحید تام، درهای فیوضات رحمانیه و رحیمیه به روی او در دنیا و آخرت باز است. اهل توحید هم در طول تاریخ با اعمال، اخلاق، حال، رفتار و ارزش‌هایشان، باز بودن این در را نشان داده‌اند؛ گاهی هم از باطن آبرومند بندگان خدا خبر داده‌اند، البته نه از هر باطنی. اینها اگرچه با انسان‌های دارای باطن‌های زشت معاشرت داشتند، در سکوت کامل بودند و

دم نمی‌زدند، اشاره و کاری هم نمی‌کردند که طرفشان بفهمد این بزرگوار از زشتی باطن او آگاهی دارد. این خودش اوج اخلاق، بردباری و حلم است.

نکته‌ای سازنده و پرمایه در سراسر قرآن

کل آفاق و انفس از آیات الهی

بیان نکته قرآن در این خصوص از سورة مبارکه بقره شروع شده و تا جزء آخر قرآن کریم است؛ یعنی قرآن مجید به این نکته پرمایه، سازنده و رشددهنده به فراوانی اشاره دارد. عدد کمی نیست که انسان بگوید ده یا پانزده بار؛ قرآن مجید مردم را کراراً نسبت به این نکته متذکر، بیدار و هوشیار می‌کند. نکته این است که قرآن مجید می‌فرماید: کل آفاق با همین لفظ، یعنی کل جهان با پدیده‌هایش و کل آنفس، یعنی این جان و حیاتی که انسان و همه موجودات دارند، شعاع به شعاع نفس، حقیقت به حقیقت نفس، رشته به رشته نفس و زاویه به زاویه نفس، کل موجودات آفاق، جهان، عالم هستی، عرصه تکوین و کل ریزه‌کاری‌های نفس از آیات خداست. نکته مهم همین است: «آیه» و «آیات».

کتاب قرآن به عنوان آیات الله

در بسیاری از آیات قرآن مجید هم وقتی مسئله قرآن را مطرح می‌کند، به عنوان «آیات الله» مطرح می‌کند: ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ﴾^۱ یا ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ﴾^۲. هر سه نوع آیه، چه آیات آفاق، چه آیات انفس و چه آیات کتاب را باید درک کرد و فهمید. ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلْقُرْآنَ﴾^۳ آیا نمی‌خواهند قرآن را بفهمند و درک کنند؟ «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْعَالُهَا» قفل‌های زیادی به در دلشان خورده است که به سراغ درک این آیات نمی‌آیند.

۱. آل عمران: ۱۶۴.

۲. بقره: ۱۲۹.

۳. محمد: ۲۴.



نظر قرآن در خصوص آیات آفاق

خداوند نسبت به آیات آفاق هم همین نظر را دارد و می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ منظور در اینجا «نظر» است، نه «رؤیت»؛ هر کافر، منافق، مشرک، مجرم و انسان پستی، هر روز و شب آسمان‌ها و زمین را رؤیت می‌کند و می‌بیند؛ نمی‌خواهد تحصیل حاصل باشد و مشاهده‌کنندگان را بگوید که چرا مشاهده نمی‌کنی؟ آنها مشاهده می‌کنند، اما چشم آنها رؤیتی است، نه نظر؛ چشم آنها چشم گاو، شتر و گوسفند است که در سر آدمیزاد گذاشته‌اند. این چشم حیوان است و کار آن فقط رؤیت خالی است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در «نهج البلاغه» می‌فرماید: «الصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ» قیافه آنها آدمیزاد است، ولی باطنشان حیوان است. این دیگر نمی‌تواند اهل نظر باشد و اهل رؤیت است.

خواسته پروردگار از بندگان، یکتانگری و یکتاگویی

﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ نظر یعنی آیا اینها با دقت در ملکوت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین فکر نمی‌کنند؟! میلیاردها میلیارد گرانی که بعضی از آنها چند میلیون برابر خورشید است و خورشیدی که یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین است، چه کسی می‌گرداند و اینها را به چرخش آورده است؟ چگونه است که این میلیاردها میلیارد جهان بالا با همدیگر تصادم نمی‌کنند و از مدارشان بیرون نمی‌روند؟ این را فکر نمی‌کنند که به من برسند؟ نمی‌خواهم نظر بکنند که به خود عنصر برسند؛ به خود عنصر که رسیده‌اید و در اختیارتان است؛ هوا، زمین، موجودات زمین و بعضی از موجودات آسمان‌ها که در اختیارتان است. من نمی‌خواهم به درخت برسید و متوقف بشوید، به حیوان برسید و متوقف بشوید، به دریا برسید و متوقف بشوید؛ بلکه می‌خواهم در اینها اندیشه و نظر کنید. درواقع، در آنها دقت عقلی کنید که از این غربت، بدبختی، بیچارگی، بسته‌بودن، ایستایی و بی‌حرکت بودن دریابید و حرکت شما به طرف من جهت پیدا کند.

تلاوت و اندیشه در آیات برای رسیدن به الله

من می‌خواهم به خود من برسید، نه به آسمان‌ها! به آسمان‌ها که چین چندروز پیش به کره ماه رسید و آن ابزاری که فرستاده بود، دو متر از سطح ماه را هم گند و سنگ و خاک از زیر دو متری درآورده است؛ ولی حالا که برگشته، مثل بقیه مردم چین، خوک‌خور، حرام‌خور و دهری است. هنوز هم از خدا و ارزش‌ها خالی است. من نمی‌خواهم که به موجودات برسید و آنجا توقف کنید. تمام آفاق، انفس و قرآن، آیات‌الله است؛ یعنی کل اینها نشانه‌های رحمت، قدرت، حکمت، عدل و احسان خداست. من می‌خواهم این نشانه‌گذاری‌هایی که در جاده توحید کرده‌ام، دانه‌دانه رد کنید تا به خود من برسید و موحد و اهل توحید بشوید.

به نزد آن که جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است
این کتاب را بخوان، خودت را بخوان و تلاوت کن! موجودات آفاق، انفس و آیات کتاب الهی، یعنی قرآن مجید را بخوان و تدبر کن؛ برای اینکه به من برسی. خیلی از خارجی‌ها روی قرآن کار کرده‌اند؛ اولین کسی که معجم آیات قرآن را نوشته، یک شخص آلمانی است و محمدفؤاد عبدالباقی مصری معجم «المفهرس» را از معجم او نوشت. اولین معجم‌نویس قرآن، یک شخص آلمانی بوده است که کتابش هم هست و من دارم. خیلی کتاب قطوری است. معلوم می‌شود بالای چهل سال روی قرآن کار کرده که این معجم را نوشته است؛ ولی تا آخر عمرش هم گوشت خوک و مشروب می‌خورد و یکشنبه‌ها سری هم به کلیسا می‌زد.

حرکت به‌سوی خداوند با تدبر در آیات الهی

من نمی‌خواهم این‌جوری آیاتم را بخوانید که بی‌دین، مسیحی، مشروب‌خور و گوشت خوک‌خور بمانید. من می‌خواهم آیاتم را بخوانید و سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و مالک‌اشتر بشوید. من می‌خواهم آیات کتاب آفاق را بخوانید و تدبر کنید، بعد خودتان آینه‌ای شوید که تمام کتاب آفاق و انفس را در خودتان منعکس کنید و دارای توحید تام بشوید؛ یعنی



غیر از خدا نبینید، غیر از خدا نگویید، به طرف غیر از خدا حرکت نکنید و برای غیر از خدا نباشید. این مطلب به این معنا نیست که از دنیا بپريد و خانه، مرکب، لباس و زن و بچه نداشته باشید؛ بلکه معنی اش این است که یکتانگر، یکتاگو و یکتااعتقاد باشید و همه آنچه از نعمت‌های ظاهری و باطنی در اختیار شماست، زیرمجموعه این یکتانگری قرار بدهید.

عمل با سنجش و در راه رضای خداوند

این یعنی با سنجش کار بکنید! اگر می‌خواهید یک آجر روی آجر بگذارید، بفهمید که خدا از این کار را راضی است، انجام بدهید؛ اما اگر راضی نیست، شجاعت کنید و انجام ندهید. کار به هوای نفس خودتان گره نداشته باشد که اگر ببینید خدا راضی نیست، بگویید چه کار کنم، زندگی است؛ زنم، بچه‌ام، مغازه‌ام، کارخانه‌ام، علمم، مقامم و صندلی‌ام است! این شرک است؛ هم شرک خفی و هم شرک جلی است. در این آیات تدبر کنید تا یکتانگر و یکتاگو بشوید. قرآن می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ» فقط از خدا حرف بزنید، اعتقاد و نگاه شما فقط به خدا باشد. وقتی این نگاه را پیدا کردید، از غیر خدا آزاد می‌شوید و رها می‌کنید. وقتی نگاه شما این باشد، دیگر نمی‌توانید در پول داشتن بخیل بشوید، در شهوت دچار حرام نخواهید شد و دیگر صندلی معبود شما نخواهد شد.

نشانه‌گذاری کل عالم در جاده توحید

اندیشه در آیات الهی، بهترین راه شناخت

این نکته در همه جای قرآن به چشم می‌خورد: «سُئِلَ عَنْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ». ^۱ این «حَتَّى» نتیجه جمله قبل است. من آیاتم را در کل آفاق، یعنی عالم هستی و وجودشان ارائه کرده‌ام تا حق بودن من برای آنها روشن شود و نزد آنها مجهول و گم‌شده نباشم. من می‌خواهم با اندیشه در آیاتم مرا پیدا کنید، نمی‌خواهم با

اندیشه در آیات به خود آیه برسید و بایستید. نمی‌خواهم بگویند که خورشید را به‌خوبی فهمیدم و می‌دانم شش میلیارد و چندصد میلیون سال قبل به‌وجود آمده، حرارت ظاهری آن هم بیست میلیون درجه و حرارت داخلی‌اش هم حرارتی است که هیچ‌چیزی در برابر آن مقاومت ندارد، کتابش هم نوشتیم. بعد از آن چه می‌شود؟! من نمی‌خواستم در خورشید فکر کنید و وقتی به خورشید رسیدید، بایستید؛ بلکه من خورشید را نشانه‌ای در جاده توحید قرار دادم که با این نشانه گم نشوید و از آغوش ابلیس و کفر سر درنیاورید. کل عالم نشانه‌گذاری در جاده توحید است.

نشانه‌گذاری‌های خداوند در عالم برای شناخت او

من این را با یک مقدمه دیگر، اگر خداوند لطف کند، فردا توضیح بیشتری می‌دهم؛ آنچه در رابطه با این بحث نظر داشتم، خیلی مختصر برایتان بگویم. بحث این است: وقتی خداوند می‌گوید وجود شما پر از آیات الهی است، یعنی آیات و نشانه‌های قدرت، حکمت و رحمت را در عالم آفرینش و وجود خودتان ارائه داده‌ام و ارائه می‌دهم تا برایتان روشن و معلوم شود که من حق واقعی، ثابت، دائم و ماندگار هستم. همه اینها نشانه‌گذاری است. من نمی‌خواهم که در خودت فکر کنی و کتابی به اسم «انسان، موجود ناشناخته» بنویسی، خیلی هم خوب بنویسی و خیلی هم خوب فهمیده باشی؛ اما بعد، همان مسیحی و کلیسایی و صلیبی در گوشه پاریس بمیری. من این را از تو نخواستم که خودت را بنگری و بعد بایستی، برای خودت کف بزنی که من عجب موجودی هستم! من می‌خواستم خودت را بفهمی و بررسی که چه کسی مرا با این همه آیات در وجودم آفریده و به‌وجود آورده است.

انبیای الهی، دعوت‌کننده مردم به معرفت‌الله

شما این نکته را در سوره احزاب ببینید که اخلاق همه انبیا بوده است: ﴿وَدَاعِيَ إِلَى اللَّهِ﴾^۱ یکی از این ۱۲۴ هزار پیغمبر هم امت‌ها را به خودشان دعوت نکردند و نگفتند که ما را

بشناسید و همین جا بایستید. انبیای من دعوت کننده بودند، ولی دعوت کننده به سوی من بودند. همه اش صحبت اوست! تمام موجودات عالم زبان دارند.
هر گیاهی که از زمین روید وَخَذَهُ لَشَرِيكَ لَهُ گوید

جهت همه موجودات عالم به سوی خداوند

خورشید می گوید من نشانه پروردگار هستم، ماه می گوید من نشانه پروردگار هستم، موجودات می گویند ما نشانه های پروردگار هستیم که شما او را با فِلْس وجود ما پیدا کنید؛ چون همه به طرف او جهت دارند، حتی خود ما. ما هم به طرف او جهت داریم. در قرآن می خوانیم: ﴿فَخَرَجَ اللَّهُ أَلْفَيَّ فُطْرًا لِّلنَّاسِ عَلَيْهَا﴾^۱ اصلاً همه وجود ما به طرف حضرت حق جهت دارد.

انسان، آیتی از آیات الله

انسان هم «آیة من آیات الله» نشانه ای از نشانه های خداست؛ ظاهر، باطن و همه زوایای وجودش، نشانه ای از نشانه های خداست. آن وقت این انسان ها در نشانه بودن با همدیگر تفاوت کامل دارند. در گلستان و باغستان، گل رز یک نشانه است؛ یک نشانه، یک نهال است؛ یک نشانه، درخت صنوبر است؛ یک نشانه، درخت سیب است؛ یک نشانه، درخت گردوست. همه نشانه هستند، ولی با تفاوت وجود، اندازه، موقعیت و کارکردشان.

حضرت زهرا (ع)، نشانه عظمای خداوند

یکی از نشانه ها در نشانه های خدا که نشانه عظمی (اعظم مذكر آن است) و آیت الله العظمی، یعنی نشانه بزرگ تر خدا در میان نشانه هاست، فاطمه زهرا (ع) است. این آیت الله العظمی را هم خیلی آسان می شود با آیات قرآن و روایات اثبات کرد که تردیدی در آن نماند؛ یعنی اگر کسی در ایمان، اخلاق، رفتار و دانش زهرا (ع) دقت کند، می بیند تمام وجود زهرا (ع) یکی از نشانه های بزرگ تر خدا در جاده توحید است که با دقت در وجود او، می توان خدا را شناخت.

خدای را نتوان دید جز به چشم رسول رسول را نتوان دید جز به چشم بتول
این آیت‌الله‌العظمای پروردگار، صدیقه کبری علیها السلام بود که مسائلی در این زمینه در جلسه بعد، به خواست خدا و با کمک خدا برایتان بیان می‌کنم.

کلام آخر؛ این کشته فتاده به هامون، حسین توست

زمان با وجود مبارک زینب کبری علیها السلام در ارتباط است. خود زینب کبری علیها السلام نشانه‌ای از نشانه‌های خداست که از افق وجود صدیقه کبری علیها السلام طلوع کرده و او هم خورشیدی است که از این افق طلوع کرده است. وقتی کسی در زندگی زینب کبری علیها السلام تدبر بکند، خدا را در تمام شئون زندگی‌اش می‌بیند. به این خاطر هم، آنهایی که زینب کبری علیها السلام را این‌گونه دیدند، اعلام کرده‌اند که ایشان دارای مقام عصمت است و حرفشان هم درست است؛ چون خود این دختر هم که آیت من آیات‌الله و از آیات بزرگ، «آیاتها الکبری» است. این را هم نشان داده که نشانه بزرگ حق در راه توحید است؛ یعنی اگر کسی بخواهد توحید را با شیرینی آن درک کند، باید در زندگی زینب کبری علیها السلام تدبر کند.

وقتی کنار بدن قطعه‌قطعه می‌آید، شما ببینید اولین چیزی که از افق وجود زینب کبری علیها السلام طلوع می‌کند، این است: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَلِيلَ» خدایا! این کشته را از ما قبول کن. کنار بدن برادر به سراغ هیچ چیزی نمی‌رود، جز پروردگار! در همه چیز، اول باید به سراغ خدا رفت، وگرنه کار به نتیجه نمی‌رسد. در روایت داریم: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يُدَكَّرُ بِسْمِ اللَّهِ فِيهِ فَهُوَ أُبْتَرُ» اصلاً هیچ چیزی بدون خدا به نتیجه نمی‌رسد.

این توحید زینب کبری علیها السلام است، بعد به سراغ نبوت می‌رود و بعد به سراغ ولایت و امامت می‌آید، بعد هم از آینده به زین‌العابدین علیه السلام خبر کاملی می‌دهد و می‌گوید: برادرزاده جان، این بیابان در آینده به شهر تبدیل شده و قبله عاشقان عالم می‌شود، خاک این بیابان را برای نماز می‌برند، حرم و ساختمان می‌شود و از همه جای دنیا به زیارت پدرت می‌آیند. زینب علیها السلام اگر به خدا وصل نبود، این خبرهای غیبی را از کجا در اختیار زین‌العابدین علیه السلام گذاشت؟



او اول به سراغ خدا رفت، بعد به سراغ نبوت، بعد هم به سراغ حجت خدا، یعنی زین العابدین علیه السلام؛ اما چطور می‌توانست به سراغ نبوت رفت؟ گفت: «وَأُمِّحْمَدَاهُ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلِكُ السَّمَاءِ» ای فرستاده خدا که فرشتگان به تو درود می‌فرستند. این نبوت و آن هم توحید، حالا امامت و ولایت: «هَذَا الْحُسَيْنُ مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرَّدَاءِ».

این کشته فتاده به هامون، حسین توست

این صید دست‌وپا زده در خون، حسین توست

جلسه دوم

نشانه‌گذاری‌های پروردگار

در جادهٔ توحید

رسیدن به توحید، باتدبر در نشانه‌های الهی

تمام جهان هستی، حقایق انفس و قرآن مجید، آیات خداست؛ یعنی همه اینها نشانه‌گذاری‌های پروردگار در جاده توحید است که هر انسان عاقل، منصف و خردمندی، حتی با یک نشانه، اندیشه و فکرش و روحش این شایستگی را پیدا می‌کند که به توحید برسد.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

تشویق قرآن و روایات به تدبر در نشانه‌های خداوند

قرآن مجید و روایات تشویق می‌کنند که مردم در این نشانه‌های پروردگار تدبر و تعمق کنند تا توحید در وجودشان تحقق پیدا کند. علم توحید و معرفت به پروردگار، جز از راه تفکر و اندیشه در نشانه‌های او حاصل نمی‌شود. کار این نشانه‌ها فقط نشان دادن اوست؛ یعنی اگر می‌خواهی او را با چشم دل ببینی و با دل دریافت کنی، از طریق این نشانه‌ها که در راه توحید قرار داده شده، امکان دارد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جمله کوتاهی می‌فرمایند: درس، پند و راهنمایی چقدر زیاد است و تعداد ندارد. خداوند هم در قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۱ یعنی درس‌گیرنده چقدر کم است، ولی بیشتر مردم عمرشان را به غفلت می‌گذرانند و کمتر در نشانه‌های توحید دقت می‌کنند. اینها اهل دقت، فکر و اندیشه نیستند.

۱. نحل: ۱۸.

جهت‌گیری جهان هستی به‌سوی پروردگار

جهان و هرچه در آن است، جهت‌گیری آن به‌طرف پروردگار مهربان عالم است.

به صحرا بنگرم، صحرا تو بینم به دریا بنگرم، دریا تو بینم
به هرجا بنگرم، کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا تو بینم

اندیشه در نشانه‌های خدا این‌قدر بالارزش است؛ چون کمک می‌دهد که انسان به توحید وصل شود. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ». شاید کلمه ساعت در اینجا به‌معنای قراردادهای زمان معمولی نباشد؛ ساعت در لغت هم به «لحظه» معنا شده است. یک لحظه اندیشه در کار درست و حقایق از یک سال عبادت بهتر است. هر کسی که توان دارد، باید چنین اندیشه‌ای را در خانواده‌اش، مردم و دوستانش زنده کند. یک رشته از دعوتش را دعوت به اندیشه و تفکر قرار بدهد. انسان براساس این اندیشه پاک، درست و به‌کارگیری نعمت عقل به جایی می‌رسد که می‌تواند ادعا کند؛ آن‌هم ادعای درست و حقیقی، نه ادعای شاعرانه.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم، حرف دگر یاد نداد استادم

شکرگزاری در حوادث و مصائب، اوج بندگی

شکرگزاری ابی‌عبدالله علیه السلام در روز عاشورا

انسان به جایی می‌رسد که وقتی خیلی از حادثه‌ها، مصائب و بلاهایی که سر او می‌آید، شکر کند؛ یعنی از خدا سپاسگزاری کند و به قول عوام، به پروردگار بگوید دستت درد نکند که مرا دچار حادثه، مصیبت و بلا کردی. ابی‌عبدالله علیه السلام این حقیقت را در شب عاشورا نشان دادند؛ درحالی‌که علم دارند که فردا همه به شهادت می‌رسند، باقی‌ماندگان هم اسیر می‌شوند و سنگین‌ترین داغ‌ها به قلب‌ها می‌نشیند. باین‌حال، در جلسه‌ای که تشکیل دادند، اصحاب و اهل‌بیت علیهم السلام را در خیمه جمع کرده و سخنرانی کردند، در پایان سخنرانی، کنار علم خودشان به فردا و حوادث آن، ملتمسانه به پروردگار گفتند: «وَ اجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ». این سخنرانی‌ها





خیلی قابل دقت است! حضرت به پروردگار عرضه نداشتند: «وَاجْعَلْنَا مِنَ الصَّائِمِينَ، مِنَ الصَّالِحِينَ، مِنَ الْقَائِمِينَ، مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ از همه بهتر بلد بودند که اینها را بگویند، ولی گفتند: همه ما -کوچک و بزرگ، زن و مرد، جوان و مُسن- را یاری بده تا از سپاسگزاران قرار بگیریم.

شکر عملی، بهترین شکرگزاری

این یعنی کل حادثه کربلا که رقم ازلی توست، برای ما نعمت عظیم قابل شکری است؛ چون شکر برای نعمت است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ»^۱ یا در این آیه می‌فرماید: «وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۲ نعمت چشم، گوش و درک برای این است که شما شاکر و سپاسگزار باشید؛ البته نه اینکه چشم، گوش و قدرت درک را بینی و بگویی الحمدلله. شکر در این آیات، شکر عملی است؛ چنان که در خود قرآن هم آمده است: «اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ»^۳ ای خاندان داود، عمل کنید؛ برای چه عمل کنید؟ «اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا» برای اینکه شکر خدا را با عمل تحقق بدهید. عمل، شکر است. شکر در آیه مربوط به خاندان داود، «مَفْعُولٌ لِأَجَلِهِ» است. از پنج مفعول عربی در ادبیات، این مفعول لاجله است؛ یعنی عمل کنید برای تحقق شکر. بعد پروردگار می‌گوید: «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» مشتری شکر به این معنا که عمل را شکر بدانند، خیلی کم هست.

حکایتی کوتاه از سعدی در خصوص شکرگزاری

سعدی داستان کوتاهی را در گلستان نقل می‌کند و می‌گوید: شخصی کنار دریا بود، دید پلنگی به یک نفر حمله کرده، یک پای او را قطع کرده و خون می‌ریزد. به او گفت: در چه حالی هستی؟ آن مرد گفت: خدا را شکر می‌کنم که به مصیبتی گرفتارم، نه به معصیتی.

۱. بقره: ۱۷۲.

۲. نحل: ۷۸.

۳. سبأ: ۱۳.

حادثه هم شکر دارد؛ بچه از دستت می‌رود، شکر دارد؛ مال از دستت می‌رود، شکر دارد؛ به‌سختی بیمار می‌شوی، شکر دارد؛ ضربه‌ای به تو وارد می‌شود، شکر دارد؛ بدون علت و دلیل، چهارتا آدم بی‌تقوای پست ابرویت را می‌برند، شکر دارد، نه ناله. شکر مربوط به نعمت است؛ حضرت سیدالشهدا علیه السلام نیز کل حادثه کربلا را نعمت ویژه و خاص حساب کردند و اعتقادشان این بود: «وَ اجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ» این نعمت این قدر عظیم است که برای شکر آن، تو باید ما را کمک کنی. این خیلی حرف است و دقت می‌خواهد.

نشانه‌گذاری‌ها، نشان‌دهنده راه توحید

توقف در نعمت‌ها، مانع رسیدن به پروردگار

اهل توحید، یعنی آنهایی که نشانه‌گذاری‌های خدا را در جاده توحید می‌بینند، به اینجا می‌رسند؛ چون همه این نشانه‌گذاری‌ها به‌خاطر این است که مردم به توحید برسند، نه به خود آن نشانه. به خود آن نشانه‌ها که خیلی از انسان‌ها میلیون‌ها سال پیش رسیده‌اند. هر کس دفتر علم را مطالعه کند، می‌بیند که کتاب‌های دانشمندان گذشته و فعلی از این نشانه‌های عالم آفرینش و انفس پر است. کتابی به نام «فیزیولوژی انسان» هست که چند دانشمند با هم نوشته‌اند، کتاب خیلی خواندنی‌ای است و من شاید بخش مهمی از این کتاب را که لازم بود، خوانده‌ام. این چند دانشمند خیلی زحمت کشیده‌اند و دریافت‌های خودشان را از عالم انفس، یعنی وجود انسان در این کتاب نوشته‌اند. آدم از مطالب این کتاب ماتش می‌برد و شگفت‌زده می‌شود؛ ولی اینهایی که چنین مطالب بسیار مهمی را از کتاب انفس نوشته‌اند، همه مسیحی بودند و مسیحی هم مردند. اینها یک‌بار هم به پروردگار توجه نکردند که به پروردگار بگویند: تو با این آفرینشی که داری، بزرگ، قادر، رحیم و محسن هستی. وقتی به نعمت‌ها رسیدند، به پروردگار نگاه نکردند و ماندند، متوقف و اسیر شدند، رد نشدند تا نعمت و نشانه را نردبان رسیدن به او قرار بدهند. اینها فقط نشانه را دیدند، اما جاده و صاحب جاده و نشانه را ندیدند. شاعر عرب می‌گوید:

وَ فِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ





حکایت لقمان و مرد در راه‌مانده

در هر چیزی نشانه‌ای برای پروردگار است و نظام این کل شیء نشان می‌دهد که کار یک نفر است. این توحید است، در این جاده کنار نشانه نمان، ببین و بفهم، بعد برو که برسی. کسی در بیابان از لقمان پرسید که از اینجا تا شهر چقدر راه است؟ به او گفت: راه برو! مرد گفت: من شهر را از چه کسی می‌پرسم؟! چقدر به شهر مانده است؟ لقمان گفت: راه برو! آن مرد فکر کرد که او آدم بی‌عقل و نفهمی است، حرکت کرد و رفت. وقتی چند قدمی رفت، لقمان از پشت سرش صدا زد و گفت: تا شهر دو ساعت مانده است. مرد گفت: چرا این را از اول نگفتی؟ لقمان گفت: من راه رفتنت را ندیده بودم. وقتی کیفیت راه رفتنت را دیدم، با جاده نسبت‌گیری و ارزیابی کردم، دیدم با این قدم‌هایی که تو برمی‌داری، دو ساعت به شهر مانده است؛ اگر کندتر بروی، سه ساعت مانده و اگر تندتر بروی، یک ساعت مانده است.

عوارض توقف و ایستایی در انسان

متأسفانه نود درصد مردم عالم اصلاً در جاده توحید راه نرفته‌اند که به آنها بگویند چقدر مانده تا به خدا برسی؛ اینها متوقف هستند. در غذا، شکم، غریزه جنسی، بدن، مغازه و کارخانه، کشاورزی، دامداری و صنعت متوقف هستند و کمتر در این عرصه‌ها از خدا یاد می‌کنند یا آنچه در اختیار دارند، به‌عنوان نشانه خدا می‌بینند. اینها ایستایی دارند و متوقف هستند؛ حکما می‌فرمایند: هرچه که متوقف است، نهایتاً دچار عفونت و فساد می‌شود. اگر آب استخر را حرکت ندهند، با آن موتور رفت‌وآمد نکند و دارو و کلر به آن نزنند، رنگ و بوی آن بعد از مدتی برمی‌گردد، خاکشیر و کرم ریز می‌گیرد. اگر درخت متوقف شود، خشک می‌شود؛ یعنی اگر ریشه کاری نکند و بایستد، برای گرفتن آب و املاح از زمین حرکت نکند، خشک می‌شود. انسان هم همین‌طور است و اگر با این نشانه‌گذاری‌های پروردگار در جاده توحید به‌طرف خدا حرکت نکند، خشک و چوب می‌شود؛ نهایتاً طبق آیه پانزدهم سوره جن، «فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» هیزم دوزخ می‌شود.



طلوع عالی ترین صفات در وجود اهل توحید

مغر خالص و بی شائبه، حقیقت و ریشه انسان

اما انسانی که سرسبز است و ریشه وجودش طبق فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، «أصل الإنسان لُبُّهُ و عَقْلُهُ دِينُهُ» خرد اوست؛ حقیقت و ریشه انسان، آن مغز خالص اوست. اولوالألباب یعنی چه؟ یعنی آنهایی که دارای مغز خالص و بی شائبه هستند. مغز آنها با این فرهنگ یا آن فرهنگ، با این ایسم یا آن ایسم قاتی ندارد. مغزشان خالص است و خالص هم کار می کند. این ریشه که لب است، در وجود اولوالألباب دائماً در حرکت است. شما اگر به آیات اوایل سوره رعد دقت کنید، بعد از اینکه می گوید: «إِنَّمَا يَذْكُرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۱، خصلت هایی را بیان می کند. نزدیک ده خصلت که برکت لب است؛ یعنی آن مغز خالص که خدا را با بُت قاتی نکرده است تا مشرک بشود؛ خدا را با دنیا قاتی نکرده است تا مادی گر بشود؛ خدا را با شهوات قاتی نکرده است تا بنده شهوات بشود.

سخنان بیهوده کم خردان در حق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

آن که مغزش خالص کار می کند، لزوماً عالی ترین صفات از وجود او طلوع می کند و نمی تواند طلوع نکند. این نمی تواند که عرض می کنم، در قرآن مجید هم هست. مردم کم ظرفیت که عقل آنها با پول قاتی داشت، در جنگی گفتند: پیغمبر بخشی از این غنیمت ها را برای خودش برداشت و به جیب زد که به همه ما فراوان نرسد و کار درستی نکرد. آیه نازل شد: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ» هیچ پیغمبری نمی توانست خیانت بکند و اصلاً از دست او بر نمی آمد! یعنی وجوداً به گونه ای بود که نمی شد خیانت بکند. چه حرف های بیهوده ای است که شما در حق پیغمبر من می گوید؟! مغزشان با پول قاتی بود و خیلی از آنها پیغمبر را فقط برای دنیا می خواستند. قرآن می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى





حَرْفِ^۱ بعضی از مردم خدا را یک‌طرفه عبادت می‌کنند؛ یعنی خدا را نه برای خدا، بلکه کار دیگری دارند. وقتی زندگی‌شان خوب است، می‌گویند عجب خدای خوبی است؛ اما وقتی زندگی‌شان به هم می‌ریزد، می‌گویند که این خدا هم به درد ما نمی‌خورد! این عقلِ قاتی است.

اولوالالباب، دارندگان مغز خالص

اما آنهایی که اولوالالباب هستند، مغزشان خالص است. اینها می‌بینند که پروردگار در جاده توحید نشانه‌گذاری کرده است؛ وقتی هر نشانه‌ای را می‌بینند، بالاترین نشانه‌ها را به وسیله دقت در آن نشانه، از نشانه‌های متوسط تشخیص داده و به طرف توحید راهنمایی می‌شوند.

آیات کبرای خداوند در قرآن

صدیقه کبری^{علیها السلام} کفو و هم‌وزن امیرالمؤمنین^{علیه السلام}

خدا به بعضی از نشانه‌هایش در قرآن، «آیات کبری» یعنی نشانه‌های اکبر، نشانه‌های بزرگ‌تر، بالارزش‌تر و سنگین‌تر می‌گوید؛ مثلاً در القابی که پیغمبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} برای امیرالمؤمنین^{علیه السلام} بیان می‌کنند، می‌گویند: او آیت‌الله‌العظمی است. این یعنی علی بن ابی‌طالب^{علیه السلام} نشانه بزرگ‌تر پروردگار است و چون صدیقه کبری^{علیها السلام} کفو و هم‌وزن امیرالمؤمنین^{علیه السلام} است، در روایت داریم که این دوتا، یعنی فاطمه^{علیها السلام} و علی^{علیه السلام} از شگفتی‌های آیات کبری و اعظم و عظمای پروردگارند. خیلی عجیب است! اگر خدا علی^{علیه السلام} را خلق نمی‌کرد، فاطمه^{علیها السلام} تا آخر عمر بی‌همسر می‌ماند؛ چون کفوی نداشت. یکی از فرزندان امام مجتبی^{علیه السلام} به خواستگاری حضرت سکینه^{علیها السلام} آمد، امام حسین^{علیه السلام} فرمودند: اگر فاطمه دخترم را می‌خواهی، می‌توانی با او ازدواج کنی؛ اما سکینه در این عالم هم‌کفو ندارد! چون همین الآن، در همین یازده دوازده‌سالگی به مقام انسلاخ رسیده است و اگر بخواهد با تو زندگی کند، مثل چرخ‌دنده‌ای



می‌مانید که یا چرخ کوچک است یا دنده بزرگ. شما به هم نمی‌خورید و به زندگی حرکت نمی‌دهد. من نمی‌توانم سکینه را به‌عنوان همسر به تو بدهم.

امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام، از نشانه‌های اعظم خداوند

اگر خدا علیه السلام را نمی‌آفرید، فاطمه علیها السلام کفو نداشت و اگر فاطمه علیها السلام را نمی‌آفرید، علی علیه السلام تا آخر عمر بی‌همسر می‌ماند؛ یعنی همسر هم‌کفو نداشت. براساس اینکه زهرا علیها السلام کفو امیرالمؤمنین علیه السلام است و پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گویند علی «آیت‌الله‌العظمی» و «حجته الکبری» است؛ پس فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام هم «آیت‌الله‌العظمی» و «حجته الکبری» است و هر دو از نشانه‌های اعظم پروردگارند. بدین ترتیب، با دقت در وجود علی علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام، می‌توان خدا را یافت.

وجود امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام، روشن‌ترین دلیل بر وجود خداوند

یک‌وقت خدمت بزرگی رسیدم که خیلی آدم جامعی بود. من حدود ده سال کنار او بودم. درباره هر چیزی که صحبت می‌شد، ایشان هم چند آیه می‌خواند، هم چند روایت، هم چند شعر و داستان. این چهار برنامه را برای همه‌چیز در ذهنش حاضر داشت. من آن‌وقت جوان و طلبه بودم، ولی زیاد پیش او می‌رفتم؛ چون قابل‌استفاده بود. یک‌بار به من گفت: اگر کسی از تو یک دلیل بر وجود خدا بخواهد و بگوید هیچ دلیل دیگری را قبول ندارم، شما چه جوابی به او می‌دهی؟ گفتم: من نمی‌دانم! گفت: من جوابش را دارم و قانعش هم می‌کنم؛ به او می‌گویم: اول دلیل، آخر دلیل، وسط دلیل، بزرگ‌ترین دلیل، عالمانه‌ترین دلیل و عارفانه‌ترین دلیل بر وجود خدا، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. به تناسبی که زهرا علیها السلام هم کفو اوست، پس زهرا علیها السلام هم بالاترین و روشن‌ترین دلیل است، پس زهرا علیها السلام هم دلیل اکبر، آیت کبری و آیت عظام است. وقتی سعدی می‌گوید که یک برگ از درخت، دفتری از معرفت کردگار است، وجود علی علیه السلام چیست؟ وجود زهرا علیها السلام چه دفتری است؟ در این دو دفتر چقدر آیه هست؟ لذا از هر دو در تأویل آیه شریفه به «بحر» تعبیر شده است: «مَرَجَ





البحرین». علی علیه السلام دریاست، زهرا علیها السلام دریاست. این تعبیر خدا در تأویل اهل بیت علیهم السلام است. این دو دریا هم، نه ساحل دارد و نه عمقش پیداست.

زینب علیها السلام، محصول دو آیت عظمای الهی

این معنای آیه و نشانه است؛ آن وقت شما این آیت عظماء، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام و زهرا علیها السلام را ببینید که محصول این دو، زینب کبری علیها السلام می‌شود. حضرت زین العابدین علیه السلام درباره عمه‌شان می‌فرمایند: «عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ، فَهِيمَةٌ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ» عمه جان، کسی به تو یاد نداده و آنچه هست، خدا در وجود تو تجلی داده است؛ یعنی امام معصوم دانش زینب کبری علیها السلام را دانش لدنی می‌داند، نه دانش معلمی. دنباله بحث ان شاء الله در جلسه بعد در همین مقوله باشد.

کلام آخر؛ ای وارث سریر امامت ز جای خیز

زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک

از دل کشید ناله به صد آه سوزناک

زینب علیها السلام چه چیزی را در خاک دید؟ آیت الله العظمی و آیت کبرای حق را بی‌سر، بی‌لباس و قطعه‌قطعه، روی خاک دید. چه چیزی دید؟! او می‌دانست حسین کیست! می‌دانید وقتی آدم بفهمد، داغ چقدر سنگین‌تر و سخت‌تر است.

که‌ای خفته خوش به بستر خون، دیده باز کن

احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن

ای وارث سریر امامت ز جای خیز

بر کشتگان بی‌کفن خود نماز کن

طفالان خود به ورطه بحر بلا نگر

دستی به دستگیری ایشان دراز کن

یا دست ما بگیر و از این دشت پُر هراس

بار دیگر روانه به‌سوی حجاز کن



جلسه سوم

نیروی قوی جاذبه و دافعه

در اهل توحید

آفاق، انفس و قرآن، آیات خداوند بر جهانیان

سفارش خداوند به تعقل در آیات الهی

کل موجودات عالم هستی به تعبیر قرآن مجید، «آفاق» و به تعبیر دانشمندان، «کیهان» و کل حقایق موجود در نفس، همچنین کل قرآن مجید، آیات خداست. آیه یعنی نشانه؛ در بیشتر آیات قرآن، وقتی از آیات طبیعت، آیات انفسی و آیات خود قرآن مجید سخن به میان می‌آید، همه به تعقل و تفکر ختم می‌شوند. در این عالم طبیعت، شما یک زنبور را می‌بینید که پروردگار در سوره مبارکه نحل، در دو آیه از وجود زنبور، کارکرد و محصول زنبور گزارش می‌دهد، در پایان آیه می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾. آیت «الف» و «لام» ندارد و «لآیه» یعنی نشانه مهم، فوق‌العاده و قابل توجه؛ نشانه مهمی در همه شئون و برنامه‌های زنبور هست، البته برای گروهی که اهل اندیشه و تفکر هستند.

پیامد بی‌دقتی در نشانه‌ها

حال سؤال این است: اندیشه و تفکر کنند که به کجا برسند؟ وقتی اندیشه، تعقل و تفکر کنند، می‌بینند که تمام نشانه‌ها در جاده توحید نصب شده است. این نشانه‌ها انسان را به مقصد دیگری هدایت نمی‌کنند. در این جاده علامت‌گذاری شده است که مردم خدا را پیدا

کنند، پیدا هم می‌کنند. اگر کسی در این نشانه‌ها و علامت‌گذاری‌ها دقت نکند، از توحید محروم مانده و دستش در دنیا و آخرت خالی و تهی می‌ماند.

ایستایی در نشانه‌ها، عامل سقوط انسان

قبلاً هم به این مسئله در همین مجلس عنایت فرمودید: این نشانه‌گذاری‌ها برای این نیست که به این نشانه‌ها برسند، متوقف شوند و دیگر جلوتر نروند. کار مثل بسیاری از دانشمندان نشود که خورشید را خیلی خوب بررسی کرده، تحقیقاتشان را جمع‌آوری کردند و کتابی به نام «پیدایش و مرگ خورشید» نوشتند؛ یا با دوربین‌های نجومی در کهکشان‌ها مطالعه کردند و کتاب «از جهان‌های دور» نوشتند؛ یا پیدایش جهان را تحقیق کردند و «تکوّن هستی» نوشتند.

اما شما در لابه‌لای این کتاب‌ها بگردید، اسم و نامی از خدا، صاحب، مالک و پدیدآورنده خلقت مشاهده نمی‌کنید. اینها عالم و دانشمند هستند، اما وقتی به نشانه و علامت قدرت خدا رسیدند، متوقف شدند. این نشانه‌ها می‌خواهد چه چیزی را نشان بدهد؟ کار نشانه این است که قدرت، حکمت، عدل و هویت سازنده را نشان بدهد. شما هرچه تابلو در جاده‌ها می‌بینید، نشانه و علامت است تا به شما نشان می‌دهد که از این راه به این شهر می‌رود. اگر هم بلد نباشی، این نشانه‌ها را به تو نشان می‌دهند. این نشانه‌ها برای این است که صاحب خلقت شناخته شود و مردم با اندیشه در این نشانه‌ها به توحید برسند.

قلب آکنده از توحید، جلوه تام «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

وقتی جای توحید در زندگی خالی باشد، ابلیس، شیاطین و طاغوت‌ها آن جای خالی را پر می‌کنند. بالاخره جایی در قلب خالی نمی‌ماند و دشمنان، شیاطین، ابلیسیان و دنیاپرستان در کمین هستند که قلب‌های خالی از توحید را پر کنند؛ ولی در قلبی که توحید، یعنی جلوه تام «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» باشد، اینها می‌بینند که جای خالی‌ای نیست و صاحب دل را رها می‌کنند. حتماً به این مطلب دقت فرموده‌اید که بنابر نوشته رئیس محدثین شیعه، شیخ صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا»، امام هشتم در نیشابور از پدران بزرگوارشان تا پیغمبر صلی الله علیه و آله، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم



از پروردگار نقل می‌کند که پروردگار فرمود: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»؛ «کلمه» در اینجا یعنی حقیقت و مفهوم «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، دژ و قلعه و حصار من است. «فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» آن کسی که وارد این دژ و حصار شود، ایمن است و این قدر دیواره‌های این دژ بلند است که هیچ شیطان، ابلیس و دشمنی نمی‌تواند به درون این قلعه راه پیدا کنند. اصلاً نمی‌توانند از دیوار آن بالا بروند و دسترسی به کسی پیدا کنند که در این قلعه است. این حِصْن، حصین الهی است.

موحد چو در پای ریزی زرش و گر تیغ هندی نهی بر سرش
نباشد امید و هراسش ز کس بر این است آیین توحید و بس

چه کسانی این‌گونه هستند؟ خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛^۱ یعنی موحدان و آنهایی که گنج معرفت‌الله را در سینه دارند و قلبشان خزانه عرفان به حق است.

نباشد امید و هراسش ز کس بر این است آیین توحید و بس

نیروی قوی جاذبه و دافعه در اهل توحید

این وضع اهل توحید است که نیروی بسیار شدیدی دافعه در آنهاست که همان نیروی توحید، معرفت و اتصالشان به صفات، جلال، جمال و کمال پروردگار عالم است. این یک انرژی بسیار فوق‌العاده‌ای است که از یک‌طرف، دفع شدید است: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛^۱ از طرفی هم نیروی جذب بسیار شدیدی دارد که فیوضات خاص الهی را به طرف موحد جذب می‌کند.

دافعه و جاذبه صدیقه کبری علیها السلام

شما دافعه و جاذبه صدیقه کبری علیها السلام را در احوالاتشان بخوانید؛ اگر ایشان بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله، نرمش اندکی به کسانی نشان می‌داد که حق آنها را در روز روشن غارت کردند؛

اگر همسر باکرامتش، امیرالمؤمنین علیه السلام گوشه چشم مهر و محبتی به آنها نشان می‌داد؛ از همه مصائبها و بلاهایی که دیدند، در امان و راحت بودند. ولی صدیقه کبری علیها السلام و همسرشان امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنان را در همه جهاتشان دفع کردند؛ یعنی آن حقیقت «لَا إِلَهَ» را در تمام جوانب زندگی‌شان تحقق دادند.

قدرت دافعه امام حسین علیه السلام در ماجرای کربلا

ابی عبدالله علیه السلام همین «لَا إِلَهَ» را وقتی از مدینه حرکت کردند تا روز عاشورا، با سوگند جلاله ذکر کردند؛ همان وقتی که استاندار مدینه، حاکم مکه و اقوامشان که متأسفانه به‌خاطر عدم شناخت و معرفتشان در مکه دور ایشان را گرفتند و نصیحت کردند که به این سفر نرو! شما اگر امام‌شناس بودی، گوش خود را به امام می‌دادی و می‌گفتی مرا نصیحت کن؛ نه اینکه به امام بگویی گوش بده، من نصیحتت کنم، این به خیر توست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: شما نیازی نیست که به اهل‌بیت من چیزی یاد بدهید. امیرالمؤمنین علیه السلام هم می‌فرمایند: «هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ» اهل‌بیت حیات دانش هستند. اگر اینها نبودند، دانش مرده بود؛ هم دانش مادی و هم دانش معنوی. «وَمَوْتُ الْجَهْلِ» اینها ملک‌الموت نادانی هستند؛ یعنی جان نادانی را می‌گیرند و نادانی را می‌میرانند. شما نیازی نیست که چیزی یاد آنها بدهید؛ چون آنها علم و حکمت و چشمه‌های فیوضات حق هستند. از استاندار مدینه تا استاندار مکه، قوم‌و خویش‌های بی‌معرفتشان تا آنان که در راه می‌دیدند، تا هشت روزی که در کربلا بودند، همه امام را به‌شکل‌های مختلف دعوت کردند که با یزید بساز؛ اما حضرت جواب دادند: «لَا وَاللَّهِ» به والله قسم، من زیر بار این دعوت‌های شما که ابلیس مسلک هستید، نمی‌روم! بعد هم خودشان و ۷۲ نفر بر اثر این قدرت دافعه توحیدشان به شهادت رسیدند؛ چنان‌که مادر و پدرشان با همین قدرت دافعه به شهادت رسیدند.

دختر پیغمبر علیها السلام حکومت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله را دفع کرد؛ چون حکومت شرعی، دینی، الهی و قرآنی نبود؛ حکومت آنها حکومتی بشری بود و به‌خاطر همین هم صدها اشتباه داشتند.



وقتی هم آن نفر دوم و سوم، حکومت را دو دستی به معاویه تقدیم کردند، اشتباهات آنها اقیانوس وار شد.

دو بازگشت و رجوع متفاوت در قرآن مجید

روح ابی عبدالله علیه السلام در آغوش رحمت ویژه پروردگار

اهل توحید ستمگران را دفع کردند و «نه» گفتند؛ با سوگند هم «نه» گفتند؛ با اینکه می دانستند زندانی، تبعید و کشته می شوند. با علم به همه این مسائل، انرژی دفع و جذب توحیدی که در آنها بود، شدید و فوق العاده قوی بود. این قدر قوی بود که امام صادق علیه السلام می فرمایند: ملک الموت اجازه گرفتن جان حضرت را در گودال نداشت؛ یعنی کوچک تر از این بود که بخواهد روح ابی عبدالله علیه السلام را لمس کند و خدا چنین اجازه ای به او نداد. پروردگار خودش روح ابی عبدالله علیه السلام را به این صورت جذب کرد؛ هم جاذبه حسینی برای جذب فیوضات بسیار شدید بود و هم مجذوبیت او در پیشگاه خدا بسیار قوی بود که جانش به این صورت گرفته شد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اِرجِیْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْضِيَةً﴾^۱ با خطاب «اِرجِیْ»، روح در آغوش رحمت ویژه پروردگار قرار گرفت.

درخواست کافران و سست اندیشان برای رجوع به دنیا

این مثبت ترین «اِرجِیْ» بود که قرآن مجید در سوره فجر بیان کرده، منفی ترین رجوع را هم در سوره مؤمنون بیان کرده است. وقتی لحظه مرگ مجرمان، فاسقان، مشرکان، کافران، باطل گرایان، سست اندیشان و آنهایی که از دین خدا و توحید جدا زندگی می کنند، فرامی رسد و پرده کنار می رود، آنچه که باید ببیند، با چشمانش می بیند. وقتی وضع خودش، بدبختی، بیچارگی و ورشکستگی اش را دید و از همه سخت تر، در همان لحظه

۱. فجر: ۲۷-۲۸.

جای خودش را در جهنم دید، فریاد رجوع می‌زنند و می‌گویند: «رَبِّ اِزْجِعُونِ * لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»^۱.

پاسخ خداوند به درخواست کافران و سست‌اندیشان

خداوند یک رجوع به‌صورت فعل امر به عاشقش ابی‌عبدالله علیه السلام دارد و یک رجوع هم درخواست مجرمان عالم از پروردگار است که خدا جوابشان را می‌دهد و می‌گوید: «كَلاَّ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۲ من می‌دانم که همین جا هم دروغ می‌گویید؛ یعنی این قدر ظلمت، شیطنت، پستی و شقاوت بر شما تنیده است که با دیدن وضع خودتان و جهنم هم، باز با کمال پرویی دروغ می‌گویید.

طلوع توحید در وجود صدیقه اطهر علیها السلام به شکل تام

پاکان عالم، شنونده و انتقال‌دهنده دعاها

پس توحید که به‌صورت تام در وجود مقدس صدیقه اطهر علیها السلام طلوع داشت و اعمال، عبادات، اندیشه‌ها، تفکر، شکل زندگی، شوهرداری، فرزنداری، پدرداری، سخنان ملکوتی و نورانی وجود مقدسشان در دو خطبه‌شان در مسجد و خانه، روایاتشان و شگفت‌آورتر از همه، دعاهايشان خزانه‌ای گران‌بها برای بشر است. دعاهايي که از حضرت نقل شده، نقل آن‌هم یا برای امیرالمؤمنین علیه السلام است یا حضرت مجتبی علیه السلام یا ابی‌عبدالله علیه السلام؛ چون ایشان این دعاها را در خانه خوانده‌اند و راوی دیگری این دعاها را نشنیده است. پاکان عالم شنیده‌اند و پاکان هم انتقال داده‌اند. آدم از این دعاهايشان کاملاً حس می‌کند که وجود مقدس او از توحید تام برخوردار بوده است.

۱. مؤمنون: ۹۹-۱۰۰.

۲. مؤمنون: ۱۰۰.

محاكمه قدرتمند دولت زمان با قدرت دفع

این توحید تام بود که دولت زمان را به تنهایی در قدرت دفعش به محاکمه می کشید و قدرت روزگارش را به تنهایی دادگاهی می کند. خودش قاضی می شود، خودش رأی دهنده می شود، خودش هم چنان استدلال کرد که کسی تا روز قیامت نتواند به این نوع قضاوت و دادگاه برپاشده در مسجد ایراد بگیرد؛ یعنی از نظر قضاوت چنان محکم کاری کرده که قوی ترین قاضیان عالم و دادگستری های جهان نمی توانند یک نقطه ایراد از محاکمات او بگیرند. با دلایل عقلی، قرآنی و سنت پیغمبر ﷺ محکوم کرد. در حقیقت، دولت قدرتمند زمانش را دفع کرد. حکومت از نظر ظاهری قدرت داشت که توانست در خانه را آتش بزند و صدای کسی در نیاید، قدرت داشت که توانست به بازوی امیرالمؤمنین ﷺ طناب ببندد و او را بکشد؛ ولی صدیقه کبری ﷺ این قدرت را دفع کردند.

جذب فیوضات خاصه الهی و بروز آثار عظیم

از طرفی فیوضات ویژه و خاصه الهی را به سوی خودشان جذب کردند که در هجده سال سن یا نهایتاً ۲۵ سال، این همه آثار عظیم از خودشان بروز دادند؛ حالا آثار کلامی، روایتی، دعایی و عملی. از آثار ویژه اش هم فرزندانش بود؛ وجود مقدس او چه خزانه ای بود که پروردگار عالم گوهرهای غیرقابل ارزش گذاری، یعنی حضرت مجتبی ﷺ، ابی عبدالله الحسین ﷺ، زینب کبری ﷺ و حضرت کلثوم ﷺ را در وجود مقدس او قرار داد! شما کدام خزانه را در عالم خبر دارید که مانند این چهار گوهر در آن باشد؟

درخشش چهار گوهر گران بها و ماندگار

خزانه از زمان آدم ﷺ تا حالا خیلی زیاد بوده است، گوهرهای تمام خزانه ها بر باد رفت و ساختمان هایش هم خراب شد؛ اما هرچه زمان از این خزانه گذشت، استحکام بیشتری را از خودش نشان داد و گوهرهایش هم تا ابدیت ماندگار شده است. گوهرهایی که درخشش و

نور دارند، نورشان را هم از «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ می‌گیرند. این نور را هم در آیه بعدی می‌گوید: «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ»^۲ چون این آیه، آیه مستقلی نیست و مبتدا ندارد؛ شروع به چیزی نشده و فقط با «فِي بُيُوتٍ» که جار و مجرور است و ظرفش هم در آیه قبل است، می‌گوید که این درخشش و نور در فرزندان فاطمه علیها السلام طلوع کرد.

بالاترین خزانة، خزانة وجود زهرا علیها السلام

چه خزانة‌ای بالاتر از خزانة وجود زهرا علیها السلام! کدام خزانة تا حالا ساختمان، طلا و جواهر، گوهرها و پولش مانده است! همه خزانة‌های گذشته خراب شده و به باد رفته، خزانة‌های فعلی هم خراب می‌شود و به باد می‌رود؛ ولی زهرا علیها السلام که خزینة الله است، یعنی به وجود مستجمع جمیع صفات کمال وصل است، خودش ماندگار است، گوهرهایش هم ماندگار هستند و غارت‌شدنی نیستند. اگر غارت‌شدنی بود، بنی‌امیه و شاگردان مدرسه سقیفه غارت می‌کردند و تمام می‌شد. دنباله همین مطالب با کمک و یاری و لطف خدا در جلسه بعد باشد.

منافع دنیوی و اخروی حضور خالصانه در مجالس روضه

سومین روز است که بر محوریت عشق و محبت به اهل بیت علیهم السلام در این جلسه حاضر هستیم؛ اگر ما بتوانیم حضورمان را با خلوص انجام بدهیم و کاری به هیچ چیزی نداشته باشیم، حضور الله و توحیدی باشد، این حضور منافع عجیبی را در دنیا و آخرت به ما برمی‌گرداند. این نوع جلسات اگر زیر چتر توحید برقرار شود، در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله داریم: وقتی فرشتگان بر سر جایشان در عوالم بالا برمی‌گردند، فرشتگان دیگر می‌گویند که خیلی نورانی شده‌اید، چه کار کرده‌اید؟! اینها می‌گویند: جلسه‌ای در روی زمین بوده که ذکرالله در آنجا مطرح بود. ذکر انبیا و ائمه، ذکرالله است؛ خداوند در قرآن می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ

۱. نور: ۳۵.

۲. نور: ۳۶.

فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ^۱ آنگاه این فرشتگان می‌گویند که آدرس بدهید تا ما هم برویم، می‌گویند: مجلس تمام شده است. به پروردگار می‌گویند: خدایا! ما چرا باید محروم باشیم؟ خطاب می‌رسد: جلسه تمام شده و مستمعین رفته‌اند؛ شما می‌توانید بروید و خودتان را به در و دیوار آن جلسه بمالید. همین نوری که رفیق‌هایتان پیدا کرده‌اند، شما هم پیدا می‌کنید.

کلام آخر؛ روز و شب اشک از غم هجران مریز

دختری از پادشه دین حسین بود سه‌ساله به غم و شور و شین
گفت همی کو پدر مهربان از چه نیامد بر ما کودکان
سید بن طاووس، این عالم بزرگ در قرن هفتم کتابی به اسمش «لَهوف» یا «ملَهوف» نوشته که نام این دختر سه‌ساله را برده است. ابی‌عبدالله علیه السلام در وداع آخر، وقتی گفتند: یا زینب، یا سکینه، یا کلثوم، یا رباب، یا رقیه؛ با این بچه هم خداحافظی کردند؛ یعنی عواطف این بچه را لحاظ کرده و او را کوچک ندانستند که چیزی به او نگویند و بروند.

گفت کجا شد پدر مهربان از چه نیامد بر ما کودکان
گر ز من دل‌شده رنجیده است از دگر اطفال چه بد دیده است
گفت بدو زینب زار، ای عزیز روز و شب اشک از غم هجران مریز
کرده سفر باب تو این چندروز این قدر ای شمع فروزان مسوز
نالۀ تو شعله به عالم زند بارقه بر خرمن آدم زند

در دامن عمه این قدر نوازش شد که خوابش برد!

رفت به خواب و ز تنش رفت تاب دید مه روی پدر را به خواب
دست زد و روی پدر بوسه داد پیش پدر لب به شکایت گشاد
که‌ای پدر، ای مهر تو سودای من رفتی و از جور بدان وای من
رفتی و ما خوار به دوران شدیم دست‌خوش فتنۀ عدوان شدیم

بچه بود و سه سال بیشتر نداشت؛ مگر می‌شد او را آرام کنند! بیدار شد، دور این خرابه می‌گشت و می‌گفت: پدرم کجاست؟! فکر می‌کرد که پدرش آمده بود، اما هرچه جست، بابا را پیدا نکرد. این قدر به قلب مبارک الهی‌اش فشار آمد که گوشه خرابه از فراق ابی عبدالله علیه السلام جان داد...



جلسه چهارم

آیات عظمای پروردگار

در زمین

نشانه‌ها، راهنمای انسان در مسیر توحید

خطر ایستایی و توقف

همه هستی، چه آنچه در غیب است و چه آنچه در شهادت و حاضر، بدون استثنا آیات پروردگارند. آیه یعنی علامت و نشانه؛ خداوند طبق آیات صریح قرآن، این نشانه‌ها را به انسان ارائه داده است تا انسان با کمک این نشانه‌ها، راه شناخت او و توحید را طی کند. لذا در آیاتی که سخن از «آیات» است، آیات به «يَعْقِلُونَ»، «تَعْقِلُونَ» و «تَفْقَهُونَ» ختم می‌شود. خواست خدا این است که آیه را نگاه نکن و بایست! ایستایی و توقف خطرناک است؛ اگر حرکت نباشد، فساد قطعی است.

همه عالم، در حرکت و ثناگوی خداوند

لذا همه جهان طبیعی، هم حرکت دارد و هم طبق آیات سوره اسراء و نور، تمام موجودات هستی علاوه بر این حرکت مادی، حرکت معنوی هم دارند. چنان که در این آیه می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۱ چیزی در این عالم نیست، مگر اینکه خدا را به منزله بودن از هر عیب و نقصی ستایش می‌کند و ثناگوی خداست.

۱. اسراء: ۴۴.

حرکت موجودات عالم به سوی خداوند

کره زمین یک حرکت وضعی و یک حرکت انتقالی دارد، یک حرکت معنوی هم دارد که تسبیح و حمد اوست. در اوایل سوره مبارکه رعد می‌خوانید که صدای رعد و برق تسبیح خداست. چه موجودی ساکن است؟ هیچ موجودی ساکن نیست. پروردگار هیچ موجودی را ساکن و متوقف قرار نداده است. حتی در برزخ هم حرکت حیاتی وجود دارد و در قیامت هم حرکت کامل وجود دارد. همه این حرکات‌ها هم به سوی خداست: ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَاهَا﴾^۱ ولی دوتا موجود زنده است که گاهی از این حرکت غفلت می‌کنند و فراموششان می‌شود. آنها در این حرکت به سوی خدا توقف پیدا می‌کنند؛ یعنی خودکشی و خودزنی می‌کنند. در قرآن مجید بخوانید: ﴿قُلِ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرُهُ﴾^۲ این یک نوع خودکشی است.

مهم‌ترین نکته، توجه به نشانه‌ها

اما نکته خیلی مهم این است که ما کنار نشانه‌های او نایستیم و فقط کار را تمام ندانیم؛ یعنی مثل دانشمندان غربی نباشیم که تحقیقات خیلی مهمی در موجودات عالم کردند، همان‌جا هم متوقف شدند و با همه علم، دانش و کتابخانه‌های عریض و طویل خودشان، یهودی، مسیحی، گوشت خوک‌خور ماندند. اینها در راه توحید علامت‌گذاری است که انسان او را با این علامت‌گذاری‌ها گم نکند و بتواند او را پیدا کند.

آیات کبرای پروردگار در زمین

امیرالمؤمنین علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام، نشانه‌های اکبر

بعضی از آیات، آیات کبری و عظماست که هم در روایات تصریح شده و هم در قرآن آمده است. از میان آیاتی که آیات کبری، آیات عظمی، آیت‌الله‌الکبری و آیت‌الله‌العظمی هستند، دو

۱. نازعات: ۴۴.

۲. عبس: ۱۷.

علامت، نشانه و آیه ویژه وجود دارد که آن دو علامت هم، یکی وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام و یکی وجود مقدس صدیقۀ کبری علیه السلام است. این دو نشانه، نشانه‌های بزرگ‌تر پروردگار هستند؛ چون وجود اینها، ایمان، رفتار و کردار، اخلاق و سخنان، انسان را به پروردگار دلالت می‌کند. قرآن مجید می‌گوید: در آیات خدا تدبیر و دقت کنید؛ یعنی فقط به اسم علی علیه السلام اکتفا نکنید، چیزی گیر شما نمی‌آید. خارجی‌ها هم اسم علی علیه السلام را هم بلد هستند و می‌گویند. به اسم فاطمه زهرا علیه السلام هم اکتفا نکنید! عظیم‌ترین کارها از دست این دو نفر برمی‌آید؛ آنها می‌توانند شما را به خدا برسانند، خدا را به شما بشناسانند و همچنین زمینه رضایت و رحمت خدا را در شما ایجاد کنند. عظیم‌ترین کار از اینها برمی‌آید. یک‌بار هم به‌جای اینکه خانه و پول یا شفای بیمار از اینها بخواهیم، بخواهیم که خدا را به قلب و چشم باطن ما نشان بدهند؛ نه به چشم سر ما. چشم سر ما که خیلی محدود است. ما الآن اینجا نشسته‌ایم، نمی‌توانیم جای دیگر را ببینیم؛ مثلاً پشت دیوار را نمی‌بینیم. وجود نامحدود در چشم محدود ما جا نمی‌گیرد. از آنها بخواهیم که او را به چشم قلب ما نشان بدهند و اگر من در این خواسته‌ام جدی باشم، برای من تحقق پیدا می‌کند، جواب می‌دهند و استجاب پیدا می‌کند؛ چون خودشان دوتایی (حالا آیاتش را می‌خوانم) مسافر به‌سوی توحید، جلال، جمال و کمال حق بودند.

مسافران سفر توحید در توحید

در اینجا مطلبی را بگویم که خودم هم این مطلب را به‌درستی نمی‌فهمم و درک نمی‌کنم؛ حتی با قلب و عقل هم حس نمی‌کنم. مطلب این است: مبدأ سفر این دو نفر، توحید بوده و مقصدش هم توحید است؛ یعنی سفر توحید در توحید. سفر خارجی مثل ما نبود؛ ما از خارج سفر می‌کنیم، خدا را نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم، بعد در نشانه‌ها دقت می‌کنیم و تا این حد می‌فهمیم که این نشانه‌ها سازنده، صاحب و مالک دارد. باطن ما این را درک می‌کند، ولی نمی‌دانیم اوصاف این مالک چیست! انبیا و کتب آسمانی اوصاف را برای ما بیان می‌کنند و می‌گویند: آنچه که با دقت در آیه‌ای یا دقت در آیاتش پیدا کرده‌ای، ولی نمی‌دانی که چه

صفاتش دارد، صفاتش این است. این صفات، هم در آیات بیان شده است: غفور، رحیم، کریم، عفو، حلیم، علیم، سمیع و بصیر؛ هم کتاب کامل صفاتش بعد از قرآن، دعای جوشن کبیر است که فقط در ماه رمضان‌ها خوانده می‌شود و به خواننده هم می‌گویند وقت کم است، بزن و برو! یعنی درکی از این دعا در ماه رمضان نیست. درحالی‌که چه خوب است در جلسات ماه رمضان، هر شب یک بند از آن را که بیان‌کننده ده صفت از اوصاف محبوب ازل و ابد است، برای مردم توضیح بدهند.

ظرفیت محدود دنیا برای درک کامل اولیای الهی

ما بیگانه هستیم و از بیرون سفر می‌کنیم تا آشنا بشویم؛ اما آنها دوهزار سال قبل از خلقت عالم آشنا بوده‌اند. از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید یا پیغمبر صلی الله علیه و آله گزارش دادند که فاطمه علیها السلام دوهزار سال قبل از ارواح تسبیح می‌گفت و تقدیس، تمجید و تحمید داشت؛ وجودش هم نشان می‌دهد که این‌گونه بوده است. اگر بخواهید زهرا علیها السلام را در حدی بشناسید، کتاب «ملکه اسلام» را بخوانید که اصل آن حدود هفتاد هشتاد سال پیش نوشته شده و یکی از بهترین کتاب‌ها درباره صدیقه کبری علیها السلام است. اصل این کتاب دویست صفحه بود و من آن را به نهصد صفحه تبدیل کردم؛ مخصوصاً دو خطبه حکیمانه، عارفانه و عالمانه او را شرح داده‌ام. با خواندن این کتاب، تنها گوشه‌ای از عظمت این خورشید ملکوتی را درک می‌کنید و درک همه آن برای قیامت می‌ماند. این دنیا ظرف درک کامل اولیای خدا نیست و ظرفیت آن کوچک است. دوربین دنیا نمی‌تواند اینها را نشان بدهد. چشم دوربین دنیا و علم، ضعیف، بیمار و محدود است.

غریبه بودن انسان در دنیا با عالم ملکوت

آنچه که من نمی‌فهمم، این است: سفر اینها که از اول آشنا بوده‌اند، «مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْحَقِّ» است، نه «مِنَ الدُّنْيَا». این سفر که مربوط به ماست؛ ما در دنیا با عالم ملکوت بسته و غریبه هستیم، به ما یاد داده‌اند که در این جاده سفر کن. در این جاده هم علامت‌ها و نشانه‌هایی از همه موجودات قرار داده شده، ولی بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین علامت در بین

علامت‌های بزرگ‌تر، فاطمه علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام است. اینها نشانه‌های خدا در راه توحید هستند که دوهزار سال پیش از خلقت عالم با توحید بیگانه نبوده‌اند و وقتی هم که خدا آنها را در دنیا آورد، سفرشان «مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْحَقِّ» ادامه داشت. لذا کسی زبان خدا را مثل اینها در این عالم نمی‌فهمد.

آشنا داند صدای آشنا آری آری جان فدای آشنا

پاک‌سازی، شرط اصلی فهم آیات الهی

من وقتی بیگانه باشم، چه چیزی از قرآن می‌فهمم؟ من باید در این حوزه و عرصه وارد شوم، خودم را پاک‌سازی بکنم تا یک کلمه بفهمم. پروردگار عالم در این زمینه جدیداً واقعاً به من لطف خاصی کرد و توفیق ویژه‌ای داد تا رساله‌ای نوشتم. این رساله‌ام تازه تمام شده و «سلوک به سوی خدا» نام دارد. موضوع رساله این است که اگر بخواهیم این جاده را برویم و به قرب و لقای او برسیم، باید چه کار بکنیم؟ این رساله غیر از رساله‌های سلوکی است که تاکنون نوشته شده است. بعضی از این رساله‌ها خیلی علمی، بعضی هم کاربردی نیست و فقط نظری است. درحالی که همه این رساله قابل عمل است؛ هم علل کمک‌دهنده به حرکت در این رساله هست و هم علل مانع بودن در حرکت در این راه است.

پربارترین و عظیم‌ترین سفرها

سیر اینها «مِنَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ»، «مِنَ الرَّبِّ إِلَى الرَّبِّ»، «مِنَ الرَّحِيمِ إِلَى الرَّحِيمِ» و «مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْحَقِّ» بود؛ یعنی هیچ سفری در این عالم، پربارتر و عظیم‌تر از این سفر نبود. چنان به او ایمان داشتند که به‌خاطر آشنا بودنشان، از او به او سفر می‌کردند. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام برای اینکه خدا را با دلیل نشان بدهند و بگویند این دلیل، نشانه و علامت بر وجود توست، به‌هیچ‌عنوان به‌سراغ میلیاردها نشانه نرفته‌اند و نگفته‌اند بنا دلیل بر بتا، درخت دلیل بر کشاورز یا صنعت دلیل بر صنعتکار است. اصلاً در طول عمرشان به‌سراغ این دلایل نرفتند! دلیل حضرت بر وجود خدا این بود: «يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» ای کسی که خودت دلیل بر

وجود خودت هستی. فهم این هم خیلی مشکل است! من که اصلاً نمی‌فهمم، تعارف و شکسته نفسی هم نمی‌کنم. یکی از دوستانم می‌گفت که برای چه به من می‌گویی شکسته نفسی نکن؟ نفس من پیش من نیست! از اولی که من وارد زندگی شده‌ام، نفس من پیش شیطان است؛ من چطوری او را بشکنم؟ اگر دست خودم بود، آن را می‌شکستم.

خداوند، دلیل بر وجود خودش

حضرت می‌فرمایند: ای کسی که دلیل بر تو خودت هستی؛ این یعنی چه؟ درک آن خیلی مشکل یا محال است! کسی به امیرالمؤمنین علیه السلام بگوید که دلیل بر وجود خدا چیست؟ ایشان هم بگویند خود خدا دلیل بر وجودش است. شما ببینید امیرالمؤمنین علیه السلام چه فهمی از توحید داشته‌اند که می‌فرمایند دلیل او خود اوست. دلیل آفتاب چیست که آفتاب است؟ خود آفتاب دلیل آفتاب است؛ «آفتاب آمد دلیل آفتاب». این ایمان، یقین، فهم و علم امیرالمؤمنین علیه السلام است! وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۳-۲۴ ساله بودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر ایمان علی را به یک جرم و عنصر قابل وزن کردن تبدیل کنند، آن را از صندوق قلب علی دریاورند و در کفه ترازو بگذارند، تمام جهان را هم در کفه دیگر بگذارند، ایمان علی بر کل جهانیان سنگینی می‌کند. این حرف‌ها برای روزگار پیغمبر صلی الله علیه و آله است که البته دیگران هم غیر از ما نقل کرده‌اند. این آیت‌الله العظمی و آیت‌الله الکبری است؛ «به علی شناختم من به خدا قسم خدا را». این داستان از عجایب داستان‌های عالم هستی است.

یا رب به که این نکته توان گفت

که وحدت از کوی علی یافته راه صمدی را
این معنی نشانه است و این نشانه‌گذاری‌ها کار خود پروردگار در راه توحید است؛ اگر آدم با اندیشه در نشانه‌ها به این توحید برسد، آن وقت چه‌چیزی به دست می‌آورد، به خواست خدا فردا با خواندن یک آیه برایتان عرض می‌کنم که مسئله اندیشه در کنار نشانه‌ها مطرح است؛ آن هم اندیشه همواره و بی‌قطع.



کلام آخر؛ غروب خورشید ملکوت و هستی در هجده سالگی

در بیشتر منابع گفته می‌شود که این خورشید ملکوت و هستی در هجده سالگی غروب کرده است. باید می‌ماند! باید حادثه سقیفه پیش نمی‌آمد و می‌ماند تا علومی که خدا به او افاضه کرده بود، سال‌ها سال به بشریت انتقال بدهد؛ اما نگذاشتند! این قدر زجر روحی و بدنی به او دادند که در اوج جوانی غروب کرد. همین روزها وقتی حضرت مجتبی‌علیه السلام و ابی‌عبدالله علیه السلام وارد منزل شدند، آسما خواش کرد که وارد اتاق مادر نشوند.

آسما مادر محمد بن ابی‌بکر است و زن بسیار شایسته‌ای بود. پسر او هم از چهره‌های ویژه و خاص بود که در راه عشق امیرالمؤمنین علیه السلام، در ۲۸ سالگی کشته شد، جنازه‌اش را هم در پوستی پیچیدند و آتش زدند.

آسما به این دو آقازاده گفت که خواشم این است در اتاق نروید، مادرتان خواب است. اسمای بزرگوار، به دو امام که نباید دستور داد و باید مطیع بود! این دو آقازاده عکس‌العملی نشان ندادند و خودشان به آرامی در اتاق را باز کردند، دیدند مادر در وسط اتاق خوابیده و رواندازی هم روی خودش انداخته است. اولین بار بود که این دو بزرگوار مادر را صدا کردند و جواب نشنیدند! زینب علیه السلام هم صدا زد، اما جواب نیامد!

این متن روایت است، نه خیال‌پردازی و استحسان! در روایت است که ابی‌عبدالله علیه السلام آن وقت هفت‌ساله بودند، بلند شدند و گفتند: من الآن می‌روم و پدرم را خبر می‌کنم. وقتی وارد مسجد شدند، امیرالمؤمنین علیه السلام با یاران خود نشسته بودند؛ امام حسین علیه السلام به پدر گفتند: بابا! ممکن است که دیگر مادرم را زنده نبینی. حضرت جوری از جا بلند شدند که عبایشان افتاد، اما برنداشتند، کفش هم نپوشیدند و همین‌طوری با پای برهنه به طرف خانه می‌دویدند. این چه دودنی بود که دخترت زینب علیه السلام هم یاد گرفت و از خیمه‌ها به‌صورتی دوید که زودتر از ابی‌عبدالله علیه السلام سر نعش علی‌اکبر علیه السلام رسید...

جلسه پنجم

قرآن و اهل بیت، یاری‌گر

انسان در مسیر توحید

آیات الهی، نشانه‌هایی برای اهل اندیشه

تعبیر قرآن از موجودات هستی

تعبیر قرآن از همه موجودات هستی، به صورت تک تک، فرد فرد و به صورت جمع، «آیه» و «آیات» است که این دو تعبیر از سوره مبارکه بقره تا جزء سی‌ام قرآن آمده است. در آیه ۶۷ سوره نحل می‌خوانیم: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ». مطالبی که در این دو آیه بیان شد، به طور قطع، نشانه است برای آنهایی که در این نشانه دقت می‌کنند، دل می‌دهند و تعقل می‌کنند. در سوره‌های دیگر هم داریم که خدا می‌فرماید: «لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» یا «لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» اینها نشانه‌هایی برای اهل اندیشه است. نشانه یا نشانه‌های چیست؟

حرکت در راه توحید از طریق نشانه‌ها

همه اینها نشانه‌های قدرت، حکمت، رحمت، عدل و احسان پروردگار است؛ یعنی من همه این نشانه‌ها را در راه توحید قرار داده‌ام که شما با این نشانه‌گذاری‌ها به این حقیقت برسید. اگر بخواهید خودتان را به نشانه برسانید و بمانید، توقف کنید و رد نشوید، کوچک می‌مانید و مثل دانشمندان اروپا و آمریکا، هیچ حرکت روحی، عملی و اخلاقی برای شما ایجاد نمی‌شود. یکی از این دانشمندان به نام «مترلینگ» سه کتاب نوشته است که معلوم می‌شود عمرش را در این سه نشانه هزینه کرده است. یک کتاب به نام «زنبور عسل»، یک کتاب به نام «موریانه» و یک کتاب هم به نام «مورچه» دارد. هر سه کتاب هم در بازار هست و به



زبان‌های گوناگون ترجمه شده است. وقتی آدم این سه کتاب را مطالعه می‌کند، می‌بیند که نویسنده خودش را به شدت هزینه درک زندگی این سه حشره کرده است و چهره معروفی در همه دنیا و مجامع علمی شد؛ ولی مسیحی، گوشت خوک‌خور و آبجو خور ماند و مُرد.

سرانجام توقف در نشانه‌ها

این معنی توقف است که اگر از نشانه به سوی آن هدف نشانه‌گذاری حرکت نکنی، کوچک، محدود، پست، گناهکار و بزهکار می‌مانی. تو باید در این نشانه و نشانه‌ها دقت کنی تا صاحب، مالک و به‌وجودآورنده‌اش را پیدا کنی؛ نه اینکه به خودش برسی، یک بررسی در خود آیه و نشانه بکنی، بعد هم دیگر حرکت عقلی، فکری، روحی و نوری نداشته باشی.

فلسفه خلقت موجودات عالم

دو خطبه در «تهج البلاغه» هست که یکی درباره طاووس و یکی هم درباره مورچه است. اولاً امیرالمؤمنین علیه السلام جسم و جان و اعضا و پَر این دو را به زیباترین صورت توضیح داده‌اند. حضرت توضیح می‌دهند، بعد هم مردم را به پروردگار دلالت می‌کنند که فقط رنگ‌آمیزی پرهای طاووس، آینه نشان‌دهنده جمال الله است؛ یا این مورچه با این اندام بسیار کوچکش که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: آنچه فیل دارد، مورچه هم دارد، به اضافه دوتا شاخک. هوش و کار این حیوانات و حشرات، جهت‌گیری به طرف پروردگار است که این موجود را ببین و خدا را بفهم. آن کسی که در آیه و نشانه خدا اندیشه نمی‌کند، با همانی که مورد نظرش است، یک قیمت دارد و مساوی است.

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار

کمک سالکان راه توحید به انسان

خداوند مهربان چنین فضای عظیم پرفایده‌ای را در قرآن به روی انسان باز کرده است؛ در روایاتی هم که توضیح این آیات است، اهل بیت علیهم السلام کمک فوق‌العاده‌ای به باز بودن این

فضا کرده‌اند. وظیفه انسان است که از این جاده نشانه‌گذاری شده برود تا به مقصد نهایی، یعنی به توحید و باور پروردگار برسد.

گستره روحی بی نظیر اولیای الهی

شگفتی پسران یعقوب علیهم السلام از سخن پدر

اگر انسان به این مقصد نهایی برسد، چنان که از زمان آدم علیهم السلام تا حالا ثابت شده است، سالکان این راه، چشم و گوش و زبان و ارزش‌های دیگری پیدا کردند و وجود ممتاز شدند؛ یا به تعبیر قرآن مجید، از اولیای الهی شدند و در فهم، در بین مردم خودشان بی نظیر شدند. یازده پسر یعقوب بناست که به مصر بروند. این حرف پدر برایشان خیلی شگفت‌آور بود؛ البته باید هم شگفت‌آور باشد برای آدم محدودی که پنجاه سال دارد، ولی بچه است. از نظر سن، پنجاه بار گردش زمین را به دور خورشید گذرانده، ولی سه چهار ساله است و باید به او گفت: بچه پنجاه ساله، بچه هفتاد ساله، بچه نود ساله. در این مسیر بچه‌شان هم یک انسان فوق العاده است؛ خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَأَيُّهَا الْحَكِيمُ صَبِيًّا»^۱ یحیی بچه بود و ما مقام نبوت به او عطا کردیم. عیسی علیهم السلام در گهواره بود، به مردم زمانش از داخل گهواره گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»^۲. حضرت جواد علیهم السلام هفت ساله بودند که با شهادت حضرت رضا علیهم السلام، تمام ودایع امامت و نبوت در او طلوع کرد. اسم اینها در بچگی، دیگر بچه نیست؛ باید آنها را این گونه خطاب کرد: ای پنج ساله بزرگ‌تر از عالم، ای هفت ساله گسترده‌تر از همه جهان، ای گسترده‌ترین روح در گهواره.

ارزیابی امیرالمؤمنین علیه السلام از انسان متوقف

اما آن کسی که متوقف است، اسمش بچه است و اگر آدم بد، کافر، مشرک، منافق یا مجرم باشد، دیگر نمی‌شود بچه هم به او گفت؛ باید گفت: نطفه وزن پیدا کرده. نطفه

۱. مریم: ۱۲.

۲. مریم: ۳۰.

نجسی که حالا هشتاد نود کیلو شده و باد کرده است؛ یعنی نجاست بادکرده و هیچ چیز دیگری نیست. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام در ارزیابی اینها می‌فرمایند: قیمت اینها با آنچه از شکمشان می‌ریزد، یکی است و همان نطفه بادکرده است. خداوند هم در قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾^۱ اینها همان نطفه نجس بادکرده هستند که حالا به نجس تبدیل شده‌اند؛ یعنی آلودگی باطنی، عقلی و قلبی.

حکایتی شنیدنی از کودک پرورش یافته در دامان توحید

آن کسی که در این مسیر در حرکت است، بچه است، ولی خیلی بزرگ است! یکی از دست‌پرورده‌های سقیفه و مکتب اموی به مدینه آمد و می‌خواست از محلی رد بشود، دید بچه‌ها بازی می‌کنند، شلوغ می‌کنند و هیجان دارند، دنبال هم می‌کنند و می‌خندند و سنگ می‌پراندند؛ ولی سکویی گلی و خشتی کنار خانه‌ای است که بچه سه‌چهار ساله‌ای روی آن نشسته، هم بازی بچه‌ها را تماشا می‌کند و هم وقتی بچه‌ها آتش روشن کردند که با آتش بازی کنند، با دیدن آتش زارزار گریه می‌کند. این مرد از کار بچه تعجب کرد و با خودش گفت که چرا بین بچه‌ها نمی‌آید و بازی نمی‌کند؟ چرا بالا و پایین نمی‌پرد و بغل آتش نمی‌آید؟ جلو آمد و گفت: چرا اینجا نشسته‌ای و بین بچه‌ها نمی‌روی که بازی کنی؟

این بچه چهارپنج ساله گفت: من بنا ندارم که جواب آدم بی‌ادب را بدهم! این شخص که از دست‌پرورده‌های سقیفه و اموی بوده، با آن سن شصت‌هفتاد ساله گفت: من بی‌ادب هستم؟ بچه گفت: بله تو بی‌ادب هستی! مرد گفت: چه دلیلی بر بی‌ادبی من داری؟ بچه گفت: دلایلم این است که وقتی کسی بر دیگری وارد می‌شود، باید سلام بکند و تو سلام نکردی، برای همین هم تو بی‌ادب هستی. کسی که ادب ندارد، کوچک است! مرد گفت: راست می‌گویی. مرد هم سلام کرد و او جواب سلامش را داد.



پاسخ عجیب کودک به مرد سقیفه‌ای

سپس مرد گفت: حالا سؤالات مرا جواب بده؛ چرا با بچه‌ها بازی نمی‌کنی؟ بچه گفت: خدا فرموده است: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾^۱ نه من در آفریدن شما بازیگر بوده‌ام و نه شما را برای بازی آفریده‌ام. دو مرحله‌اش قطع است؛ نه خدا بازیگر است که ما را به بازی آفریده باشد. خوشش آمده باشد که بازی کند و بازی‌اش این بوده که ما را آفریده است؛ نه ما را به هدف بازیگری آفریده است. مرد دید که عجب جوابی! بعد گفت: چرا وقتی به این آتش نگاه کردی، گریه کردی؟ بچه گفت: این آتش‌ها راهنمای به جهنم است. من این آتش را نگاه نمی‌کنم، بلکه میلیون‌ها سال بعد را نگاه می‌کنم که پرده کنار برود، بخشی از قیامت هفت طبقه دوزخ است. برای این گریه می‌کنم که خدا مرا از درگیر شدن با آتش حفظ کند.

ارزیابی نادرست از نشانه‌ها

کسی که در ایام کودکی این عقل و فهم را دارد و نشان می‌دهد که از نشانه‌ها به خدا رسیده است؛ این دیگر بچه نیست، بلکه یک جهان است. آن کسی که با این بچه ملاقات کرد، او بچه بود و نمی‌فهمید؛ یعنی نمی‌توانست حال این کودک را ارزیابی کند. لذا باید به او گفت: «یک جهان»، به مرد واردشده بر او باید گفت: «بچه هفتادساله»، به استادهایی هم که این فرد در مکتبشان تربیت شده، باید گفت: نطفه بادکرده؛ مثل کارگردانان سقیفه و حاکمان بنی‌امیه. آنها دیگر بچه نیستند، بلکه همانی هستند که قرآن فرموده است: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»؛ اینها هم بدن پلیدی دارند و هم روح پلیدی. نجس برای روحشان و نجس برای وضع ظاهرشان است.

مرد گفت: اسم تو چیست؟ بچه گفت: حسین. مرد گفت: خانه‌ات کجاست؟ بچه گفت: همین جایی که روی سکوی آن نشسته‌ام. مرد گفت: پدرت کیست؟ بچه گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام.

تعبیر خداوند در حق کودکان اهل بیت

دیگر نمی‌شود به اینها بچه گفت! تعبیر در حق اینها را باید از خود پروردگار یاد گرفت که می‌فرماید: ﴿فِي يُوتِ أَذِنَ اللَّهِ أَنْ تُرَفَّحَ وَيَذْكُرَ فِيهَا اسْمُهُ يَسْبَحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوءِ وَالْأَصَالِ * رَجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ﴾^۱ این آیه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. به این مسئله دقت بفرمایید که خیلی مهم است؛ تمام قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و یک آیه هم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله نیامده، آیه در مدینه هم نازل شده است. خدا می‌گوید: نه یک پیغمبر صلی الله علیه و آله و یکی هم علی علیه السلام که مرد هستند، آن بچه‌ها دیگر به حساب نمی‌آیند؛ «رَجَالٌ» یعنی همه اهل بیت علیهم السلام. بنابراین نمی‌شود به ابی عبدالله علیه السلام یا امام مجتبی علیه السلام در آن سن گفت: عجب بچه‌هایی! بگو: عجب رجالی! این تعبیر خداست.

اهل بیت علیهم السلام، قوه فاعلیت حضرت حق

علاوه بر این، «رجال» معنی دیگری هم دارد که آن قدرت فاعلیت انسان و «نساء» هم قدرت قابلیت زنان است؛ قابلیت و فاعلیت الهی در حق اینها. این فاعلیت الهی که می‌گوییم، دلیل دارم؛ نه به عنوان اینکه شیعه هستیم، غلو می‌کنم! آن پادشاه دوم سقیفه که من از اینها به خلیفه تعبیر نمی‌کنم؛ چون پیغمبر صلی الله علیه و آله اینها را خلیفه نکرده بود که خلیفه بگوییم. اینها شاه، سلطان، ظالم و ستمگر بودند. چه کسی اینها را خلیفه کرده است؟ اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته بود که شما بعد از من کارگردان باشید، نایب‌مناب پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شدند؛ ولی اینها عنوان خلیفه ندارند. حالا خیلی به خودمان فشار بیاوریم و عنوان خلیفه را برای آنها قبول نکنیم، باید خلیفه ابلیس بگوییم؛ البته نمی‌توانیم هم خلیفه ابلیس بگوییم، چرا که اینها خود ابلیس و شیاطین بودند.

حقیقت معنایی کلمه «یَد» در قرآن

حالا دلیل اینکه اینها قوه فاعلیت حق هستند؛ شما می‌دانید که «یَد» در قرآن مجید به دو معنا آمده است: یکی به معنی همین دست جرمی و بدنی که این تمدن را به وجود آورده

است؛ یک معنی درباره خداست که می‌فرماید: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۱ یعنی قدرت الله. پروردگار جسم نیست و «ید» در اینجا به معنی قدرت است. در قرآن می‌خوانیم: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾^۲ نابود باد قدرت ابی لهب، نه دستش؛ چون وقتی ابولهب مُرد، دو دستش به بدنش بود. بعضی‌ها ترجمه کرده‌اند که «قطع باد دست ابولهب»؛ وقتی اینها جنازه را می‌دیدند، اگر «ید» برای آنها به معنی دو دست بود، می‌دیدند که نفرین خدا نگرفته است و دست او هست.

امیرالمؤمنین (علیه السلام)، دست خداوند در زمین

جوان جلفی در مکه بود که خانم جوانی را هنگام طواف، در کنار کعبه با دو چشمش فوق‌العاده زیر نظر قرار داده بود و به شدت چشم‌چرانی می‌کرد. زن هم حرام است که روی خود را در حال طواف پنهان نکند و باید با قیافه باز طواف کند.
در میان موج دریا تخته‌بندم کرده دوست

باز می‌گویند که دامن تر مکن، هوشیار باش

خدا می‌گوید که قیافه زن در آنجا باید باز باشد و به مرد هم می‌گوید چشمش را بپا! امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم در مسجدالحرام بودند، جلو آمدند و یک سیلی به صورت این جوان زدند. این جریمه حق او بود، چون کنار بیت گناه را مرتکب می‌شد. اگر بیرون بیت بود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او می‌گفتند که چشم‌چرانی کار بدی است؛ ولی چون در طواف بود، این سیلی را زدند که برای بقیه درس شود. در مکه پخش شود که علی (علیه السلام) کنار بیت در گوش جوانی زد تا جوان‌های دیگر مواظب باشند. این جوان هم گریه‌کنان پیش همان شاه دوم سقیفه آمد و گفت: من را در طواف سیلی زدند و من به تو پناه آورده‌ام که مثلاً طرف را جریمه کنی. شاه دوم گفت: چه کسی سیلی زده است؟ گفت: علی بن ابی طالب. شاه دوم گفت: من

۱. فتح: ۱۰.

۲. مسد: ۱.

هیچ کاری نمی‌کنم! جوان گفت: چرا هیچ کاری نمی‌کنی؟ گفت: آن دستی که به صورت تو خورده، «یدالله» است، من با دست خدا چه کار بکنم؟! اهل سنت این روایت را نوشته‌اند. این که به «رجال» تعبیر می‌کند، یعنی جنبه فاعلیت الهی اهل بیت علیهم السلام. دیگر در آیه جدا نکرده که بگوید: در این خانه دو مرد و دو بچه هستند؛ بلکه همه را با همدیگر می‌گوید: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۱ در روایاتمان هم هست که امیرالمؤمنین علیه السلام، «عَيْنُ اللَّهِ» و «أُذُنُ اللَّهِ» است. از این نوع تعبیرات در روایات ما کم نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام، نشانه بزرگ تر خداوند

همچنین طبق روایاتمان، امیرالمؤمنین علیه السلام آیت‌الله‌العظمی است؛ یعنی نشانه بزرگ‌تر خدا در این عالم خلقت. وقتی آدم نشانه‌های دیگر را می‌بیند، حرکتش به طرف توحید صورت می‌گیرد، ولی حرکت او کند است؛ اما وقتی علی علیه السلام را ببیند، با آن علم، رفتار، اخلاق و ایمانش، حرکت به طرف پروردگار او سریع‌تر و عاشقانه‌تر می‌شود. اندیشه در وجود علی علیه السلام، علی را در وجود انسان تجلی می‌دهد و انسان قدرت شدیدی برای حرکت پیدا می‌کند؛ مثل قدرت مالک اشتر، اویس قرنی، عمار و ابوالهیثم بن تیهان. در حقیقت، وجود نوری امیرالمؤمنین علیه السلام با اندیشه در او در انسان قرار می‌گیرد، حرکت و ارزش انسان را به شدت شگفت‌آور می‌کند و ارزش عجیبی می‌دهد. در جنگ صفین، وقتی عمار در نودسالگی شهید شد، امیرالمؤمنین علیه السلام در طرف دیگر میدان می‌جنگیدند که خبر دادند. حضرت جنگ را متوقف کردند، به ایشان گفتند: جنازه عمار را به چادرها آورده‌ایم. همه منتظر آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام بودند؛ وقتی حضرت بالای سر عمار نشستند، ناله زدند و گریه کردند، بعد گفتند: ملک‌الموت، تو که از جای خودت حرکت کردی و به زمین آمدی تا عمار را ببری، برنمی‌گشتی تا علی را هم ببری. من نمی‌خواهم بعد از عمار زنده بمانم. این ارزش است! حضرت بالای سر جنازه‌ای که نود سال دارد، این حرف را می‌زنند؛ آن طرف هم کثافت‌ها را مثل برگ درخت روی زمین می‌ریزند و به جهنم می‌فرستند.

معنای حقیقی «آیه» در کلام وحی

منظور از «آیه» در قرآن و آیات این است که اینها در این جاده توحید از جانب خود پروردگار نشانه گذاری شده اند تا انسان به محبوب ابد و ازل برسد و رنگ اخلاق او را پیدا کند، یعنی «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»؛ همچنین چشم اگر باز باشد، او را با چشم دل ببیند. شاعر می گوید:

یار در این انجمن، یوسف سیمین بدن

آینه خانه جهان، او به همه روبه روست

شاعر دیگری هم می گوید:

به تو برگردد، اگر راهرویی برگردد

بس که هست از همه سو، از همه رو راه به تو

خداوند نیز در قرآن می فرماید: ﴿أَتَمَّا تُولُوا فَأَمَّا وَجْهَ اللَّهِ﴾^۱ مردم کجا می روند؟ به هر طرفی که بروند، در آخر باید به او باید برسند؛ این رسیدن هم یا رسیدن به رضایت الله است یا رسیدن به «سَخَطُ اللَّهِ». با این حال، از این دایره نفوذی نیست؛ یعنی راهی نیست که آدم بخواهد فرار کند.

وظیفه انسان، قدم گذاردن در جاده توحید

این کار ماست که با دیدن این نشانه گذاری ها جاده را گم نکنید و بروید تا به خودش برسید. بعضی شعرا واقعاً حکیم بودند، مثل صاحب این شعر که می گوید:

گر شبی در خانه جانانه مهمانت کنم

گول نعمت را نخور، مشغول صاحب خانه باش

یاری قرآن در شناسایی راه توحید

اگر شبی در خانه جانان مهمان شدی، کنار نشانه نایست، چون می پوسی. این کار ماست که ﴿أَخْرَجَكُم مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾^۲ وقتی به دنیا آمدید، هیچ چیزی حالی تان

۱. بقره: ۱۱۵.

۲. نحل: ۷۸.

نبود و به شما توفیق داد که در حدی با قرآن و روایات سروکار پیدا کردید. حالا جاده را حرکت کنید، نشانه هم در این جاده به اندازه تعداد موجودات هست و گم نمی کنید؛ بروید تا به او برسید. «یا مَحْبُوبَ مَنْ أَحَبَّهُ، یا عَوْثَ مَنْ أَرَادَهُ، یا أُنَيسَ الشَّاكِرِينَ، یا جَلِيسَ الذَّاكِرِينَ» این نقطه آخر است که وقتی آدم به آنجا می رسد، او با آدم انس برقرار می کند و جلیس و محبوب انسان می شود. شما می توانید همه اینها را از قرآن کمک بگیرید؛ البته قرآن می گوید: نشانه ها را هم در آفاق و انفس به شما ارائه می دهد. دانش بشری هم این نشانه ها را با تحقیقات به خوبی بررسی کرده و از آنها هم باید کمک گرفت. اگرچه دانشمندان این دانش در کنار نشانه ها متوقف بودند و در آن توقف هم کردند.

حکایت مشروب فروش و مرد عالم

مشروب فروشی بود که باعث بیداری عالمی شد. اسم این عالم، «امام محمد» بود (امام محمد غزالی نیست و اصلاً با او هم عصر هم نبوده است). این عالم، عالم بسته ای بوده که خسته و بی حوصله شده بود و به قول امروزی ها، اعصابش خرد شده بود. یک مرتبه به این نتیجه رسید که به در دکان این مشروب فروش بروم محله و بگویم دوتا لیوان مشروب به من بدهد. پول آن را ندارم که بدهم؛ ولی می توانم با او معامله کنم. خدا نیاورد که حال انسان در حوادث خراب بشود و کم بیاورد! به خاطر پول، صندلی یا حوادث دیگر چنان کم بیاورد که خدا و قیامت را از دست بدهد.

این عالم آمد و گفت: دوتا گیلان مشروب به ما بده، من هم دوتا مسئله به تو یاد می دهم. مشروب فروش گفت: خدا جای دیگر حواله ات بکند! مسئله چیست؟ مسئله به چه درد من می خورد؟! من اهل مسئله نیستم! عالم برگشت و با خودش فکر کرد که دوتا مسئله شرعی، الهی و علمی برای مشروب فروش چقدر بی ارزش است و من خودم چقدر این دوتا مسئله را بی ارزش کرده ام که با مشروب معامله کنم! خیلی عوض شد و بیشتر به معارف الهیه پرداخت. وقتی این مشروب فروش می خواست دخترش را شوهر بدهد، شدید گیر افتاد و پیش هر کسی رفت، مشکش حل نشد. پیش همین آقا آمد که روزی به مغازه مشروب فروشی آمده بود. به او گفت: من می خواهم دخترم را شوهر بدهم، ولی گیر مسئله



عجیبی افتاده‌ام. عالم گفت: مسئله‌ات چیست؟ گفت: قسم جلاله خورده‌ام که هر چه در این عالم است، مهریه دخترم کنم حالا که بیدار شده‌ام، می‌بینم عجب قسمی خورده‌ام و امکان ندارد این قسم را تحقق بدهم. عالم گفت: خیلی هم خوب امکان دارد. وقتی می‌خواهی دخترت را به خانه شوهر بفرستی، یک قرآن به او بده؛ چون همه چیز عالم در این قرآن است. آدم باید بفهمد که کجاست، در چه حرکتی است چقدر می‌فهمد و چقدر می‌داند. فکر می‌کنم که داستان این بحث مثل اقیانوس است؛ نه به ساحلش می‌رسیم و نه به عمق آن. پس این سخن بگذار تا وقت دیگر.

کلام آخر؛ «هَذَا حُسَيْنٌ مُرَمَّلٌ بِالِدِمَاءِ»

پیش از من، عزیزان مصیبت ابی عبدالله علیه السلام را خواندند و خوب هم خواندند. این چیزی که در روایاتمان است، جنبه شگفتی دارد، نه جنبه جهل. یک وقت در ذهنتان نیاید که نفهمید و نشناخت. این جمله مثبت است و هیچ منفی در آن نیست و جهتش هم جهت شگفتی است. واقعاً از جهل و نفهمی مردم شگفت زده شده بود! چون زینب کبری علیها السلام خودش دریای علم بود و از این جهل شگفت زده شده بود. وقتی خواهر کنار بدن می‌آید، با یک دنیا محبت و ادب و با آن چشم فاطمی، نگاهی به بدن قطعه قطعه کرد و گفت: «أَنْتِ أَخِي». این جنبه شگفتی است، نه اینکه من تو را نشناختم. اینها این گونه نبودند.

من کی‌ام، لیلی و لیلی کیست، من هر دو یک روحیم اندر دو بدن زینب علیها السلام به شکل زن، ابی عبدالله علیه السلام بود و ابی عبدالله علیه السلام به تعبیر قرآن مجید، مردِ مرد بود؛ یعنی «رجال» بود. زینب علیها السلام با دیدن بدن برادر گفت: «أَنْتِ أَخِي» تو برادر من هستی؟ «وَأُمِّي» تو پسر فاطمه زهرا علیها السلام، مادر من هستی؟ «وَأَبْنُ وَالِدِي» تو پسر امیرالمؤمنین علیه السلام، پدر من هستی؟

می‌گویند بعد از این شگفت زدگی که با حسین من چه کردند، رو به مدینه کرد؛ اما من می‌گویم نه! وقتی چشمش را از بدن برداشت، دید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالای گودال ایستاده است؛ چون خطابی حرف زد و غایبانه با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن نگفت. وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید، «صَلَّى

عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ» درود بر تو ای کسی که فرشتگان عالم به تو صلوات می‌فرستند.
«هَذَا حُسَيْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ» این حسین توست که آغشته به خون شده است. جمله بعدی را
چطور بگوییم؟! «مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ» یا رسول‌الله! عضو سالمی برای جگرگوشه‌ات نگذاشته‌اند.
یا رسول‌الله به کشتن تنها و قطعه‌قطعه کردنش هم قناعت نکردند، بلکه «مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ
وَالرِّدَاءِ» تمام لباس‌هایش را هم غارت کردند...



جلسہ ششم

دستری بہ حقایق عالم با تمسک

بہ دو منبع الہی

محدودیت عقل انسان در درک حقایق عالم

پنج حس ما فقط قدرت دارد که محسوسات را درک کند، نیروی خیال ما می‌تواند تخیلات را دریافت کند، نیروی وهم ما می‌تواند موهومات را بفهمد و نیروی عقل ما می‌تواند معقولات، یعنی همین علوم زمینی، استدلالات و برهان‌ها را درک کند. همه عالم هستی به این حس، وهم و خیال و عقل ما محدود نیست. حقایق، واقعیات و معارفی بس بلند در این عالم، جهان هستی و ظرف وجود است که عقل، عاقل و معقول از زمان آدم علیه السلام تا امروز ثابت کرده است نمی‌تواند آن را درک کند. ما برای تربیت، ادب، رشد، تزکیه، دنیای قابل قبول پروردگار و آخرتمان به آنها نیاز داریم. نیاز داریم که آنها را بفهمیم و درک کنیم. دانشی هم که به ما داده شده، هرچه هست، کم است. امام باقر علیه السلام در روایتی می‌فرماید: وقتی امام دوازدهم علیه السلام می‌آیند، برای مردم روشن می‌شود که از زمان آدم علیه السلام تا زمان ظهور، فقط «الف» علم را فهمیده‌اند و از «با» تا «یا» مجهول مانده است. ایشان می‌آیند و از «با» تا «یا»ی علم را به مردم می‌آموزند و تعلیم می‌دهند.

عطای اندکی علم به اندکی از افراد بشر

ما با این علم کم چه کار بکنیم؟ با این علم، دسترسی به آن حقایق، معارف و واقعیات ملکوتیه ممکن نیست؛ چون قد علم به این نمی‌رسد که ما بتوانیم آنها را با چشم علم ببینیم و تماشا کنیم. قد علم خیلی کوتاه است! برای شما هم روشن است که دانش اصلاً

مشکلات کره زمین را تا حالا حل نکرده، بلکه مشکلات به طور مرتب جلوی چشم انسان اضافه می شود. اگر علم طیب یا کلید بود و قدرت داشت، همه مشکلات ما را حل می کرد؛ اما نمی تواند. قرآن می فرماید: ﴿وَمَا أُوتِئْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱ آیه خطاب به همه بشر در همه قرن هاست که می گوید: ما کمی از دانش را به شما عطا کردیم. این «إِلَّا قَلِيلًا» احتمال دارد که استثنای از علم باشد؛ یعنی اندکی از علم را به شما عنایت کردیم. احتمال دیگر هم دارد که من اعتقاد دارم این احتمال دوم قوی تر باشد. احتمال این است که استثنای از ضمیر «تم» در «وَمَا أُوتِئْتُمْ» باشد. به این معنا که من اندکی از علم را به اندکی از شما عطا کردم، نه به همه؛ یعنی کسانی در بین شما افراد بشر هستند که من از دریای علم خودم در وجود آنها جریان داده ام.

یا رب از دریای علمت سوی جان

جو به جو کن، جو به جو کن، جو به جو

معرفی افراد اندک بشر در کلام وحی

این شاید درست تر باشد که استثنا از ضمیر «تم»، یعنی از مردم باشد. اینهایی که اندک هستند، ولی علم الله دریاوار به طرف آنها جریان پیدا کرده است و چیزهایی می دانند که انسان ها نمی دانند؛ یعنی تمام انسان ها نمی دانند. شما در این زمینه به دو آیه از قرآن عنایت کنید:

الف) نوح علیه السلام و عطای علم الله به او

یکی مربوط به حضرت نوح علیه السلام، اولین پیغمبر اولوالعزم الهی است. آیه در سوره اعراف آمده که نوح علیه السلام به ملتش گفت: چرا این قدر با من مبارزه می کنید؟ چرا این قدر ظلم می کنید؟ چرا این قدر زندگی آلوده و درهم و برهمی دارید؟ چرا مرا رد می کنید؟ ﴿وَأَعْلَمُ مِنْ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ من دانش و علمی از سوی پروردگار دارم که شما چیزی از آن علم

۱. اِسْرَاء: ۸۵.

۲. اعراف: ۶۳.



نمی‌دانید. این علم را هم به من نداده که حبس کنم و بخل داشته باشم؛ بلکه خداوند این علم را به من عطا کرده که من هم بی‌دریغ در اختیار شما بگذارم. این علم، علم توحید، علم مبدأ، علم معاد، علم به حقایق عالم، علم به تمام زوایای وجود انسان، علم به حلال و حرام و علم به مسائل اخلاقی است. شما از اینها هیچ چیزی نمی‌دانید!

ناتوانی علم در کشف علوم الهی

الآن هم از این علم‌ها چیزی نمی‌دانند! اگر علم قدرت داشت، آنچه انبیا بلد بودند، علم کشف می‌کرد و در اختیار بشر می‌گذاشت؛ اما قدرت ندارند و بلد نیستند. قدرت علمی بشر تا الآن این بوده که عناصری را از عالم بردارد و با همدیگر ترکیب کند که شیء تولید شود؛ آن‌هم شیئی که عناصر اصلی آن برای خودشان نیست و همه برای ظرف جهان است که خدا در این ظرف گذاشته است. همین مقدار علم به آنها کمک می‌دهد که عناصر را با نظم خاصی با همدیگر قاتی کنند و هواپیما، ماشین، دستگاه دندان‌پزشکی، دستگاه‌های جراحی یا قطارهای سریع‌السیر بشود که ساعتی ششصد کیلومتر می‌رود. این علم، بشر را از روی زمین یک سانتی‌متر هم بالاتر نبرده و با این علم عین کرم لجن در خودش می‌لولد؛ اما به طرف توحید، معاد، معارف و حقایق حرکت ندارد. لذا آنهایی که این حرف‌ها را بلد هستند، گول غرب را نمی‌خورند و ارزشی هم برای مردمش قائل نیستند، نه برای علمش؛ چون مردمش همان کرم لول‌زن در لجن‌زار مادیات هستند. این علم اصلاً هیچ حرکتی به بشر نداده که به سوی حقایق، مبدأ و معاد برود. این یک آیه بود: «وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ این قید «مِنَ اللَّهِ» خیلی مهم است! من چیزهایی از سوی پروردگار می‌دانم که شما اصلاً نمی‌دانید.

ب) علم یعقوب علیه السلام و جهالت فرزندان به علم پدر

آیه دوم در سوره مبارکه یوسف است؛ وقتی برادران آماده شدند که سفر دوم را بروند، پدر به آنها فرمود: «يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَأَخِيهِ»^۱ سی سال است که یوسف نیست

۱. یوسف: ۸۷.

و نظر ده برادر این بود که نابود شده و پوسیده از بین رفته است؛ اما یعقوب علیه السلام این نظر را نداشت و گفت: بروید و از این گوهر گمشده جست‌وجو کنید، کم‌حواسی و حماقت را هم به من نسبت ندهید! «وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۱ من چیزهایی از جانب خدا می‌دانم که شما ده پیغمبرزاده یک کلمه‌اش را هم نمی‌دانید و جاهل محض هستید.

دو منبع الهی علم

علم انبیای پیشین در قرآن کریم

اما الآن نوح علیه السلام نیست تا ما دست‌به‌دامن او بشویم و بگوییم: اندکی علم به اندکی از انسان‌های کامل داده شده که شما یکی از آنها هستی، پس دست ما را بگیر و حرکت صعودی به ما بده تا ما با کمک دانش تو، وصال مبدأ، قیامت و معارف را بجشیم. نوح علیه السلام نیست، یعقوب علیه السلام هم نیست؛ نه فرهنگی از نوح علیه السلام برای کره زمین باقی مانده است و نه از یعقوب علیه السلام. حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌فرمایند: هرچه علم در زمان انبیا نزد آنها بوده، به قرآن منتقل شده است. امام باقر، حضرت صادق، امیرالمؤمنین و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم می‌فرمایند: علم، قرآن است که نزد ماست.

توسل به دو منبع الهی برای رشد و کمال

حالا که پای حس، وهم، خیال، عقل، عاقل و معقول ما لنگ است و قدرت حرکت دادن ما را به‌سوی حقایق عالم ندارند و ما به آنها نیاز داریم؛ ما باید متوسل و دست‌به‌دامن کسانی بشویم که استثنای «إِلَّا قَلِيلًا» به آنها خورده است. خدا می‌فرماید: علم را جز به اندکی از شما نداده‌ام و بقیه این علم را ندارید. اینجا اگر کسی باانصاف باشد، به‌درستی حس می‌کند که وظیفه دارد برای رشدش، کمالش، نجاتش، دنیا و آخرتش به دو منبع مطرح‌شده در قرآن متوسل بشود.

تنها به یکی از دو منبع هم نمی‌شود و هر دو باید با هم باشد؛ چون اولی و دومی با «واو» عاطفه به هم وصل است. نکته دوم اینکه همه علم اینها می‌تواند در دسترس قرار بگیرد و اصلاً خدا این دو منبع را گذاشته که مردم به وسیله اینها به حقایق عالم دسترسی پیدا کنند. خدا در آیه ۱۱۲ سوره آل عمران می‌فرماید: «يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ» در صورتی آگاهی پیدا می‌کنید، عالم و به حقایق وصل می‌شوید که به رشته‌ای از پروردگار متوسل بشوید. این «يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ» قرآن است. در ادامه می‌فرماید: «وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ» و به رشته‌ای از مردم متوسل بشوید.

تابش نور قرآن بر انسان‌های برتر

علت اینکه «وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ» را بعد از «يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ» آورده است، معلوم می‌شود مردم کوچه و بازار و من و شما را نمی‌گوید! چون «وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ» را با «واو» عاطفه به «يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ» چسبانده است، معلوم می‌شود که این انسان‌ها انسان‌های برتر و ممتازی هستند و قرآن مجید به صورت نور بر آنها تابیده و در آنها ماندگار شده است. آنها این مردم هستند که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» اگر در زندگی تان عملاً، اعتقاداً و اخلاقاً به این دو منبع متمسک باشید، ابداً روی گمراهی را در دنیا و آخرت نخواهید دید. اینجا از دین گمراه نمی‌شوید و در قیامت هم از بهشت منحرف نمی‌شوید.

توحید و باور قطعی قیامت در سایه تمسک به دو منبع الهی

آن وقت ثابت کرده‌اند آنهایی که با تمسک به ثقلین و به تعبیر قرآن، «يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ» حرکت کرده‌اند، به اندازه گنجایش وجود خودشان به ولی‌الله تبدیل شده‌اند. در سوره یونس هم می‌خوانیم: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ»^۱

۱.. یونس: ۶۲-۶۳

وقتی به این دو منبع زنده متمسک می‌شوند، دو منبع زنده‌ای که سفرشان «فی الله و بالله»، «مِنَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ» است، به توحید و باور قطعی قیامت می‌رسند.

بالاترین نقطه باور و یقین

حالا باور قطعی هم در نقطه بالاترش این است که در خطبه متقین می‌گوید: «وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ» در دنیا هستند و بهشت را می‌بینند، در دنیا هستند و جهنم را می‌بینند. روایت در «اصول کافی»، باب ایمان است که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح به جوان رنگ‌پریده لاغری فرمودند: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ» حالت چطور است؟ گفت: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا» من در حالی به سر می‌برم که در اوج یقین هستم. حضرت فرمودند: برای این اوج یقینت دلیل هم داری؟ گفت: بله دلیل دارم؛ شب‌ها خوابم نمی‌برد! انگار به راحتی می‌توانم سرم را از این گنبد دوار بیرون کنم و آن طرف را ببینم. بهشتی‌ها را می‌بینم که متنعم هستند و دوزخیان را می‌بینم که معذب هستند. حضرت فرمودند: به این ایمان و یقینت پایبند باش؛ به نقطه عظیمی رسیده‌ای!

استشمام بوی قرب الهی در اوج یقین

وقتی به اینجا می‌رسند، البته با کمک قرآن و اهل بیت علیهم السلام، نه با کمک حس، خیال و وهم، عقل و عاقل‌های دیگر! آنها آن قدر قدرت ندارند. آن وقت بوی قرب الهی را در آن حال استشمام می‌کنند، در عرصه توحید و نجات از نفس افاره زندگی می‌کنند و هیچ قدمی را جز به رضایت محبوب ازل و ابد بر نمی‌دارند. هر قدمی را هم که بر می‌دارند، کامل بر می‌دارند و اهل نصفه‌کاره نیستند. اینها اهل کار کامل هستند و نمی‌بزنند! هرچه هم که پیش بیاید، برای آنها قیچی نیست تا بگویند حالا که ورشکست شدیم، بچه‌مان مُرد، همسرمان مُرد یا خودمان دچار سرطان شدیم، معلوم می‌شود که از عوالم بالا هم کاری بر نمی‌آید. در واقع، اینها به این حالت از کفر کشیده نمی‌شوند و آرام هستند. در



قرآن می‌خوانیم: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». اگر کنار بسترشان بنشینم، حالشان آرام است. من کنار بستر این جور افراد نشسته‌ام؛ همین که سلام و علیک کرده‌ام و گفته‌ام حالتان چطور است، هم با لبخند و هم با گریه گفته‌اند:

ندانم که خوش یا که ناخوش کدام است

خوش آن است بر من که او می‌پسندد

جریان عشق محبوب در اعضا و جوارح اهل یقین

این حالشان است و کار هم کامل انجام می‌دهند. آدم وقتی با اینها دو ساعت معاشرت می‌کند، می‌بیند که طیب و طاهر و تزکیه شده هستند. این اوصافی که می‌گویم، من در آنها دیده‌ام؛ یعنی خدا مرا از هفده هجده سالگی هدایت کرد و به این گونه افراد برخورد کردم. البته همه‌شان از دنیا رفته‌اند و من با رفتن آنها صد درصد احساس تنهایی می‌کنم؛ یا نمونه‌شان هست و من پیدا نمی‌کنم، یا اینکه واقعاً زمین از این انوار خالی شده است. دیگر کار برای آنها به جایی می‌رسد که غیر از خدا نمی‌بینند، غیر از خدا نمی‌گویند، از غیر از خدا لذت نمی‌برند و برای غیر از خدا کار نمی‌کنند. اینها چنین حالی پیدا می‌کنند که عشق محبوب عین خون در تمام رگ و مویرگشان در جریان است. مرحوم نراقی نقل می‌کند: مجنون مریض شده بود، برخی گفتند که اگر دلاکی او را فصد بکند و خون از بدنش بپاشد، حالش خوب می‌شود. دلاکی آوردند و گفتند: این بیمار را فصد کن. وقتی ابزار فصد را درآورد و می‌خواست رگ بازویش را بزند، مجنون گفت: این رگ را زن! خونی که در این بازو در جریان است، به عشق لیلی در جریان است. دلاک گفت: آن دستت را بزنم؟ مجنون گفت: آن هم همان طور است. دلاک گفت: پایت را بزنم؟ مجنون گفت: پایم هم همین طور است. دلاک گفت: سینه‌ات را فصد کنم؟ مجنون گفت: آن هم همین طور است. هر جای من را که بخواهی فصد کنی، آن خون خون حیفی است که بیرون بریزد؛ چون عشق لیلی در آن خون در جریان است. «يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٌ مِنَ النَّاسِ» به اینجا می‌رسند.

کلام آخر؛ دستان خالی ما در بندگی پروردگار

خدایا! ما با تو تعارف نداریم. با هر کسی هم تعارف داشته باشیم، با تو نداریم. به هر کسی دروغ بگوییم، نمی‌توانیم به تو دروغ بگوییم. شب جمعه است و ما بعد از پنجاه‌شصت سال زندگی کردن در این دنیا دستان خالی است؛ یعنی این‌قدر این مسائل عظیم در قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام هست که وقتی ما با آن روبه‌رو می‌شویم، می‌بینیم ما خیلی فقیر و ندار هستیم. واقعاً چه باید کرد!

من شبی در مسجد جامع شهری دعای کمیل می‌خواندم، خیابان‌های اطراف مسجد هم واقعاً پر شده بود و مردم خودشان راه رفت‌وآمد ماشین را به‌طور طبیعی بسته بودند، نه اینکه پلیس ببندد. آن مسجد هم نزدیک ده دوازده‌هزار متر بود و راه نبود، همه چراغ‌ها هم خاموش بودند. من در اوج خواندن دعای کمیل بودم و وقتی بعضی از روایات را می‌خواندم، در گریه مردم به این روایت رسیدم و برای مردم خواندم که پروردگار می‌گوید: اگر یک‌وجوب به‌طرف من بیایی، من یک‌متر به‌طرف تو می‌آیم. یکی بغل‌دستم بود که او را نمی‌دیدم. خیلی حال داشت! به شانه من زد و گفت: این روایت را برای ما این‌جوری نخوان. مردم هم ناله می‌زدند، من گفتم: چطوری بخوانم؟ گفت: به خدا بگو اینکه تو می‌گویی اگر یک قدم بیایی، من ده قدم می‌آیم؛ من نمی‌توانم این یک قدم را هم بیایم، تو بیا. من توان ندارم که آن یک قدم را هم بیایم. مدام می‌گویی بیا، من چطوری بیایم؟ لطفی کن و آن یک قدم را هم خودت بیا.

«فَعِزَّتْكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ أَفْسِمُ صَادِقًا، لَنْ تَرْكُنِي نَاطِقًا، لِأَضِجَنَّ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا ضَجِجَ الْأَمَلِينَ (الْأَلَمِينَ)، وَ لَأَصْرُخَنَّ إِلَيْكَ صُرَاخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ، وَ لَأُبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ، وَ لَأُنَادِيَنَّكَ أَثْنًا كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ، يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ» صدای این قسمت از گودال هم می‌آید: «يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ».

سرت کو سرت کو که دامان بگیرم

حسین من!

سرت کو سرت کو که دامان بگیرم تنت کو تنت کو که سامان بگیرم
سراغ سرت را من از آسمان و سراغ تنت از بیابان بگیرم

تو پنهان شدی زیر انبوه نیزه من از حنجرت بوسه پنهان بگیرم
رسیده کجا کار زینب که باید سرت را من از این و از آن بگیرم
یا باید به دنبال شمر بدوم و بگویم سر برادرم را بده؛ یا باید به دنبال خولی بدوم و بگویم سر
برادرم را بده؛ یا باید پیش عمر سعد بروم و بگویم به قاتل بگو که سر بریده را به من بدهد!
حسین من!

کمی از سر نیزه پایین بیا تا برای سفر بر تو قرآن بگیرم
قرار من و تو شبی در خرابه پی گنج را گنج ویران بگیرم
حسین من! حالا که مرا می‌برند، اول سفر می‌خواهم صورتت را ببوسم، اما بالای نیزه است؛
می‌خواهم بدنت را ببوسم، اما جای درستی ندارد! چگونه خودم را آرام کنم؟ دو دستش را به
دو طرف بدن برد، خم شد و لب‌های زهرایی‌اش را روی گلوی بریده گذاشت...

جلسه، مقسم

حرکت در جاده توحید با

اندیشه در نشانه‌ها

مقدمه بحث

تک تک موجودات عالم غیب و شهود در قرآن کریم به عنوان «آیه» معرفی شده‌اند. از موجوداتی که با چشم قابل دیدن نیستند تا موجوداتی که مشاهده می‌شوند، همه «آیه» هستند. «آیه» کلمه مفرد و جمع آن، «آیات» است که معنی فارسی‌اش هم «نشانه» است. این مجموعه نشانه‌ها در یک راه قرار داده شده‌اند که آن راه، راه توحید یا به تعبیر دیگر، صراط مستقیم است و به این خاطر، در این راه قرار داده شده‌اند. با وجود آنها در این جاده نشانه‌گذاری شده است که مردم با کمک این نشانه‌ها به یک هدف برسند، حرکت - فکری، عملی و اخلاقی - کنند و به توحید برسند؛ یعنی خدا را بفهمند و به او ایمان و یقین پیدا کنند. لازمه‌اش این است که انسان هر آیه‌ای که می‌بیند یا در قرآن مجید می‌خواند، در آیه دقت کامل و اندیشه کند تا این اندیشه، آن حرکت به سوی توحید را در او ایجاد کند. وقتی این حرکت ایجاد شود، یقیناً انسان از فراق به وصال می‌رسد.

پوسیدگی بشر با عادی‌نگری در آیات الهی

در رابطه با همین مقدمه و همین مطلب، به آیه ۱۶۴ سوره مبارکه بقره، دومین سوره قرآن، با همه وجود، با همه دل و قلب و خرد دقت عقلی کنید! ما عادت بدی داریم که از کنار آیات خدا خیلی عادی رد می‌شویم؛ یعنی رابطه ما با آیات، فقط با چشم است و با عقل نیست. من ظاهر این چهار آیه، البته غیر از آیه سوره بقره را قرائت می‌کنم که چهار



آیه داد می‌زند: عادی‌نگر نباشید! چون نگاه عادی به آیات خدا که فقط با چشم است، این عادی‌نگری را موجودات دارای چشم هم دارند و این‌طور نیست که چهارپایان، حیوانات دریایی یا حیوانات جوّی، فقط خودشان را با چشمشان ببینند. آنها هم در حد حوزه دیدشان نظر و نگاه دارند، دوست‌شناس و دشمن‌شناس هستند و پروردگار عالم به همه آنها هم نیروی دفاع داده است.

بهترین نگاه، نگاهی با عقل و اندیشه

زمانی که من خیلی جوان بودم، یک ماهی به تهران آورده بودند که این ماهی در بخش تاریک دریا زندگی می‌کند و اصلاً در روشنایی نمی‌آید. وقتی گرسنه می‌شود و به غذا نیاز پیدا می‌کند، چون در بخش تاریکی است و باید طعمه را ببیند، مقداری سرش را پایین می‌آورد، ماده فسفری قوی‌ای در پشت گردنش است که اطرافش را روشن می‌کند، طعمه را در این نور می‌بیند و می‌گیرد و می‌خورد. وقتی ببیند ماهی قوی‌تری می‌خواهد خودش را طعمه قرار بدهد، سرش را بالا می‌آورد و تاریک می‌شود، دشمن هم او را نمی‌بیند. همه اینها به شکمشان برمی‌گردد و به چیز دیگری بر نمی‌گردد؛ هم چشمشان برگشتی به شکم دارد و هم هدف‌هایی که دارند، به شکم برگشت دارد.

اگر انسان هم بخواهد نگاهش نگاه حیوانات باشد، یعنی چشمش فقط حوزه مادیات را ببیند و به کمک عقل، فکر و اندیشه نگاه نکند، او هم شکمی می‌شود؛ یعنی تنها کار چشمش در عالم، جست‌وجوی طعمه برای او می‌شود. از کدام خیابان بروم، از کجا خرید بکنم، کجا مغازه بخرد، کجا کارخانه درست کند، کجا تولید کند، به چه کسی بفروشد، چطوری پول بگیرد، چطوری در بانک بگذارد و چطوری خورد و خوراک را ادامه بدهد تا بمیرد. این عادی‌نگری است؛ مثلاً میلیاردها نفر از زمان آدم علیه السلام تا حالا، عادی‌نگر زندگی کرده‌اند و آسمان‌ها را دیده‌اند، خورشید را هر روز دیده‌اند، ماه را ۲۷-۲۸ شب دیده‌اند، درختان، دریاها، اقیانوس‌ها و انواع گل‌ها را دیده‌اند؛ اما هیچ حرکتی در آنها ایجاد نشده و دیدن آنها دیدن شتری، گاوی و گوسفندی بوده است.



عادی‌نگری، عادت‌ی زشت و نکوهیده

حالا به‌طور مثال، کسی مانند سعدی که خیلی عادی‌نگر نبود، صبح بلند می‌شود و به حیاط خانه یا باغی می‌آید، درختی را در آنجا می‌بیند، او عادی نگاه نمی‌کند و بعد هم برود، بلکه نگاه می‌کند، بعد قلم برمی‌دارد و می‌نویسد:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
یک برگ را یک کتاب می‌بیند و این کتاب را هم کتاب معرفت می‌بیند؛ یعنی من این برگ را نگاه می‌کنم و از همین برگ هم جاده قلبم به‌طرف خالق برگ کشیده می‌شود. او را به‌دست می‌آورم و خودم را کنار برگ معطل نمی‌کنم؛ اگر من کنار این نشانه‌ها بمانم و عادی هم نگاه کنم، می‌پوسم و از بین می‌روم. این عادت عادی‌نگری، عادت زشتی است؛ قرآن مجید که کلمه «آیه» یعنی نشانه و «آیات» یعنی نشانه‌ها را از سوره بقره تا جزء سی‌ام آورده، فقط برای این است که مردم با کمک قرآن از عادی‌نگری دریابند. هرچه را می‌بینند، فکر کنند تا به قلبشان به‌طرف معشوق ازل و ابد جهت بدهد.

کمک قرآن در جهت‌دهی به نگاه انسان

حالا آن چهار آیه را ببینید:

الف) نظر به نحوه خلقت شتر

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَىٰ الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾^۱ فقط به شتر نگاه کردید، او را بار کردید و فروختید و پولی گرفتید، شکم خودتان را سیر کردید و خوابیدید. آیا شتر همین است که شما می‌بینید؟ فکر نکردید این موجود که هنوز دقیق‌ترین جرثقیل جهان است، این هندسه و ریاضیات و قدرتی که در او به‌کار رفته، از کجاست؟ «أَفَلَا يَنْظُرُونَ» آیا فکر و اندیشه نکردید! همین شتر شتر است؛ چه شیر خوبی دارد، چه بار خوبی می‌برد، چه پول خوبی به

۱. غاشیه: ۱۷.

ما می‌دهد، شتر همین است؟ فکر نکردید که شتر سنگین‌ترین بار را در حیوانات می‌برد؟ فکر نکردید که اگر بار سنگین روی هر حیوانی بگذارند، نمی‌تواند بلند شود؛ ولی شتر چون بلند است، باید او را بخوابانید و سیصد کیلو بار روی او بگذارید، بعد به او اشاره کنید تا بار را با به‌کارگرفتن قوی‌ترین قواعدِ جرثقیل از جا بلند کند. فکر نکردید که میلیون‌ها سال است این شتر شما و بارتان را در کویرها می‌برند؛ آن‌هم کویری که جاده ندارد، علامت جاده هم ندارد! در گذشته که قطار و ماشین نبود، از شهر کاشان یا قم برای کرمان بار می‌کردید، خودتان هم روی بار می‌خوابیدید و این شتر هم کویر را مستقیم تا خود کرمان می‌رفت. آیا به این فکر و اندیشه نکردید؟! کویر هم که رودخانه و چشمه و آب ندارد، شما فکر نکردید در ساختمان شتر چه اتفاقی افتاده که می‌داند از اینجا تا کرمان باید ده روز برود، آب ده روز را می‌خورد و در منبعی در وجودش ذخیره می‌کند؛ هر وقت در آن کویر گرم تشنه‌اش می‌شود، خرده‌خرده از آب ذخیره‌اش مصرف می‌کند تا به آب دیگری برسد. به اینها فکر نکردید؟

عیب‌یابی در خلقت موجودات، نتیجه عادی‌نگری

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» گاهی هم ممکن است وقتی شکلش را دیده باشید، بگویند این دیگر چه قیافه‌ای است؟! شکم به این بزرگی، پا به این درازی و پهنی، گردن به این کج و کوله‌ای! عجب زشت است!

ابله‌ی دید اُستری به چرا گفت نقشت همه کج است چرا

چرا این قدر در میان موجودات بی‌ریخت هستی؟

گفت اشتر که‌اندر این پیکار عیب نقاش می‌کنی هُش دار

به من عیب نمی‌گیری که من چرا این شکلی هستم؛ تو به نقاش عیب می‌گیری.

در کژی‌ام مکن به نقش نگاه تو ز من راه راست رفتن خواه

بین مرا چگونه ساخته است که سنگین‌ترین بار را به‌شکل نشسته بلند می‌کنم، آب را چگونه ذخیره می‌کنم، چگونه جاده را بدون داشتن جاده می‌فهمم؛ همچنین چگونه وقتی



مرا در شب حرکت می‌دهی، هفت هشت ساعت راه می‌روم و جاده را گم نمی‌کنم، حتی در شب‌هایی که ماه نیست!

ب) دقت در آسمان‌های برافراشته

﴿وَالِی السَّمَاءِ کَیْفَ رُفِعَتْ﴾^۱ به این آسمان‌ها دقت نمی‌کنید که به هیچ‌جا تکیه ندارد، ستونی زیر آن نیست و اینها را با زنجیر به جایی نبسته‌اند. چگونه سرپا هستند و در این عالم بالا نصب شده‌اند؟!

ج) نگاه و اندیشه در زمین کروی

﴿وَالِی الْأَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ﴾^۲ به زمین نگاه نمی‌کنی که در عین کروی بودن، چقدر سطح قابل کشت در اختیارتان گذاشته‌ام؟! اگر همه‌اش سنگ بود، دیگر شما را در اینجا خلق نمی‌کردم؛ چون اگر شما را با وجود سنگ بودن کف زمین می‌آفریدم، یک سبزی هم گیرتان نمی‌آمد! چرا به کره زمین عادی نگاه می‌کنید؟ چرا در زمین دقت نمی‌کنید که اگر این کوه‌ها را با این نظام روی گرده‌اش قرار نداده بودم، دائم سطح زمین دچار طوفان و بادهای سخت بود و شما نمی‌توانستید یک دیوار بسازید؛ چون فشار باد می‌ریخت و خراب می‌کرد. چرا دقت نمی‌کنید؟! اگر من پنج قسمت این زمین را آب و یک قسمت را خشکی قرار می‌دادم، دیگر حیات وجود نداشت. اگر یک قسمت اقیانوس و چهار قسمت زمین بود، دیگر حیات وجود نداشت. این حسابگری برای کیست که سه قسمت آب و یک قسمت آن خشکی است؟! چرا عادی نگاه می‌کنید؟! این عادی نگاه کردن برای ما زشت است! ما انسان هستیم و عقل، وجدان، انصاف و علم داریم، چرا عادی نگاه می‌کنید؟

۱. غاشیه: ۱۸.

۲. غاشیه: ۲۰.

د) چگونگی نصب کوه‌های عظیم

﴿وَالِی الْجِبَالِ کَیْفَ نُصِبَتْ﴾^۱ چرا کوه‌ها را معمولی نگاه می‌کنید؟ سلسله جبال هیمالیا و قله اورست را با بیش از پنج هزار متر ارتفاع، این بار سنگین عظیم روی کره، چرا معمولی نگاه می‌کنید؟

حرکت در جاده توحید با دقت در آیات الهی

این حرف قرآن است که همه ما این حرف را در این هفت روز دنبال می‌کنیم؛ کل موجودات جهان، آیه و نشانه است. این آیات و نشانه‌ها هم در راه توحید نهاده شده است که شما به وسیله این نشانه‌ها در این جاده حرکت کنید، منحرف و گم نشوید، بت‌پرست و طاغوت‌پرست نشوید و براساس این نشانه‌ها خودتان را به توحید برسانید. اگر در این نشانه‌ها عادی‌نگر باشید، یقیناً بت‌پرست، طاغوت‌پرست، دنیاپرست، مادی‌گر و بی‌دین می‌شوید؛ اما وقتی در نشانه‌هایی که در این جاده توحید قرار داده‌ام، دقیق بشوید، در حرکت فکری، عقلی، روحی، عملی و اخلاقی به شما کمک می‌کند که به توحید برسید.

حالا آیه سوره بقره را عنایت کنید؛ چه آیه‌ای است! آدم بسیار دانشمندی که غیر از دانش ظاهری، دانش باطنی (دانش دینی) هم دارد؛ همچنین غیر از دانش ظاهری و دینی، دانش خالص عرفانی اهل‌بیتی هم داشته باشد. اگر چنین آدمی این آیه را با این سه دانش تفسیر کند، شما یقین بدانید! چون من دستم در این کار بوده و قرآن مجید را در حدود ۴۵ جلد، هر جلد هشتصد صفحه تفسیر کرده‌ام. من می‌خواستم همه آیات تفسیر شود، اما اگر می‌خواستم کنار این‌گونه آیات بمانم، هر آیه‌ای بالای ده جلد می‌شد. معجزه قرآن این است که یک آیه‌اش دو خط است، ولی جهانی از معناست! یک خط است، ولی پنج کتاب معناست! این معجزه قرآن است.

دقت در آفرینش سماوات

خداوند در این آیه می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ﴾^۱ این «سماوات» چیست؟ شما باید چند کتاب بخوانید، آنگاه در حدی نشان می‌دهد که سماوات چیست؛ مثل کتاب «از جهان‌های دور»، «عالم ستارگان»، «کهکشان‌ها» و «سحابی‌ها». شماره موجودات آسمانی از ستارگان، کهکشان‌ها و سحابی‌ها هنوز به‌دست نیامده است. تاکنون توانسته‌اند سیصد میلیون کهکشان کشف کنند که کهکشان ما (منظومه شمسی در کنار بازوی آن است) در مقابل بعضی از کهکشان‌ها، مثل دانه ارزن در برابر هندوانه می‌ماند. به اینها فکر نمی‌کنید که چه کسی آنها را ساخته است؟ به این فکر نمی‌کنید که چرا دائم در عالم بالا تصادف اتفاق نمی‌افتد؛ با اینکه همه آنها دو نوع حرکت دارند؟ به این فکر نمی‌کنید که چرا اینها با این میلیاردها تُن وزن روی کله شما در کره زمین نمی‌افتد؟ همین‌طور نگاه می‌کنید و رد می‌شوید! این چه نگاهی است؟! این نگاه گوسفند و گاو است.

شگفتی‌های زمین و آفرینش آن

خدا نمی‌گوید آسمان‌ها فقط، بلکه می‌گوید: «خَلَقِ السَّمَاوَاتِ» آفرینش آسمان‌ها. سپس در ادامه آیه می‌فرماید: «وَالْأَرْضِ» و در آفرینش زمین؛ شما باید فقط کتاب «سرگذشت زمین» را بخوانید تا ببینید داستان آفرینش زمین از چه قرار است. اگر بخواهید بیشتر بخوانید، کتاب «علم و زندگی» را هم بخوانید که ببینید مسئله زمین چقدر شگفت‌آور و بهت‌آور است!

حرکت کشتی بر روی آب

﴿وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ﴾ شما یک ریگ را در آب می‌اندازید، فرو می‌رود؛ شما فکر نکردید که چه کسی این کشتی پانصده‌زار تنی را از مقصدی به مقصدی و از قاره‌ای به قاره‌ای، با آن همه بار و مسافران روی آب حرکت می‌دهد؟ فقط دم ساحل یا

۱. بقره: ۱۶۴.

کنار بندر می‌روید، به کشتی نگاه می‌کنید و می‌گویید عجب کشتی‌ای؟! چه کسی این کشتی را روی این آب نگه داشته است که ریگ را فرو می‌برد؟ چه کسی می‌برد و می‌آورد؟ ملاح است یا موتور کشتی؟ یا اینکه ارادت‌الله است؟ خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿وَلِنْ نَّشَأَ نُغْرِقَهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقِذُونَ﴾^۱ اگر بخواهم، به آب می‌گویم که دهانت را باز کن و کشتی را پایین ببر. آن وقت فریادرسی برایشان نخواهد بود و نجات هم پیدا نمی‌کند. یکی از بهترین، زیباترین و دقیق‌ترین کشتی‌هایی که در دنیا ساخته شد، کشتی تایتانیک بود. من کتابش را از اول تا آخر خوانده‌ام که شروع این کشتی و تمام شدنش چگونه بود، چه مهندس‌ها و ریاضیدان‌هایی روی این کشتی کار کردند! وقتی کشتی آماده شد، سرمایه‌گذار و مهندس آن فقط یک کلمه گفت؛ او گفت: خدا هم نمی‌تواند این کشتی را غرق کند! هزار نفر مسافر را با کلی بار سوار کرد. سالن سینما، سالن بازی و سالن پذیرایی داشت. در حال حرکت از یکی از بندرهای اروپا به طرف آمریکا بود؛ ناگهان وسط اقیانوس اطلس، یک کوه یخ از کوه‌های یخی جنوب قطب جنوب گنده شد و مأموریت پیدا کرد که به این کشتی بزند. این کوه یخ کشتی را از وسط به دو نصف کرد و هر دو تکه را هم به ته اقیانوس برد. شما به این فکر نمی‌کنید که کشتی با موتور شما و خواست شما با این پانصد هزار تن وزن حرکت می‌کند یا کس دیگری پشت این کشتی است و اراده دیگری کار می‌کند؟

نحوه تشکیل ابر و نزول باران

﴿وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَخْبَاهِ بِهِ الْأَرْضَ بِعَدَمِ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ﴾^۲ به این ریزش باران نگاه نمی‌کنید که خدا از بالا به پایین می‌فرستد؟ شما فکر نمی‌کنید که اولاً این ابر چگونه تشکیل شد؟ ابر از کجا تشکیل شد و با چه مقدار حرارت خورشید؟ چرا سبک است و می‌تواند بالا برود؟ چرا اقیانوس اقیانوس آب را با خودش تا بالا می‌برد و بعد یک‌دفعه

۱. یس: ۴۳.

۲. بقره: ۱۶۴.

نمی‌ریزد، قطره‌قطره می‌ریزد که زمین را آب و سیل نبرد؟ من این زمین مرده را با این باران زنده می‌کنم؛ به این فکر نمی‌کنید؟ دقت نمی‌کنید؟!

دقت در جابه‌جایی بادها و ابرها

«وَتَضَرِّفُ الرِّيحَ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» به این بادهایی که جابه‌جا می‌شوند و من جابه‌جا می‌کنند، دقت نمی‌کنید؟ به این ابرهای به‌کارگرفته شده بین آسمان و زمین دقت نمی‌کنید؟ شما نمی‌دانید اینها چه هستند؟ «لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» اینها همه نشانه‌های من است که در جاده توحید گذاشته‌ام تا شما خدا را گم نکنید و به جای خدا، به دامن بت و طاغوت نجسبید. اینها نشانه‌های جاده توحید است.

تفاوت شخصیتی و ظرفیتی نشانه‌ها با هم

آن‌وقت این نشانه‌ها با هم تفاوت شخصیتی و ظرفیتی دارند: خیلی از نشانه‌ها فقط ما را به اینجا می‌رسانند که این عالم خالق و مالک دارد و ما را بیشتر از این راه نمی‌برند؛ اما بعضی از نشانه‌ها خدا را با صفاتش به ما می‌فهمانند که اسم آن نشانه‌ها، آیت‌الله‌العظمی و حجت‌الکبری است. از میان این نشانه‌ها، دو آیت عظمی و حجت کبری، فاطمه زهرا (علیها السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند که اگر کسی در حیات، این زن و شوهر، این دو حجت‌الله‌الکبری، در ایمان، اخلاق، روش، دعاها و روایات این دو آیت‌الله‌العظمی دقت کند، خدا را با صفاتش می‌بیند. آیا نشنیده‌اید که پیغمبر فرموده‌اند: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ» معنی این روایت همین است که نزدیک نیم‌ساعت است برایتان توضیح می‌دهم. هر کس مرا ببیند، پس خدا را دیده است؛ یعنی کنار نبوت بیاید و در حرف‌ها، روش، منش، اخلاق و ایمان من دقت کنید تا با دقت در وجود من، خدا را با صفاتش ببینید.

باز هم این بحث ادامه دارد؛ چون من مطالب خیلی مهمی را آماده کرده و نوشته‌ام که نزدیک ده صفحه است، ولی در این هفت روز فقط توانستم که کمتر از دو صفحه آن را بیان کنم. «این زمان بگذار تا وقت دیگر»؛ و به قول حافظ، «آسوده شبی باید و خوش مهتابی» که آدم بنشیند و عمری عاشقانه درباره پروردگار سخن بگوید، نه استدلالی! خدا

استدلال نمی‌خواهد؛ در قرآن می‌خوانیم: ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ اصلاً در خدا شکی وجود دارد که بگویی دلیل بر وجود خدا چیست؟ در او که شکی نیست تا آدم درباره این معشوق ازل و ابد عمری صحبت کند و آخر هم بگوید:

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما هنوز اندر اول وصف تو مانده‌ایم

کلام آخر؛ پریشانی زنان و کودکان اهل بیت در عصر عاشورا

روز جمعه است، ببینیم وجود مبارک امام عصر علیه السلام در زیارت ناحیه یا امام صادق علیه السلام در آن زیارت مفصلی که «بحار الأنوار» از حضرت نقل می‌کند، چه می‌فرمایند! امام به میدان رفته بودند، درحالی که از صبح عاشورا حدود هشت نه بار از میدان برگشتند، این ۸۴ زن و بچه این بار هم در خیمه به امید نشسته بودند که ابی‌عبدالله علیه السلام دوباره برگردند. از امام دستور هم داشتند که بیرون نیایند! ناگهان صدای شیهه اسب بلند شد، اینها اول خوشحال شدند که حجت‌الله الکبری برگشته است. دختر است دیگر، شما دختر دارید؟! خیلی از ما دختر داریم؛ وقتی زنگ در خانه را می‌زنند، اول دختر از جا می‌پرد و می‌گوید: پدرم آمد! دختر از خیمه بیرون آمد، دید یال اسب غرق خون است، زین اسب هم واژگون شده و صدای ذوالجناح عوض شده است! نه امام صادق علیه السلام و نه امام عصر علیه السلام، هیچ کدام از این دو امام ما نفرموده‌اند که زن و بچه بیرون آمدند، دور اسب را گرفتند و شروع به حرف زدن کردند. من اینها را در فرمایشات امام عصر علیه السلام و امام ششم علیه السلام ندیدم. آنچه هست، این است: وقتی صدای ناله سکینه بلند شد، همه این ۸۴ نفر بیرون ریختند و اسب به طرف میدان حرکت کرد؛ یعنی اگر می‌خواهید ابی‌عبدالله علیه السلام را ببینید، به دنبال من بیایید. امام زمان علیه السلام یا امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: زن و بچه درحالی که موهای سرشان را می‌کنند و با دست به سینه و صورت می‌زدند؛ جوری هم به صورت می‌زدند که حضرت تعبیرش این است: پوست صورت آنها قرمز و خون‌آلود می‌شد. همه با هم به وسط میدان رسیدند و دیدند: «و الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْر».

جلسه هشتم

ماندگاری در مسیر توحید با

تکیه بر نشانه‌ها

موجودات خلقت، آیات خداوند در عالم هستی

خلاصهٔ کل بحث‌های گذشته این است که تک‌تک موجودات خلقت، چه موجوداتی که در ظاهر عالم با چشم و وسایل دیگری مثل دوربین‌های نجومی قابل دیدن هستند، چه موجوداتی مثل مجردات و ملکوتیان که حتی با قوی‌ترین ابزار علمی قابل مشاهده نیستند، آیات خدا هستند. «آیه» و «آیات» در لغت فارسی، یعنی نشانه و نشانه‌ها. از مجموعهٔ آیات و روایات استفاده می‌شود که خداوند این نشانه‌ها را در صراط مستقیم، یعنی جادهٔ خودش ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۱ و به عبارت دیگر، در راه توحید قرار داده است تا مردم با اندیشه در این نشانه‌ها برای یافتن توحید حرکت کنند و به توحید برسند، با بودن این نشانه‌ها منحرف نشوند و در جادهٔ ضلالت، کفر و شرک قرار نگیرند.

پذیرفته نشدن عذر احدی در قیامت

قرآن در چند آیه دارد که روز قیامت از احدی عذر قبول نمی‌شود؛ چرا قبول بشود؟ منحرف، مشرک و کافر از توحید با میلیاردها نشانه‌ای که در این جاده قرار داده شده، چه عذر و بهانه‌ای می‌توانند در قیامت اقامه کنند. در اوایل دعای کمیل است که حجت، دلیل و برهان تو بر من تمام است؛ یعنی در هر عذری به روی من بسته است، «وَلَا حُجَّةَ لِي»

۱. انعام: ۱۵۳.

اما من هیچ دلیلی ندارم که برای انحراف، گم شدن و گم کردن به تو ارائه بدهم و تو هم قبول کنی. اصلاً دلیلی ندارم! «لَا حُجَّةَ» نفی جنس است، یعنی هیچ دلیلی ندارم.

سفارش پروردگار به تعقل در آیات الهی

اگر فرصت کنم، دو آیه در این زمینه برایتان می‌خوانم که خیلی جالب است؛ پروردگار هر آیه و نشانه‌ای که در کنار قرآن مطرح می‌کند؛ چه در عالم کیهان و به قول خودش، آفاق و چه در عالم انفس، چه در عالم حیوانات، چه در عالم نباتات و چه در عالم جمادات، «يَعْقِلُونَ» و «يَتَفَكَّرُونَ» را در آیه به کار گرفته است. این یعنی با چشم حیوانی به این نشانه‌ها نگاه نکن، هیچ چیزی گیر تو نمی‌آید؛ چنان که میلیاردها آدم از زمان آدم علیه السلام تا حالا که چشمشان چشم گاو و شتر بوده، هیچ چیزی گیرشان نیامده است.

رسیدن به توحید، بالاترین سرمایه اهل اندیشه

اما آنهایی که چشمشان چشم عقل و اندیشه و به قول قرآن، «نظر» است و نگاه با دقت دارند، بالاترین سرمایه‌ای که نصیبشان شده، توحید است. شعاع توحید سرپای درون و برونشان را گرفته و به تعبیر قرآن، «ربانی» شده‌اند؛ به تعبیر روایات نیز ملکوتی و خالص شده و از تمام تعلقات مانع در مسیر توحید آزاد شده‌اند. اینها بیابان‌نشین، صومعه‌نشین، خانقاه‌نشین، بریده از نعمت‌های زمین و آسمان، اهل عزلت و ازدواج نکردن، کار نکردن، نخوردن و نیاشامیدن هم نبودند؛ بلکه زندگی‌شان مثل زندگی همه طبیعی بود، ولی خودشان غیر از همه و عقل آنها غیر از عقل همه بود.

برخورداری اهل نظر و اندیشه از عقل نوری

عقل آنها یک عقل نوری بود که کار آن «عَبْدٌ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ» بود. دیگران هم عقل دارند و الآن در شرق و غرب عالم، عناصر را با عقلشان به همدیگر می‌چسبانند و صنعتی به وجود می‌آورند؛ اما آنها هم صنعت داشتند. درباره ادريس علیه السلام در قرآن آمده است



که ما صنعت خیاطی را یاد او دادیم، ذوالقرنین صنعت سدسازی داشت و عیسی علیه السلام در طب فوق همه طبیبان زمان بود. آنها هم علم مادی را داشتند، ولی علم دیگری غیر از علوم بشری داشتند؛ عقلی داشتند، اما غیر از عقل جزئی بشری بود؛ اندیشه‌ای داشتند که این اندیشه تا ملکوت عالم پرواز می‌کرد، همه‌جا می‌رفت و سیر عجیبی داشت.

عقل و عمل اندک شیعه، نجات‌بخش او در قیامت

حالا ما که شیعه آنها هستیم، حرکت مختصری داریم که اصلاً قابل مقایسه با حرکت فکری و قلبی آنها نیست؛ ولی همین مقدار کم هم اگر ما نداشتیم، کافر و مشرک، منافق و جهنمی بودیم. همین مقدار کم و اندک هم، آدم را سعادتمند ابدی می‌کند و به نجات دائمی و بهشت می‌رساند. اتفاقاً در قرآن هم هست: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ»^۱ اگر کسی کمی از این حرف‌ها را داشته باشد، اهل نجات است. این «مِنْ» در آیه، «مِنْ» تبعیض است. در خیلی از آیات دارد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ اما در این آیه مطابق ظرفیت بندگان خوش فرموده است: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ» آنهایی که اندکی از این خوبی‌ها را دارند، آنها هم اهل نجات هستند. در کتاب «اصول کافی» آمده است که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: دین را به این‌گونه مردم عادی، معمولی و محدود سخت نگیرید؛ چون ظرفیتش را ندارند. همان مقدار اندک برایشان بس است. اگر به آنها سخت بگیرید، به‌خاطر نداشتن ظرفیت، می‌گویند نمی‌خواهیم، ما توان و تحملش را نداریم؛ اما آن کسی که تحمل دارد، وقتی همه خوبی‌ها را به او ارائه می‌کنند، همه خوبی‌ها را هم عاشقانه قبول می‌کند و کل آن را هم به عمل می‌گذارد.

مانع نبودن تعلقات دنیوی در رسیدن به توحید

در «معانی‌الآخبار» شیخ صدوق است که زین‌العابدین علیه السلام در شبانه‌روز، یعنی ۲۴ ساعت، نه هر شب، هزار رکعت نماز می‌خواندند؛ چون حکومت در دستشان نبود. اگر حکومت در دستشان

۱. نساء: ۱۲۴.

بود و کارشان برای مردم دریاوار بود، همان کار هم برای ایشان عبادت بود. کاری در دست حضرت نبود؛ یا این مجموعه دعاها را هم در خلوت خانه ظهور دادند و امام باقر علیه السلام می نوشتند که اکنون به دست ما رسیده است؛ یا شبانه روز خودشان را با هزار رکعت نماز پر می کردند که شدنی هم است، یقیناً شدنی است. من یکبار وقتی در مکه و مدینه بودم، با خودم گفتم که چند رکعت نماز می توانم بخوانم! مثلاً امثال ما می توانیم دویست سیصد رکعت در شبانه روز بخوانیم. زین العابدین علیه السلام قبول کرده اند، عاشقانه هم به کار گرفته اند و از ایمان، اخلاق، حقایق و توحید لذت می بردند؛ یعنی عشقشان در این عالم، یکی بود.

امروز شاه انجمن دلبران یکی است دلبر اگر هزار بود، دل بر آن یکی است

این توحید است! اینها زن و بچه داشتند و اهل توحید بودند؛ یعنی تعلق به زن و بچه، مانع از حرکت به سوی توحید نبود. کار کشاورزی، صنعت و طب داشتند، ولی مانع از حرکت به سوی توحید نبود؛ چون زن و بچه و کار، حتی غذا خوردن را ابزار حرکت به سوی توحید به کار می گرفتند. روایتی هم در این زمینه در دو سه کتاب دیده ام؛ روزی داوود علیه السلام به پروردگار عرض کرد که هم نشین من در بهشت کیست؟ خداوند آدرس کسی را به او داد که به قول ما، در همین محله های فقیر و مستضعف نشین بود. داوود علیه السلام رفت و دید، به او هم گفت که من از خدا پرسیدم همسایه من در بهشت کیست، آدرس تو را داده است. تو چه کار می کنی؟ آن مرد گفت: من بدون خدا در کنار هیچ چیزی قرار نمی گیرم؛ نه بدون خدا، نه بدون شکر، نه بدون حمد او و نه بدون یاد او. داوود علیه السلام گفت: این حق توست که همسایه من باشی. تویی که توحید در درون و برون، کنار خوراک، زن و بچه و کازت تجلی دارد، حق توست که در بهشت همسایه قاری بهشتیان باشی.

یافتن توحید، کاری آسان و ممکن

امیرالمؤمنین علیه السلام، نشانه بزرگتر پروردگار

اینها نه اینکه زندگی مادی شان غیر معمولی بود، بلکه خیلی هم طبیعی زندگی می کردند و در عین زندگی طبیعی شان، در همه برنامه های درون و برونشان «الله» بودند. برادران! این مسئله



را می‌شود تحقق داد؛ فکر نکنید که پیاده کردن و عملی کردن این مباحث خیلی سخت و طاقت‌فرساست، ما نمی‌توانیم و اهل آن نیستیم. اولاً در همه عذرها و بهانه‌ها به روی ما بسته است، ثانیاً یافتن توحید کار مشکلی نیست؛ چون خدا در این مسیر میلیاردها نشانه‌گذاری کرده و نشانه‌هایش هم نشانه‌های همه‌گونه است تا جایی که نشانه‌های کبری و عظمی دارد. در متن روایاتمان آمده است: از القاب امیرالمؤمنین علیه السلام، آیت‌الله العظمی، یعنی نشانه بزرگ‌تر پروردگار است. این یعنی شما با علی علیه السلام راحت‌تر می‌توانی توحید را دریافت کنی تا با دقت در خلقت یک مورچه، یک درخت یا خورشید. اگر به خلقت اینها دقت کنی، فقط به اینجا می‌رسی که این عالم به وجودآورنده‌ای دارد؛ اما به اینکه کیست و چیست، دیگر نمی‌رساند.

طبع و سرشت انسان در پذیرش آفریدگار

اگر بچه‌ای که الآن به دنیا می‌آید، در کویری بگذارند و برگردند؛ در آن کویر هم به‌شکلی، نه به دست انسان و نه به دست حیوان رشد کند و بزرگ شود، چنان‌که مریم با تغذیه خدا در بیت خدا رشد کرد: **﴿كَلَّمَادْخَلَ عَلَيْهَا فَرَأَتْ بِالْمِعْرَابِ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا﴾**^۱ در این کویر هیچ چیزی هم نبیند؛ نه آدمیزادی ببیند و نه مدرسه، علم و کلاسی. بعد وقتی به دوازده سیزده سالگی برسد، طبع انسان است که موقع نگاه کردن به عالم بالا، اطرافش و خودش، این مطلب را به حقیقت می‌یابد که نه خودش باعث به‌وجودآمدن خودش شده و نه خودش باعث به‌وجودآمدن این آسمان پرستاره شب و روز دارای خورشید شده است. این مطلب را می‌فهمد که خودش کاره‌ای نیست! همین که فکر می‌کند، به این نتیجه می‌رسد که سازنده دارد.

کل جهان هستی در سیطره حرکت

خود این، مرز توحید، جای تماشا کردن و سکوی دیدن توحید است؛ حالا اگر یک‌خرده هم درس بخواند و مغزش را شلوغ نکنند، آن را شست‌وشو ندهند و آشوبش نکنند، بدون اینکه سوادش خیلی بالا برود، این را درک می‌کند که کل جهان در حرکت هستند. او از جزء پی

۱. آل عمران: ۳۷.

به کل می‌برد؛ برای مثال، دانشمندان می‌گویند که آب مرکب از اکسیژن و هیدروژن است. مگر اینها کل اقیانوس‌ها و دریاها را به آزمایشگاه کشیدند؟ اینها یک استکان یا یک قطره آب را به آزمایشگاه بردند، تحلیل و تجزیه کردند و دیدند که ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است. از این جزء نسبت به کل داوری می‌کنند؛ در بیشتر علوم هم همین است. دانشمندان به سراغ همه کلیات طبیعی نمی‌روند، بلکه به سراغ کلیات عقلی می‌روند؛ چون کلیات عقلی پیش خودشان است، ولی کلیات طبیعی خارج از خودشان است. دانشمندان می‌گویند که هوای کره زمین از سطح زمین تا بالا حدوداً صد کیلومتر است و این ترکیبی از اکسیژن و ازت است، مگر دانشمندان آزمایشگاه را برده‌اند و کل جو دور کره زمین را آزمایش کرده‌اند؟ آنها تنها مقدار اندکی از هوا را با ابزار علمی آزمایش کرده‌اند و دیده‌اند که ازت و اکسیژن است. از این جزء هم حکم به کل می‌کنند.

حالا این بچه یک‌خرده هم درس بخواند و ببیند که تمام درختان، تمام موجودات زنده و تمام جمادات در حرکت هستند، اصلاً موجود ساکن در عالم وجود ندارد و همه در حرکت‌اند. میلیون‌ها سال قبل، عناصری زیرزمین جمع شده و مدام حرکت کرده تا نفت و گاز یا عقیق شده است. اینها درجا که نیست! شاعر می‌گوید:

سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

هر حرکت، دارای محرک

اصلاً عناصر جامد بدون حرکت، به عقیق، طلا و نقره تبدیل نمی‌شوند. وقتی بچه این مقدار درک بکند که کل عالم در سیطره حرکت است، این حکم را می‌کند؛ ولو یک حرکت ببیند که حرکت محرک دارد و ذاتی نیست. خورشید خودش به خودش حرکت نداده است؛ در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^۱ اگر خورشید حرکت وضعی و انتقالی دارد و با مجموعه منظومه هم حرکت می‌کند، این حرکت



ذاتی او نیست. او می‌فهمد که هر حرکتی محرک دارد. وقتی تا اینجا را رسید و تا این مرز آمد، می‌پرسد که حالا این محرک کیست؟

پاکی از آلودگی‌ها و رسیدن به توحید با نظر عقلی در الله

تنها مسیر و راهی که این محرک را به درستی معرفی می‌کند، نبوت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است. آنها با دعای کمیل، جوشن کبیر و عرفه یا خود پروردگار با قرآنش محرک را معرفی می‌کند. آن وقت آدم «الْعَالَمِ بِاللَّهِ» می‌شود؛ یعنی اشرف علوم در قلبش خورشیدوار تجلی می‌کند و فقط و فقط با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، عالم و عارف بالله می‌شود. در حقیقت، با نظر عقلی در «الله»، «رحمان» و «رحیم» «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» موحد واقعی شده و از هر آلودگی هم پاک می‌شود. کسی که حقیقت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را درک کرده، حالا کل خزانه دنیا به حرام به او ارائه کن و بگو برای تو؛ او می‌گوید: با این نان خشک، نان و دوغ، نان و خرما یا این نان و سرکه‌ام می‌سازم، ولی این را نمی‌خواهم؛ چون محبوبم راضی نیست و اجازه نمی‌دهد.

برون و درون یوسف علیه‌السلام، مملو از الله

حالا زن خوشگل جوانی قدرتمند را به او ارائه کن؛ نه زن کوچه و بازاری، بلکه زنی که زن نخست‌وزیر مملکت متمدن شش‌هزار ساله مصر است و کاخ او هم به انواع زینت‌ها آرایش شده، بهترین لباس، بهترین غذا و بهترین اثاث مملکت برای اوست. کاخ از اسمش معلوم است که وقتی می‌گوییم کاخ، در این کاخ چیست! این زن جوانی زیبای طنز عشوهِ گر حيله‌گر که پشت دومیلیون رستم را در پنج دقیقه در خاک می‌اندازد، هفت سال در برابر جوانی که تازه وارد کاخ شده، هفده‌ساله و در اوج غریزه جنسی است؛ هرچه در مقابلش عشوهِ می‌آید، طنازی می‌کند، لباس نازک می‌پوشد و خودش را بدن‌نما می‌کند، او نگاه نمی‌کند و فقط و فقط جواب می‌دهد: «مَعَاذَ اللَّهِ» من در پناه کس دیگری هستم و اصلاً نمی‌توانم به تو دسترسی پیدا کنم. من این قدر بالانشین هستم که این پایین‌نشین‌ها را از

مورچه هم کوچک تر می بینم. شما وقتی با هواپیما بالا می روی، اگر از روی منطقه ای رد بشوی که تمام آب های کثیف کارخانه ها و لجن خانه ها از جوی های متعددی در آن در حرکت است، اصلاً از آن بالا نمی بینی؛ نه بوی آن را استشمام می کنی و نه می بینی. این قدر کوچک است! یوسف علیه السلام هم می گوید: من وقتی کنار خدا هستم و تو را از جنب الله نگاه می کنم، اصلاً نیستی که تو را ببینم. این توحید است!

یوسف علیه السلام در کاخ است، لباس سلطنتی هم بر تن می کند، غلام است و او را خریده اند، با لباس پاره و کفش لنگه ای که در کاخ نیست! بهترین غذاها را برای او می آورند و بهترین تخت خواب برای خوابش فراهم است؛ اما تمام درون و برونش «لله» است. با اتصال به همه این منابع مادی، حتی آن زن با آن قیافه و عشوه گری اش نمی تواند مانع از حرکتش به سوی او شود. متحرک محرک دارد و اینجاست که قرآن می فرماید: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ»^۱ در وجود خدا شکی هست که به دنبال دلیل هستی؟ به دنبال چه دلیلی هستی؟

خود خداوند، دلیل بر آفرینش

اصلاً خود خدا دلیل بر آفرینش است، نه آفرینش دلیل بر او! اگر او نبود که عالم نبود. حالا عالم را قرض می گیری که دلیل بر وجود او قرار بدهی؟ او بوده که عالم هست، نه اینکه عالم دلیل بر وجود اوست. در دعای ابو حمزه می خوانیم: «بِكَ عَرَفْتُكَ»، فهم این جمله اصلاً خیلی مشکل است. امام در این دعا می گویند: من اگر تو را شناختم، تو را به وسیله خودت شناختم، نه با درخت، نه با حیوانات، نه با موجودات.

ماندگاری در مسیر توحید با تکیه بر نشانه ها

این نشانه ها در راه توحید و صراط مستقیم است که جاده خود خداست. در قرآن است: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۲ راهم، راه خودم! این میلیاردها نشانه در راه خودش است تا

۱. ابراهیم: ۱۰.

۲. انعام: ۱۵۳.



مردم با کمک این نشانه‌ها حرکت کنند و با تکیه بر این نشانه‌ها منحرف نشوند، به صدجور مکتب «ایسم»، مکتب مادی‌گران، ابلیسیان و شیطان‌ها گرفتار و دچار نشوند. با دیدن این نشانه‌ها و اندیشه در این نشانه‌ها، صاف بروند و به توحید برسند.

نشانه‌های برتر و بزرگ‌تر پروردگار

در این نشانه‌ها، آیت‌الله‌العظمایی مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و آیت‌الله‌الکبرایی مثل فاطمه زهرا (علیها السلام) است؛ ما دستور داریم که در وجود اینها فکر کنیم و این خطاب به همه است: ﴿تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ﴾^۱ ای مکه‌ای‌ها و انسان‌های بی‌انصاف، در وجود پیغمبر من، حرکات، اخلاق، منش، رفتار و حرف‌هایش اندیشه کنید تا به این نتیجه برسید که اختلال روانی‌ای در این مرد وجود ندارد. برای چه در کوچه و بازار می‌دوید، عریده می‌کشید و می‌گویید: ﴿إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾^۲ او چه نشانه‌ای از مجنون بودن دارد؟

وقتی می‌گوید: «عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ» یا می‌گوید: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي»؛ یعنی همین اندیشه را به سراغ علی هم ببر، چون علی از من است؛ به سراغ فاطمه هم ببر، چون فاطمه پاره تن من است. اگر در زندگی این مرد و زن، این زن و شوهر، این آیت‌الله‌العظمی و حجت‌الکبری فکر بکنی، از همه آیه‌ها و نشانه‌های من، تو را سریع‌تر و زودتر به من می‌رساند. همین‌طور هم بود. بیابان‌نشین گوسفندچرانی با «تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ»، ابوذر می‌شود؛ یمنی غریبه و بیگانه‌ای مثل مالک‌اشتر با «تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ» به علی (علیه السلام) وصل شده و آشنای همه جهان و ملکوت می‌شود. مالک‌اشتر با دقت در درخت، شتر، حیوان و عقیق یمن که مالک‌اشتر نشد و خدا را پیدا کرد؛ او خودش را با علی (علیه السلام) به توحید رساند. زینب کبری (علیها السلام) هم خودش را با زهرا (علیها السلام) به توحید رساند. این نشانه‌های حق است. اگر خدا بخواهد، ان‌شاءالله فردا با دو آیه‌ای که می‌خواستم امروز قرائت کنم و فرصت نشد، بحث را ادامه می‌دهم

۱. سبأ: ۴۶.

۲. قلم: ۵۱.

کلام آخر؛ اهل بیت علیهم السلام، روشن ترین روشن های جهان

در «مفاتیح الجنان» دیده‌اید که شنبه‌ها فقط متعلق به یک نفر است؛ شنبه به وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلق دارد. منظور از شنبه اصلاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و این کنایه است. در حدیث امام عسکری علیه السلام هم هست که شخصی از حضرت می‌پرسد: از شما رسیده «لا تعادوا الأيام» با ایام دشمنی نکنید، یعنی با شنبه و یکشنبه دشمنی نکنیم؟ حضرت فرمودند: نه منظورم شنبه و یکشنبه نیست؛ ایام، یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله تا امام دوازدهم علیهم السلام. «یوم» روشن است و اینها روشن ترین روشن های جهان هستند، با اینها دشمنی نکنید.

شنبه روز پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛ من نمی‌دانم قرآن چندبار به رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب کرد که به امت اعلام کن: «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۱ من برای ۲۳ سال نبوتم از شما پاداشی نمی‌خواهم، جز مودت با نزدیکان من؛ یعنی به آنها بگو که پاداش نبوت تو، محبت و اطاعت از اهل بیت توست. من فرق «مودت» را با «محبت» در لغات عرب دیده‌ام، صاحب تفسیر «المنار» هم که خودش عرب است، در جلد هفتم می‌گوید: محبت و اطاعت در معنای «مودت» قرار دارد، اما در محبت نه. در مودت الزاماً اطاعت هم است؛ خدا به پیغمبرش می‌گوید: به مردم بگو اگر می‌خواهید مزد پیغمبری مرا بدهید (خاتم انبیا و پیشوای رسولان بود)، به اهل بیت من محبت کنید، از آنها اطاعت کرده و به آنها اقتدا کنید.

مزد رسالت به شیوه اهل سقیفه

وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، مردم جمع شدند و گفتند؛ این زبان حال بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله است! نه اینکه حالا بگویند این کار را نکنیم. اصلاً این زبان حال تاریخ بعد از مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله است که جمع شدند و گفتند: ۲۳ سال کتک خورد، دندان‌ش شکست، تبعید شد و او را از مکه بیرون کردند، ناله زد و تبلیغ دین کرد و به ما گفت که اگر می‌خواهید مزد زحمات مرا بدهید، مزد من در دنیا نیست؛ چون هیچ چیز دنیا ارزش مزد مرا



ندارد. مزد من این است که به اهل بیت من محبت کرده و از آنها اطاعت کنید. حالا برویم و مزد اهل بیتش را بدهیم.

چهل پنجاه نفر به در خانه زهرا علیها السلام هیزم آوردند که ما ایرانی‌ها نمی‌توانیم هیچ تعبیری از این چهل پنجاه نفر بکنیم، غیر از اینکه بگوییم چهل پنجاه تا لات چاقوکش، نان‌خور دولت غاصب! اینها آمدند و در زدند، زهرا علیها السلام پشت در آمد و گفت: کیست؟ گفتند: ما علی را می‌خواهیم! زهرا علیها السلام گفت: ما عزادار هستیم. بار اول برگشتند، دوباره فرستادند و گفتند: به هر شکلی که شده، علی را بیاورید. این بار زهرا علیها السلام در را باز نکرد. «ابن قتیبه» دینوری از علمای اهل سنت در صفحه سیزده کتابش از چاپ قبلی می‌گوید (این مطلب را در چاپ جدید کتاب برداشته‌اند. من چاپ قدیم آن را دارم): هیزم آوردند و پشت در خانه پشته کردند. ابن قتیبه تا اینجا را می‌گوید؛ حالا وقتی آتش می‌زنند، از کنار آتش‌ها چهل پنجاه نفر در را هل می‌دهند که از پاشنه دربیاید. زهرا علیها السلام پشت در، بین در و دیوار قرار گرفت. شما فکر کنید فشار در و دیوار چه کار کرد که بین این در و دیوار فریاد زد: «يَا أَبَتَاهُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ»؛ بابا خیلی عاشقش بود! بابایی که این قدر به من عشق می‌ورزیدی، «هَكَذَا كَانَ يُفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَ ابْنَتِكَ»...

جلسہ نم

بزرگی بی نہایت درسیہ

شناخت پروردگار

هدف اصلی بعثت انبیا و ولایت اولیای الهی

بزرگی بی‌نهایت انسان در سایه شناخت پروردگار

هدف اصلی و ریشه‌ای بعثت انبیا، ولایت اولیای الهی و ۱۱۴ کتاب آسمانی، شناساندن پروردگار مهربان به مردم بود تا مردم با شناخت او، هم خودشان، هم جهان، هم آینده و هم تکالیف و مسئولیت‌های خودشان را بشناسند. اگر از زمان آدم علیه السلام تا الآن، ملت‌ها و جامعه‌ها به این منبع بی‌نهایت خیر و کل خیر اتصال پیدا می‌کردند، این همه آشوب و شر، ظلم و ستم در زندگی پیدا نمی‌شد. انسان با شناخت او بی‌نهایت بزرگ شده و با جدایی از او هم بی‌نهایت کوچک می‌شود. در رابطه با همین بی‌نهایت کوچک‌هاست که به پیغمبر صلی الله علیه و آله در قرآن می‌فرماید: «ذَرُّهُمْ» آنها را دور بینداز و رهایشان کن؛ یعنی وقتی می‌بینی که زبان الهی، قلب ملکوتی، تبلیغ عرشی و آن اخلاص بی‌نظیر تو در اینها تأثیر ندارد، معلوم می‌شود که بی‌نهایت کوچک هستند و هیچ‌چیزی برایشان نمانده است تا تحت تأثیر تو قرار بگیرند. حتی یک روزنه که نور تو از آن روزنه بر وجود آنها بتابد، برای آنها نمانده است.

سفارش پروردگار به انبیای الهی در برخورد با مردم

این «ذَرُّهُمْ» به این‌گونه مردم مربوط است، وگرنه شما در آیه دیگری از قرآن می‌بینید که به پیغمبر صلی الله علیه و آله امر می‌کند: «وَاصِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْقَدَافِ وَالْعَظِي يَرِيْدُونَ

وَجْهَهُ^۱ خدا می‌گوید چه کسانی را رها کن؟ همین بی‌نهایت کوچک‌ها را رها کن که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آنها می‌فرماید: وجودشان مثل تک علفی روی زباله، در زباله انواع گناهان و بداخلاقی‌ها روییده است. وگرنه وقتی به شما مردم مؤمن پاک می‌رسد، امر واجب می‌کند که «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» با اینها بمان، صبر و استقامت کن. اینها مردمی هستند که شبانه‌روز عبدالله هستند و در تمام لحظات، غیر از ذات او را قصد و هدف ندارند. پیش اینها بمان و با اینها باش.

صراط مستقیم، راه پروردگار برای رسیدن به توحید

این مهم است که انبیا و اولیا چگونه مردم را به خدا شناساندند؟ چگونه به آنها فهماندند که کارگردان، کلیددار، مالک، مربی و خالق، یکی است. اینجا اگر پای دوئیت به میان بیاید، «تَفَرَّقَ بِكُمْ» متلاشی‌تان می‌کند؛ عقلتان را تخریب، روحتان را تکه‌پاره و اعمالتان را انحرافی می‌کند. وقتی هر تکه از شما در دست یک شیطان افتاد، می‌خواهید چه کار کنید؟ اینها راه را برای رسیدن مردم به توحید نشان دادند که اسم این راه هم بنابر نام‌گذاری خود پروردگار، صراط مستقیم است و این صراط هم، راه خودش است. در قرآن می‌خوانیم: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۲ «صِرَاطِی» مثل «بیتی»، «کتابی» و «عبدی» با «یاء» متکلم آمده است و این خیلی مهم است! خدا می‌فرماید که خیال نکنید این راه را یک نفر دیگر برایتان ساخته، پیش روی شما قرار داده و این جاده را برای شما باز کرده است. این راه کار خود من است، به‌خاطر عشقی که به شما داشتم؛ چون صانع مصنوعش را دوست دارد. نجاری که یک صندلی یا در خیلی زیبایی می‌سازد، ولو اینکه بفروشد، آن را دوست دارد؛ چون پدیده از فکر خودش است و این صندلی یا در به‌شکلی به او اتصال دارد، این اتصال هم از بین نمی‌رود.

۱. کهف: ۲۸.

۲. انعام: ۱۵۳.

خداوند، عاشق بندگان

خدا هم بندگان را دوست دارد، به بندگان محبت دارد و عاشق آنهاست؛ به خاطر این محبت و عشق هم، خودش این جاده را پیش روی آنها باز کرده است. جالب است که واجب شرعی فقهی کرده تا در شبانه‌روز ده بار نام این جاده را تکرار بکنند؛ یعنی تکرار با توجهی که جاده به صورت نور در وجودشان تجلی کند. گفتن «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» واجب است، آن هم ده بار در شبانه‌روز. حالا آنهایی که اهل مستحبات هستند، در شبانه‌روز چهل پنجاه بار می‌شود؛ آن‌چنان هم باید توجه بدرقه این تکرار بکند که با وجود انسان یکی بشود و «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» را در حال غفلت نخواند، بلکه در حال بیداری، بینایی و توجه بخواند و این را قدر بداند که خداوند این جاده را برای او باز کرده است.

سرازیری جهنم، انتهای جاده شیاطین

همه انبیا و اولیا، یعنی ائمه طاهرين و اهل بیت (علیهم‌السلام)، این جاده را نشان داده‌اند که راه این است؛ اما «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ»^۱ هزاران جاده‌ای که شیاطین و فرهنگ‌های «ایسم» دار به روی شما باز کرده‌اند، جاده نیست و سرازیری به طرف جهنم است. جهنم پست است و اگر کسی بخواهد به ته دره برود، باید سرازیر شود. «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»^۲ اینها در این سرازیری افتاده‌اند و نمی‌فهمند، آخر این سرازیری هم دره‌ای به نام دوزخ است.

حرکت در صراط مستقیم، حرکتی صعودی

اما صراط مستقیم جاده‌ای است که ائمه ما می‌فرمایند: از انسان تا پروردگار کشیده شده و چون پروردگار رفعت بی‌نهایت است، حرکت در این جاده هم، آدم را به بی‌نهایت بزرگ می‌رساند. این حرکت یک حرکت صعودی است که در سوره فاطر هم خیلی واضح به این

۱. انعام: ۱۵۳.

۲. قلم: ۴۴.

معنا اشاره شده است و خداوند می‌فرماید: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَبِيرُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۱ برخلاف جاده دوزخ که به شدت سراشیایی و سرازیری است، صراط مستقیم از نظر معنویت به شدت دارای صعود و بلندی است. حالا اگر بخواهی به او برسی، یعنی به آن ضمیر «إِلَيْهِ» برسی که خداست، باید به حرف انبیا، قرآن و اولیای خدا عمل کنی. آن وقت وجود خودت هم چون به او اتصال پیدا می‌کند، بی‌نهایت بزرگ می‌شود.

ظرف محدود انسان و بزرگی بی‌نهایت آیات بزرگ الهی

گنجایش محدود قلب بشر در ارزیابی

از باب مثال و نمونه، به‌راستی امیرالمؤمنین علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام در ارزیابی می‌گنجند؟ اصلاً ارزیابی‌ها ظرف آنها نیست و نمی‌گنجند؛ چون ظرف محدود است، علی علیها السلام و زهرا علیها السلام بی‌نهایت بزرگ هستند. اگر این‌گونه نبود، چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که کسی غیر از من و خدا تو را شناخت؟ یعنی معرفت تو در قلب‌ها و این عالم گنجایش ندارد و این مقداری که ما امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌شناسیم، دورنمایی از شخصیت ایشان است، نه خود شخصیت حضرت. این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید! تمام آنهایی هم که همین مقدار شناخت را از امیرالمؤمنین علیه السلام ندارند، گیر انواع سامری‌ها افتاده‌اند.

بر امت روزگارت افسوس چون گشت عَقول جمله معکوس
دادند تو را ز دست یک بار گشتند به سامری گرفتار
این تعبیر سامری برای اهل بیت علیهم السلام است که از آن پادشاه اول بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله به سامری تعبیر کرده‌اند.

سنجش اعمال امت با میزان وجود امیرالمؤمنین علیه السلام

چه ظرفی در این عالم برای ارزیابی امیرالمؤمنین علیه السلام یا صدیقه کبری علیها السلام هست؟ در روایات درست و صحیح شیعه داریم که اگر خداوند امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی‌آفرید، برای فاطمه

زهرا علیها السلام کفو و هم‌وزنی وجود نداشت و اگر زهرا علیها السلام را نمی‌آفرید، هم‌وزنی برای علی علیه السلام در این عالم نبود. کدام ترازو می‌تواند اینها را بسنجد؟ خود اینها ترازوی خدا هستند و نمی‌توان ترازو را با ترازو کشید. ترازو ترازوست و به کشیدن نیاز ندارد. ترازو از نظر محاسبات هندسی و ریاضی، خودش وجودی مستقل است؛ حالا ما بگوییم که این ترازو را با آن ترازو بکشیم تا ببینیم این ترازو درست است! خود آن ترازو می‌کشد و غلط و درست بودن را نشان می‌دهد. در زیارت وجود مقدس حضرت مولی‌الموحدين علیه السلام هم می‌خوانیم: «السَّلامُ عَلَی مِيزَانِ الْأَعْمَالِ» کل اعمال امت را در قیامت با وجود او می‌سنجند. اگر درست یادم مانده باشد، این روایت در رساله عملیه آیت‌الله العظمی بروجردی، باب نماز جماعت آمده بود: اگر نماز جماعت از ده نفر بگذرد و یازده نفر بشود، دریاها مرگب و جن و انس هم نویسنده بشوند تا ثواب این نماز جماعت را بنویسند، عمر اینها تمام و مرگب‌ها هم خلاص می‌شود، ولی آن نماز جماعت ارزیابی نمی‌شود. حالا گنجایش آن ترازو را بین که میلیاردها نماز جماعت امت را در قیامت با علی علیه السلام می‌سنجند! میلیاردها حج مردم، میلیاردها عدالت‌کننده و میلیاردها متعهد را با او می‌سنجند!

صدیقه کبری علیها السلام، هم‌کفو با امیرالمؤمنین علیه السلام

این چه ترازویی است که بی‌نهایت در آن جا می‌گیرد و کفو او فاطمه علیها السلام است؟! یعنی هرچه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویی، عیناً درباره صدیقه کبری علیها السلام هم بگو؛ چون فرموده‌اند که اگر زهرا علیها السلام نبود، علی علیه السلام کفوی نداشت و اگر علی علیه السلام نبود، زهرا علیها السلام کفوی نداشت. روایاتی در همین باب شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام وارد شده است که امروزه در خیلی از مجالس، آدم جرئت گفتنش را ندارد؛ نکند کسی باور نکند و نتواند هضم کند!

انبیا و اولیای الهی، نشان‌دهنده راه خاص خداوند

رنگ و لعاب راه‌های انحرافی و فریب مردم

انبیا و اولیا (ائمه) راه خدا، یعنی راهی را نشان دادند که خاص خود پروردگار است، معمار و مهندسش هم او است و اسم آن را هم خودش «صراط مستقیم» یعنی راه قویم و استوار

گذاشته است. حالا در ترجمه‌ها نوشته‌اند «راه راست»، اما مستقیم یعنی راه استوار و قویم. در قرآن می‌خوانیم: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۱. اینها از زمان قاییل کنار این جاده آمدند و جاده‌سازی‌های مختلفی کردند که قرآن «سُبُل» می‌گوید؛ هزاران راه انحرافی هم ساخته‌اند که فقط برای پر کردن جیب خودشان و ارضای شهواتشان است و هیچ نیت دیگری نداشتند. کار گول زدن و منحرف کردن را به قدری رنگ و لعاب به آن زدند که نوح علیه السلام نزدیک هزار سال با معجزه، سخن، مطالب عقلی، منطق و وحی با مردم حرف زد، وقتی قرار شد طوفان بیاید، خداوند فرمود: مؤمنین را سوار کشتی کن. طبق قرآن، در نزدیک هزار سال عمرش، با تبلیغ در شب و روز و پنهان و آشکار، کلاً هشتاد نفر مؤمن شدند. چقدر دلسوز بوده است! چون آن طرف، همهٔ مکتب‌ها مکتب اباحه‌گری است؛ یعنی انواع شهوات و حرام‌ها را برای کسانی که به این مکتب گرایش پیدا می‌کنند، آزاد می‌کنند و برای همین هم، مشتری زیادی دارند.

موجودات عالم، نشانهٔ خداوند در جادهٔ توحید

انبیا و اولیا این راه، یعنی صراط مستقیم را نشان دادند که راه خود پروردگار است، معمار و مهندس آن هم خودش است. آنها می‌خواستند که مردم در این جاده بیفتند و به توحید برسند. برای رسیدن به این توحید، خود پروردگار میلیاردها نشانه و علامت در این جاده قرار داده و هر موجودی در کل جهان و عالم ملکوت، یک نشانه است که مردم راه را با توجه به این نشانه گم نکنند و خودشان را به خدا برسانند.

اعظم نشانه‌های خداوند در مسیر توحید

امیرالمؤمنین علیه السلام، حجت کبرای پروردگار

اعظم نشانه‌های خدا که خیلی سریع آدم را به توحید می‌رساند، اعظم نشانه‌ها در بین نشانه‌های پروردگار (چون اعظم خیلی دارد)، یکی امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ لذا در القاب



حضرت است: «آیت‌الله‌العظمی». این نشانه اعظم است و «عُظمی» مؤنث اعظم، یعنی نشانه بزرگ‌تر است. خود حضرت هم در معرفی خودشان دارند که من آیت کبری و حجت کبرای او هستم. آدم تا بخواهد به سراغ پنجاه درخت، پنجاه گوهر معدنی، پنجاه حیوان و پرندۀ زیبا برود و کنار آنها فکر کند یا در آسمان‌ها و زمین اندیشه کند که به توحید برسد، فقط به این مرز می‌رسد که اینها به وجود آورنده و پدیدآورنده دارند و شکی هم در این زمینه برای هیچ کس به وجود نمی‌آید.

شک در وجود پدیدآورنده، دروغی شاخ‌دار

هر کسی بگوید که من درباره پدیدآورنده شک دارم، دروغ شاخ‌دار می‌گوید؛ چون قرآن می‌فرماید: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ»^۱ اصلاً در پدیدآورنده شکی وجود ندارد! اگر پدیدآورنده‌ای نبوده است که اینها را پدید بیاورد، چه کسی پدید آورده است؟ تو یا پدر و مادرت پدید آورده‌اید؟ یا این درخت، این بت و این طاغوت باعث پدیدآوردن کل جهان است؟ چه کسی پدید آورده است! اگر می‌گویی پدیدآورنده ندارد، پس چه کسی پدید آورده است؟! این است که جای شک نمی‌ماند! همۀ ما در باطن مردم یقین است. خیلی جالب است که قرآن می‌گوید: وقتی بت‌پرستان به بتکده آمدند، دیدند که جوانی تمام بت‌ها را سرنگون کرده است. ابراهیم علیه السلام در برابر سؤال‌اتشان که چه کسی اینها را ریخته است، گفت: از همین بت بزرگی بپرسید که مانده و نیفتاده است. به راستی چه چیزی را بپرسند؟ آن بت که زبان ندارد تا بگوید، عقل ندارد تا راهنمایی بکند؛ بعد قرآن می‌گوید: «وَأَسْتَيْقِنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ»^۲ اینها در درونشان یقین داشتند که بت و بت‌پرستی دروغ است. چه کسی درباره خدا شک دارد؟

اقرار فضا‌نورد روسیه‌ای به وجود پدیدآورنده

من آن زمان را به یاد دارم که روسیه، یک کشور کمونیستی، یک افسر ارتشی به نام «یوری گاگارین» را برای اولین بار فرستاد تا با آن سفینه به دور کره زمین بچرخد. رنگ

۱. ابراهیم: ۱۰.

۲. نمل: ۱۴.

زمین از عالم بالا آبی خیلی زیبایی است و زمانی که سفینه‌ها از زمین خیلی دور بشوند، به اندازه یک مجمه بزرگ، بزرگ‌تر از سطح ماه دیده می‌شود. آنها وقتی زمین را از آن بالا نگاه کردند، حالا رادیوی مخصوص هم نفس‌ها و حرف‌هایشان را ضبط می‌کند، یک مرتبه یوری گاگارین یا رفیقش گفت: ای کاش به زمین برمی‌گشتم و یکی به من حالی می‌کرد که این جهان را چه کسی ساخته است؟! این خداست.

پروردگار عالم، همه کاره و کلیددار هستی

انبیا و اولیای الهی، مجلای صفات پروردگار

این نشانه‌ها در راه الهی قرار داده شده‌اند تا مردم با این نشانه‌ها راه را گم نکنند، منحرف نشوند، به سراغ بت‌های جاندار و بی‌جان نروند و به اینجا برسند که همه کاره و کلیددار اوست. همچنین به اینجا برسند که وقتی می‌خواهند هر قدرت‌نمایی، هنر و کار بزرگی را به کسی نسبت بدهند، بفهمند این یک نسبت مجازی است و حقیقی نیست؛ بفهمند کار فقط در دست یک نفر است، مدام این در و آن در نزنند و توسلات بیهوده پیدا نکنند؛ بدانند کار در دست یک نفر است و آن یک نفر هم «مدبرات امر» دارد. به عبارت دیگر، کسانی را در این عالم دارد که خواسته او را تدبیر می‌کنند و انجام می‌دهند. برادرانم به این دقت بفرمایید که اگر پروردگار در صفاتش مظهر نداشت، یعنی کسانی را نداشت که صفاتش در آنها تجلی پیدا کند، شناخته نمی‌شد و هیچ کس هم راهنمایی نمی‌شد.

مدبرین خواسته‌های پروردگار در عالم

این مجلای صفات، همین انبیا و اولیا هستند که بعضی از آنها، مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام «مجلای اتم» و «مجلای اعظم» هستند؛ «یا اَعْظَمُ صُورَةُ تَجَلَّى فِيهَا اللَّهُ، مَا أَدَقَّ مَعْنَاكَ». اینها در توحید به اینجا برسند که هر کار علی علیه السلام، زهرا علیها السلام، پیغمبر صلی الله علیه و آله و اولیا را به حقیقت به خود او نسبت بدهند؛ لذا در قرآن می‌بینید که انبیا هر کاری می‌کردند، فوراً این مسئله را به امت‌ها تذکر می‌دادند و می‌گفتند: «بِإِذْنِ



الله». این یعنی ما در این کار استقلالی نداریم؛ نسبتش به ما مجازی است، ولی به او حقیقی است. در قرآن می‌خوانیم: ﴿قُلْ يَتَوَقَّأَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ﴾^۱ جان شما را ملک الموت می‌گیرد، اما واقعاً ملک الموت جان را می‌گیرد؟ این نسبت جان گرفتن به او مجازی است، ولی ﴿اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۲ جان گرفتن به حقیقت برای خودش است.

در آیه‌ای دیگر از قرآن می‌خوانیم: ﴿فَأُولَٰئِكَ يَعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ﴾^۳ با مشرکین و منافقین بجنگید. آنها با کشته شدنشان به عذاب الهی رسیدند، ولی شما آنها را به امر من به جهنم هل دادید. من عذابشان دادم، ولی تدبیر این عذاب را به دست شما سپردم. ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُمْ إِلَّا زَرْعَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾^۴ ای حبیب من، ای اصحاب! شما نبودید که اینها را کشتید، تیری که می‌زدید، خدا تیر را می‌برد و شما مدبر کار خدا بودید. آدم باید به اینجا برسد که با دقت در این نوع آیات هم، توحید محض پیدا کند. آدم با درک چنین توحیدی، دیگر پیش احدی و هیچ قدرتی گرنش نمی‌کند و به هیچ چیز هم تکیه نمی‌کند.

کلام آخر: گلایه‌ها و دلتنگی‌های زهرا علیها السلام در کنار قبر پدر

دقیقاً روشن نیست که دیروز بوده یا دو سه روز پیش بوده است؛ اما همین روزها بوده که چند نفر از خانم‌های قوم و خویش (نه غریبه) به عیادتش آمدند و گفتند: خانم، ما هم به عیادت شما آمدیم، هم اینکه به شما بگوییم اگر برای خانه کاری دارید، ما کار را انجام بدهیم. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: همین طور که در بستر افتاده بود، گوشت بدن آب شده و دیگر جوهره صدا برای او نمانده بود، خیلی آرام به آنها گفتند که من کاری برای خانه ندارم. دو سه روز پیش برای چند روز بعد از مرگ خودم نان پخته‌ام، خودم لباس‌های علی

۱. سجده: ۱۱.

۲. زمر: ۴۲.

۳. توبه: ۱۴.

۴. انفال: ۱۷.

و بچه‌هایم را شسته‌ام، هر نوع نظافتی هم که خانه لازم داشت، خودم انجام داده‌ام و هیچ کاری ندارم؛ اما مرا کمک کنید که به زیارت قبر پدرم بروم.

چون در خانه‌اش را به روی مسجد بسته بودند و اگر حضرت می‌خواستند سر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله بروند، باید به کوچه می‌آمدند و بعد به حرم می‌رفتند. من خودم یک شب در شهر مدینه، ساعت یک نصفه شب رفتم و قدم کردم که از داخل خانه تا سر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک بیست قدم باید راه می‌رفتند؛ اما اگر در باز بود، از داخل اتاق که در را باز می‌کردند، به کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند. برای همین هم حضرت به خانم‌ها فرمودند: حالا که دلتان می‌خواهد برای من کاری انجام بدهید، من هم ناامیدتان نمی‌کنم. دل من خیلی برای پدرم تنگ شده و چند روز است که فرصت زیارت نداشته‌ام. من خودم نمی‌توانم راه بروم، شما زیر بغل مرا بگیرید و ببرید.

چه کار کرده بودند که یک خانم هجده‌ساله قدرت راه رفتن نداشت! من خودم در روایت خوانده‌ام و اینها از شنیده‌هایم نیست؛ وقتی حدود پنج شش قدم آوردند، فرمودند: خانم‌ها اجازه بدهید که اندکی بنشینم، دیگر نمی‌توانم راه بروم! خانم وسط کوچه نشستند و زارزار گریه کردند، دوباره زیر بغلشان را گرفتند و رفتند.

برادرانم، همه شما عاطفی هستید و می‌فهمید من چه می‌گویم؛ وقتی چشمشان به قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله افتاد، مثل کبوتری که یک‌دفعه به طرف لانه‌اش شدید پر بکشد، به همین شکل پر کشیدند، خودشان را روی قبر انداختند و گفتند: «رُفِعَتْ قُوَّتِي وَ خَانِي جَلْدِي وَ شَمَتَ بِي عَدُوِّي وَ الْكَمْدُ قَاتِلِي يَا أَبَتَاهُ» من فقط همین قسمت را معنی می‌کنم: بابا! بلند شو و ببین، غصه مرا می‌کشد.

شما خودتان را روی قبری انداختید که مقداری خاک بود و با دیدن آن قبر، این جور ناله زدید و رنج بردید؛ اما نوه بزرگوارتان، سکینه چه کار کرد؟! وقتی خودش را روی بدن قطعه قطعه انداخت، او را می‌زدند و می‌گفتند بلند شو، می‌گفت: مرا نبرید و بگذارید کنار پدرم بمانم...



جلسہ دہم

مقام عبداللہی اہل بیت علیہ السلام

نزد پروردگار

آیات قرآن، دارای تأویل

معنای باطنی قرآن، نزد خدا و راسخون علم

از متن سورة مبارکه آل عمران استفاده می‌شود که آیات قرآن دارای تأویل است؛ یعنی غیر از معنای ظاهرش، به معنای دیگری هم بازگشت دارد. آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۱ بازگشت آیات به معنای دیگری غیر از معنای ظاهرش، علمی است که این علم را کسی جز خدا و راسخون در علم نمی‌دانند.

حقیقت معنایی راسخون در علم

راسخون در علم، یعنی آنهایی که دانش الهی ملکوتی ثابت دارند و علم آنها با جریان زمان قابل تغییر نیست. این علم غیر از علوم دانشمندان زمینی است که قبلاً هر چندصد سال، بعداً هم هر چند سالی و امروز هم، هر روز تغییر پیدا می‌کند. امروز مطلبی را به جهان ارائه می‌دهند، اما دو روز بعد، از فهم خود نسبت به آن واقعیت برمی‌گردند و می‌گویند نه آن مطلب درست نیست و این درست است. فرق بین راسخون در علم و عالمان دیگر همین است که آنها هرگز نمی‌گویند امروز این است و دیروز آن بود. آنچه دیروز گفتیم، امروز نمی‌گوییم و امروز چیز دیگری می‌گوییم. چرا؟ چون علم آنها بنابر دو آیه قرآن، «مِنَ اللَّهِ»

۱. آل عمران: ۷.

بوده است؛ یکی در سوره یوسف: ﴿وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱؛ یک آیه هم در سوره اعراف: ﴿وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲.

نکته‌ای مهم در خصوص تأویل قرآن

حالا نکته مهم این است که وقتی پروردگار عالم تأویل را منحصر به خودش و راسخون در علم می‌داند، اگر کس دیگری به تأویل قرآن دست بزند، این تحریف قرآن است. چنانچه عاشق تأویل هستی، به سراغ خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام برو؛ صدیقه کبری علیها السلام هم در همین اهل بیت علیهم السلام است. پس اگر به سراغ خدا و راسخون در علم نمی‌روی و تأویل می‌کنی، تأویل تو تحریف است؛ یعنی تحمیل معنایی به آیات است که خدا به آن تأویل راضی نیست و تو چیزی را از خودت به آیه شریفه قرآن مجید تحمیل می‌کنی. در حقیقت، آیه به ما می‌گوید که خیلی مواظب باشید و تقوا داشته باشید در اینکه بخواهید خودتان مستقلاً آیه‌ای را تأویل بکنید. این خیانت به قرآن و تحریف است.

اهل بیت علیهم السلام، همان راسخون در علم

حالا فلسفه و عرفای اصطلاحی درباره این آیه چه می‌گویند، خیلی به اینها اهمیت ندهید و ببیند که خدا و راسخون در علم درباره تأویل چه می‌گویند. در روایات کتاب شریف «اصول کافی» با سند و بعضی از آنها هم با سند صحیح آمده که منظور از راسخون در علم، اهل بیت علیهم السلام هستند. اگر آنها راسخون در علم نیستند، پس چه کسانی هستند؟ بقیه افراد که علمشان دائماً در تغییر و تحول است! اگر آنها نباشند، چه کسانی هستند؟ متحولین در علم که راسخ نیستند و این به اهل بیت علیهم السلام و پروردگار منحصر می‌شود.

۱. یوسف: ۸۶.

۲. اعراف: ۶۲.

ظاهر و باطن «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ»

دو دریای چسبیده به هم با شکلی متفاوت

این مقدمه را عنایت فرمودید، حالا به سراغ تأویل دو آیه قرآن در سورة الرحمن برویم. راسخون در علم این آیات را به معنا و مصداقی برگردانده‌اند که در ظاهرش نشان نمی‌دهد. ظاهر آیه دربارهٔ یک نعمت طبیعی و دو نتیجهٔ آن نعمت طبیعی بحث می‌کند و حرف می‌زند. خدا در این آیه می‌فرماید: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ»^۱ دوتا دریاست که با هم برخورد دارند و چسبیده به هم هستند. الآن دیگر روشن شده که این دو دریا کدام دریاهاست؛ یکی اقیانوس هند و یکی هم اقیانوس اطلس است. اقیانوس اطلس خیلی بزرگ است، اقیانوس است دیگر! از کشور هند که کنار اقیانوس هند است تا کنار اقیانوس اطلس، با هواپیما چهارده ساعت راه است. آب اقیانوس اطلس، سفید، مثل اشک چشم و یخ است و آب اقیانوس هند هم لجنی و گرم است. این دو اقیانوس به هم چسبیده‌اند. من به دماغهٔ امید آفرینای جنوبی رفته‌ام و چسبندگی این دو دریا را با هم دیده‌ام. میلیاردها سال است که آب این دو اقیانوس با هم قاتی نمی‌شود. در قرآن می‌خوانیم: «يَتَّبِعُهُمَا بَرَزَخُ لَا يَتَّبِعِيَانِ»^۲ آب این اقیانوس به آن یکی نمی‌ریزد و آب آن یکی به این اقیانوس نمی‌ریزد، «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ»^۳ این ظاهر آیه است و یک امر طبیعی در این جهان را به رخ مردم می‌کشد. آب این دو دریا با هم قاتی نمی‌شود، رنگ‌ها و مزه‌شان هم با هم یکی نیست، سرد و گرم هم هستند و لؤلؤ و مرجان هم تحویل می‌دهند. به‌راستی این کار چه کسی است؟ اگر کار کس دیگری غیر از اوست، شما دو آب را کنار هم بگذارید که قاتی نشود!

۱. الرحمن: ۱۹.

۲. الرحمن: ۲۰.

۳. الرحمن: ۲۲.

تأویل زیبای «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ»

این یک نشانی از پروردگار در این آیه است؛ اما تأویل آن را فقط خدا و راسخون در علم می‌دانند، کس دیگری هم حق تأویل ندارد و هیچ‌کسی هم حق رد کردن این تأویل را ندارد. ائمه ما، این عالمان و عارفان بالله که علمشان «مِنَ اللَّهِ» است، شما از آن علم «مَا لَا تَعْلَمُونَ» هیچ خبری ندارید و همه خبر آن علم پیش اینهاست، می‌فرمایند: این دو دریا، یکی امیرالمؤمنین علیه السلام و یکی هم فاطمه زهرا علیها السلام است.

شگفتی‌های آفرینش خداوند در دریا

آن وقت از زین‌العابدین علیه السلام بشنوید که میلیاردها موجود زنده در سطح زمین و جو است، میلیاردها گیاه، درخت، نبات، رویدنی و گل در سطح زمین است؛ اما امام چهارم به پروردگار عرض می‌کنند: «يَا مَنْ فِي الْبَحَارِ عَجَائِبُهُ» شگفتی‌های آفرینش تو در دریاست، نه روی زمین! یعنی زمین شگفتی ندارد، اما دریا شگفتی دارد. چه شگفتی‌هایی در دریاست؟

قابل‌شمارش نبودن فضایل دو دریا

چنان‌که اهل سنت هم نقل کرده‌اند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: اگر جن و انس نویسنده شوند، تمام دریاها مرکب و تمام درختان قلم بشود و بخواهند ارزش‌های وجود تو، یعنی ارزش‌های عقلی، فکری، اخلاقی، الهی و ملکوتی تو را با شماره بنویسند، مرکب‌ها تمام می‌شود، عمر جن و انس هم تمام می‌شود و قلم‌ها هم تمام می‌شود، اما ارزش‌های تو در شمردن تمام نمی‌شود. این یک دریا بود، دریای دیگری هم که فضایلش قابل‌شمردن نیست، صدیقه کبری علیها السلام است.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم



لؤلؤ و مرجان نهفته در دو دریا

لؤلؤ امام مجتبی علیه السلام و مرجان هم ابی عبدالله علیه السلام است. حالا شما ارزش های وجود حضرت مجتبی علیه السلام و ابی عبدالله علیه السلام را به شماره بیاورید، به شماره نمی آید! تا حالا که نیامده و فکر کنم که کسی هم شماره نداده است. از زمان حادثه کربلا که حالا در اوایل کار به صورت جزوه بوده و بعد کتاب شده، چقدر کتاب درباره حضرت سیدالشهداء علیه السلام نوشته شده است که خیلی از مطالب این کتاب ها تکراری نیست. فقط در روزگار شما، عالمی در کشور انگلستان پانصد جلد کتاب درباره ابی عبدالله علیه السلام نوشته که صد جلد آن تاکنون چاپ شده است. حالا نمی دانیم که چقدر کتاب در شرق و غرب، به وسیله دانشمندان شیعه و اهل سنت نوشته شده است! یکی از زیباترین کتاب ها کتاب «لَقَدْ شِيعَنِي الْحُسَيْنُ؛ ابی عبدالله علیه السلام مرا شیعه کرد» است که سردبیر روزنامه ای در تونس نوشته و حدود چهارصد صفحه است. کتاب خیلی زیبایی است! اگر قابل شمردن بود، دیگر اعلام می شد که نمی توانیم بیشتر از این کتاب بنویسیم؛ پس معلوم می شود که قابل شمارش نیست.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله، برزخ میان «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ»

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برزخ بین این دو دریاست و «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ». این مقدمه مطلب بود؛ با دقت در این مقدمه و لطفی که کردید و این مقدمه را با همه وجود گوش دادید، از شما هم عذر می خواهم. حالا دو مطلب را برایتان توضیح می دهم که یکی از ابن ابی الحدید معتزلی سنی است؛ چون هیچ کس این قطعه را بهتر از او توضیح نداده است. من توضیحات این قطعه را دیده ام؛ ولی به قول ما ایرانی ها، او در پرده برداری از این متن امیرالمؤمنین علیه السلام غوغا کرده است. یکی هم از تفسیری مربوط به حدود قرن سوم و چهارم به نام «تفسیر فرات کوفی» است که درباره عظمت دریایی مثل علی علیه السلام و زهرا علیهما السلام است؛ چون این متن خیلی دقیق است، برای اینکه هیچ چیزی از آن را جا نیندازم، برایتان می خوانم.

عظمت دریای وجود امیرالمؤمنین علیه السلام در شرح ابن ابی الحدید

اهل بیت علیهم السلام، دست پرورده شخص پروردگار

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا» ما نظام داده و دست پرورده شخص پروردگار هستیم. چه کسی می توانسته علی بسازد؟ اگر ساختنی بود که پدر و مادرها یا اساتید و معلم ها تا حالا دو میلیون علی ساخته بودند. «إِنَّا» یعنی ما، نه اینکه من تنها؛ «فَإِنَّا» من، پیغمبر صلی الله علیه و آله، زهرا علیها السلام، حسن و حسین و نه امام از نسل حسینم، جمعا صنایع نظام داده و دست پرورده او هستیم. او بود که ما را این گونه پرورش داد، سروسامان داد و ساخت.

مردم باتقوا، دست پرورده اهل بیت علیهم السلام

«وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا» و بعد از این، مردم نظام داده و دست پرورده ما هستند. حضرت کدام مردم را می گویند؟ همان هایی که از شدت عشق به علی علیه السلام، در برخورد با حادثه رودربایستی نداشتند که با سر وارد حادثه بشوند، سر دار بروند و زبان شان را از پشت گردن شان قطع کنند. منظور حضرت این مردم است، نه منافق و مشرک و کافر. «وَ النَّاسُ» یعنی این مردم پاک، آگاه، خبیر، باتربیت و با تقوا؛ اینها دست پرورده ما هستند.

نظر ابن ابی الحدید در خصوص کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن ابی الحدید در جلد پانزدهم «شرح نهج البلاغه» اش، صفحه ۱۳۲ نقل می کند؛ البته چند شرح دارد و باید به همین آدرس مراجعه کنید و بنگرید. ابن ابی الحدید بعد از اینکه جمله «فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا» را نقل می کند، آن وقت می گوید: «هذا كلام عظیم» این سخن سخن بزرگی است؛ این سخن را یک شخص سنی می گوید، نه من شیعه تا به من بگویند نسبت به علی متعصب هستی! کدام تعصب؟! آقا، عالم و مولای خودتان این مطلب را می گوید! «عَالٍ عَلَيَّ الْكَلَامُ وَ مَعْنَاهُ عَالٍ عَلَيَّ الْمَعْنَى» فوق همه کلمات در جهان است و معنایش هم فوق تمام معانی در این عالم است.



برتری و فضل اہل بیت (علیہ السلام) بر بشر

ابن ابی الحدید می گوید کہ امیرالمؤمنین (علیہ السلام) می فرماید: «لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ الْبَشَرِ عَلَيْنَا نِعْمَةٌ». علمای بزرگوار کہ عنایت و بزرگواری فرمودہ و تشریف آورده اند، می دانند نکرہ در سیاق نفی، افادہ عموم می کند. جملہ «لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ الْبَشَرِ عَلَيْنَا نِعْمَةٌ» ہم نکرہ در سیاق نفی است. «نعمت» در اینجا، یعنی برتری و فضل؛ احدی در این عالم، بالاتر و برتر از ما نیست و نمی تواند باشد. مگر بقیہ مردم چقدر دارند کہ مساوی ما باشند یا برتر از ما؟ «بَلِ اللّٰهُ تَعَالٰی هُوَ الَّذِيْ اَنْعَمَ عَلَيْنَا» این خداوند است کہ از سر لطف و احسانش ہمہ چیز بہ ما اہل بیت دادہ است.

افاضات بدون واسطہ خداوند بہ اہل بیت

حالا این کلام امیرالمؤمنین (علیہ السلام) مہم است: «فَلَيْسَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ وَاسِطَةٌ» هیچ واسطہ ای بین ما و خدا نیست و افاضہ بہ ما بدون واسطہ است. «وَالنَّاسُ بِأَسْرِهِمْ صَنَائِعُنَا» اما بین ہمہ مردم و خدا واسطہ می خورد. «فَتَحْنُ الْوَاسِطَةُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللّٰهِ تَعَالٰی» ما واسطہ بین مردم و خدا هستیم. اگر مردم این واسطہ را قطع کنند، هیچ چیزی در دنیا و آخرت گیر آنها نمی آید، حیوان می مانند و حیوان ہم می میرند. یکی می گفت کہ این کفار، منافقین و مشرکین گاو بہ دنیا آمده اند، الاغ ہم می میرند! اگر مردم این واسطہ را حذف بکنند، هیچ چیزی گیرشان نمی آید؛ چون خدا بدون ما هیچ چیزی بہ مردم نمی دہد. حالا شما بگو این قدر میلیاردی بی دین در دنیا است؛ پول برای این گونه افراد فیض الہی نیست کہ بگویی خیلی چیزها دارند. در حقیقت، آنها هیچ چیزی ندارند.

مقام عبداللہی اہل بیت (علیہ السلام)

ابن ابی الحدید بعد از جملات حضرت ادامہ می دہد و می گوید: «هَذَا مَقَامٌ جَلِيلٌ ظَاهِرُهُ مَا سَمِعْتُمْ» این مقام خیلی بزرگی است! ظاہرش را شنیدی کہ چیست، اما باطنش: «وَ بَاطِنُهُ

أَنَّهُمْ عِبِيدُ اللَّهِ» اهل بیت پیش خدا بالاترین مقام را دارند و آن مقام عبداللہی است. حالا «عبد» یعنی چه، این داستانی دارد. بعد «عبد» به «اللہ» که ذات مستجمع جمیع صفات کمال است، اضافه شود؛ این عبداللہ یعنی چه! این را هم باید در وقت دیگر با هم بنشینیم و صحبت کنیم. «وَأَنَّ النَّاسَ عِبِيدُهُمْ» و مردم بندگان آنها هستند؛ البته نه به معنای برده، به این معنا که همه سعادت دنیا و آخرت مردم در گرو اطاعت از آنهاست. عیب در رابطہ با مردم، یعنی اطاعت.

جایگاه والای صدیقه کبری علیها السلام نزد پروردگار

این مقام امیرالمؤمنین علیها السلام از زبان ابن ابی الحدید بود، در تفسیر فرات (فکر کنم جلد دوم) هم از مقام صدیقه کبری علیها السلام سخن گفته شده است. من این کتاب را داشتم، اما فرصت نکردم آدرس دقیق آن را ببینم؛ چاپ جدیدش را هم دارم. امام صادق علیها السلام از امام باقر علیها السلام و امام باقر علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند:

زهرای علیها السلام، تنها محرم پروردگار

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ فِي بُطْنَانِ الْعَرْشِ» وقتی قیامت بشود، صدازنده‌ای از باطن عرش الله صدا می زند: «يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَمُرَ بِنْتُ حَبِيبِ اللَّهِ إِلَى قَصْرِهَا» چشم‌هایتان را فرو بگذارید؛ یعنی شما حق نگاه کردن به این شخص را ندارید که می‌خواهد رد بشود. این بخش محرم نامحرمی را هم خدا به قیامت کشیده است و فقط برای دنیا نیست. ای مردم! چشم‌هایتان را فرو بپوشانید تا دختر محبوب خدا به طرف کاخ بهشتی‌اش حرکت کند. چنین حقی برای شما اهل محشر نیست که حتی برای یکبار هم او را نگاه کنید. او محرم خداست، نه محرم شما!

حرکت به‌سوی بهشت با همراهی هزاران حوری بهشتی

«فَتَمُرُّ ابْنَتِي فَاطِمَةُ عَلَيْهَا رِبَطَتَانِ خُضْرَوَانِ حَوَالَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ» دختر من فاطمه به طرف کاخش حرکت می کند، درحالی که دو پارچه سبزرنگ به تن اوست و برای حرکتش



ہم ہفتادہزار حوریہ بہشتی اطراف او را می‌گیرد. «فَإِذَا بَلَغَتْ إِلَى بَابٍ قَصْرُهَا وَجَدَتْ الْحَسَنَ قَائِمًا وَالْحُسَيْنَ نَائِمًا مَقْطُوعُ الرَّأْسِ» وقتی بہ در ورودی کاخ می‌رسد، می‌بیند کہ جگرگوشہ اش امام حسن علیہ السلام ایستادہ و حسین علیہ السلام با سری جدا بر روی زمین افتادہ است. «فَتَقُولُ لِلْحَسَنِ مَنْ هَذَا» دخترم زہرا بہ پسرش حضرت مجتبی می‌گوید کہ این بدن روی زمین افتادہ و سربریدہ کیست؟ «فَيَقُولُ أَخِي، إِنَّ أُمَّةَ أَبِيكَ قَتَلُوهُ وَ قَطَعُوا رَأْسَهُ» مادر، این برادر من است؛ او را مردمی کشتند کہ ادعای امت بودن می‌کردند و سرش را ہم از بدن او جدا کردند.

آرامشِ ہمیشگی، ہدیہ خداوند بہ حضرت زہرا علیہ السلام

اینجا دیگر مقام زہرا علیہ السلام آشکار می‌شود؛ «فَيَأْتِيهَا النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» خداوند خودش بہ زہرا علیہ السلام خطاب می‌کند: «يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ، أَنَّمَا أُرِيكَ مَا فَعَلَتْ بِهِ أُمَّةُ أَبِيكَ» من حسین را بہ این شکل بہ تو ارائه دادم کہ اولاً، بدانی امت با او چہ کردند! «لَأَنِّي إِذْخَرْتُ لَكَ عِنْدِي تَغْزِيَةً بِمُصِيبَتِكَ فِيهِ» ثانیاً، من آرامشی دائمی و ہمیشگی را بہ خاطر این مصیبت در عالم آخرت برای تو ذخیرہ و اندوختہ کردہ بودم کہ اکنون می‌خواہم این آرامش را بہ تو بدہم. این آرامش نزد من ذخیرہ بود. حالا این آرامش چیست کہ می‌خواہم بہ تو ہدیہ کنم؟

آرامشِ ہدیہ خداوند این است: «وَأَنِّي جَعَلْتُ تَعَزِيَّتَكَ الْيَوْمَ أَنِّي لَا أَنْظُرُ فِي مُحَاسَبَةِ الْعِبَادِ» آرامشی کہ می‌خواہم بہ تو بدہم، این است کہ من محاسبہ یک نفر را حساب و نگاہ نمی‌کنم، پروندہ احدی از این میلیاردها اہل محشر را باز نمی‌کنم «حَتَّى تَدْخُلِيَ الْجَنَّةَ أَنْتِ وَ ذُرِّيَّتُكِ وَ شِيعَتُكِ وَ مِنْ أَوْلَادِكُمْ مَعْرُوفًا مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِيعَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَنْظُرَ فِي مُحَاسَبَةِ الْعِبَادِ» تا اینکہ تو و نسل، شیعات و ہرکس کہ بہ شما یک خوبی کردہ و شیعیہ شما ہم نبودہ، وارد بہشت بشوید. بہ خدا خیلی عجیب است! حالا فکر

کنید که به خاطر زهرا علیها السلام، چند میلیارد نفر وارد بهشت می شوند! این آرامشی است که خدا به زهرا می دهد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: **فَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْقَرْعُ الْأَكْبَرُ»** ^۱ این پیاده شده گفتار خداست که در قرآن می فرماید: اینها هیچ ترس و هول وهراسی در روز قیامت به خاطر زهرا علیها السلام به سراغشان نمی آید. «وَهُمْ فِيهَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ» هرچه در بهشت بخواهند، برایشان هست و دائمی هم هست.

بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند اینها چه کسانی هستند که چنین لطفی به آنها شده است: «هِيَ وَ لِلَّهِ فَاطِمَةُ وَ ذُرِّيَّتُهَا وَ شِيعَتُهَا وَ مِنْ أَوْلَاهُمْ مَعْرُوفًا لَيْسَ هُوَ مِنْ شِيعَتِهَا» این قسم جلاله است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در اینجا می گویند! همانا اینها فاطمه، نسلش و شیعیانش است، همچنین آنهایی که شیعه نبودند و به اینها خوبی کرده اند. این گوشه ای از مقام صدیقه کبری علیها السلام است.

کلام آخر؛ بی تابی فرزندان در وداع با مادر

خیلی به نظرم نمی آید و شاید هم ایراد داشته باشد، شما آزاد هستید که ایرادش را به من تذکر بدهید. اسما در آن زمان زن ابوبکر بوده و کارهای ابوبکر نشان می دهد که به شدت با اهل بیت علیهم السلام مخالف بوده است. این معنی ندارد که به زنش اجازه داده باشد و بگوید کنار مرد غریبه ای برو و برای غسل بدن دختر پیغمبر به او کمک کن. من این نظر را ندارم، حالا نمی دانم چرا و نمی توانم قبول کنم! همچنین دختر پیغمبر علیها السلام امروز بعد از ظهر به امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش کرد که راضی نیستم کسی غیر از خودت و بچه هایم کارهای مرا انجام بدهد؛ فقط خودت و بچه هایم باشید، شبانه هم مرا غسل بدهید و کفن کنید، در تاریکی شب هم دفن کنید.



خانہ‌ای که دارد، همین خانہ‌ای است که پایین خانہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم است. الآن این خانہ در ضریح افتاده است. خانہ حدود ہفتادہشتاد متر بود، اما عجب خانہ‌ای بود! چہ زن و شوہری و چہ بچہ‌هایی در این خانہ بودند! این خانہ چہ خانہ‌ای است! الآن گرگ، عقرب، مار، خرس و حیوانات وحشی از کاخ‌ها بیرون می‌آیند، اما از یک خانہ کاهگلی ہفتادمتری، ﴿فِي يُوتِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأُقْدُوسِ﴾^۱

این خانہ ہفتادہشتاد متر بود، شما می‌توانید تصور کنید کہ وقتی شب بہ نیمہ رسید، حضرت بدن را بہ تنہایی بغل گرفتند و در حیاط آورد. نوشتہ‌اند: قامت، ہیکل، وزن و حجم زہرا علیہا السلام مثل بدن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بود؛ اما چطور علی علیہ السلام یک نفری این بدن را بلند کردند؟ امام صادق علیہ السلام می‌گویند: چیزی از مادر نمماندہ بود. با اینکہ ہمہ محرم بودند، وصیت ہم کردہ کہ علی علیہ السلام از زیر پیراہنش او را غسل بدہد. چقدر عاطفہ داشت! ایشان نمی‌خواست علی علیہ السلام زخم سینہ، شکستگی پهلوی و رنج دستش را ببیند. حالا حضرت می‌خواہند غسل بدہند، باید یکی آب بریزد کہ او بہ بدن دست بکشد. از زمان آدم علیہ السلام تا آن شب سابقہ ندارد کہ سہ معصوم بدنی را غسل بدہند. پسر بزرگش ہفت سالہ و ابی عبداللہ علیہ السلام شش سالہ است، بہ دوتایی فرمودند: شما آب بیاور، شما ہم آب بریز. بچہ‌ها آب می‌ریختند تا غسل تمام شد و کفن کردند.

وقتی بدن کفن شد، حضرت دیدند کہ این دو دختر و دو پسر در گوشہ‌ای ایستادہ‌اند، می‌لرزند و اشک می‌ریزند؛ آنها را صدا زدند و گفتند: عزیزانم جلو بیایید؛ این آخرین بار است کہ مادرتان را می‌بینید. در متن روایت است کہ امام مجتبی علیہ السلام بالای سر آمدند، ابی عبداللہ علیہ السلام پایین پا و دو دختر ہم صورت‌هایشان را دو طرف صورت مادر گذاشتند. امیرالمؤمنین علیہ السلام حسن علیہ السلام را بلند می‌کنند و کنار می‌برند، وقتی می‌خواہند ابی عبداللہ علیہ السلام را بردارند، دوبارہ امام مجتبی علیہ السلام می‌دوند و صورت روی صورت مادر می‌گذارند. نمی‌دانم

پدری که عاطفه جهانی است، چطوری بچه‌ها را جدا کردند! ولی وقتی می‌خواستند سکینه را از بغل ابی‌عبدالله علیه السلام جدا کنند، «فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ» یک‌مُشت بیابانی پست نفهم لباس این بچه را گرفتند و از بدن می‌کشیدند! چرا می‌کشیدند؟ چون بدن را بغل گرفته بود و رها نمی‌کرد...

